تصریف زنجانی

تألیف: ابراهیم زنجانی

ترجمه و شرح
امیر حسین حیدری

تصریف زنجانی

تألیف : ابراهیم زنجانی

ترجمه و شرح از : امیرحسین حیدری



نشر احسان

تهران - خیابان ناصرخسرو تلفن: ۳۹۲۷۵۰

نام کتاب	: تصریف زنجانی
تألیف	: ابراهیم زنجانی
ترجمه	: امیرحسین حیدری
ناشر	: نشر احسان
نوبت چاپ اول	: ۱۳۷۳
تیراژ	: ۳۰۰۰
حروفچینی	: ظریفیان تلفن: ٦٤٥٢٨٥٧
چاپخانه	: حیدری

فهرست

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین و الصلاة و السلام علی محمد و آله اجمعین الی یوم الدین

قرآن این برنامهٔ جاودانهٔ اسلام و این منشور سعادت بشری که آخرین و کاملترین کتب آسمانی است به زبان عربی نازل گردیده است. احادیث نبوی و نیز روایات منقول از بزرگان و پیشوایان دینی ما مسلمانان هم به زبان عربی است. افزون بر آن کتب معتبر و ارزشمند ما از علوم تفسیر و حدیث و فقه گرفته تا فلسفه و کلام و تاریخ همه و همه به زبان عربی به رشته تحریر در آمده‌اند.

دسترسی مستقیم به این منابع ارزشمند و استفاده از آنها فقط از طریق آشنایی با زبان عربی امکان‌پذیر است و تنها از راه فراگیری زبان عربی است که می‌توان مستقیماً با حقایق و تعلیمات دین مبین اسلام آشنا شد و از سرچشمهٔ زلال کلام الهی و گفتار بزرگان مستفیض شد.

از طرف دیگر زبان عربی یکی از زبانهای رسمی و زندهٔ دنیاست که متجاوز از یکصدمیلیون نفر بدان تکلم کرده و زبان رسمی بیش از سی کشور جهان است. برقرار کردن ارتباط با این ملل در سایه آموختن زبان آنان میسر است. علاوه بر این، عربی زبان دوم کشورهای اسلامی است و به همین خاطر با زبانِ مردم این سرزمینها هم پیوند و ارتباطی عمیق و ناگسستنی دارد.

در مورد ایران و زبان فارسی هم وضع به همین منوال است. از قرن اول هجری که اسلام دین رسمی ایرانیان شد، عربی بعنوان زبان دوم حتی برای چند قرن زبان رسمی و اول ساکنان این مرز و بوم گردید بطوری که بیشتر کتب این دوره به عربی نگارش یافته و غالب مکاتبات و مراسلات به این زبان انجام می‌گرفته است. این آمیختگی و ارتباط به حدی مشهود و بارز است که کمتر جمله‌ای فارسی را می‌توان یافت که کلمه‌ای از کلمات عربی در آن بکار نرفته باشد. متون نثر و نظم فارسی مملو و مشحون از کلمات و اصطلاحات عربی است و شاید این گفته زیاد دور از واقع نباشد که فهم دقیق و صحیح متون قدیم و جدید فارسی بدون آشنایی و بلکه تسلط بر زبان ادبیات عرب تقریباً غیر ممکن است.

اینها همه عواملی است که ما را وادار می‌سازد که به آموختن عربی روی آوریم.

اصولاً آموزش یک زبان با فراگیری کلمات و واژه‌های آن آغاز می‌گردد. عربی هم از این قاعده مستثنی نیست و به همین خاطر است که از دیرباز، اهل فن آموزش عربی را با *«علم صرف»* آغاز می‌کرده‌اند که از ساختار و نوع کلمات سخن گفته و به ریشه‌یابی لغات و طرز ساخت و مشتقات گوناگون جهت دستیابی به معانی مورد نظر می‌پردازد. علم صرف علاوه بر آنکه خود ابزاری جهت آموزش عربی است مقدمهٔ سایر علوم عربی از جمله نحو، معانی، بیان، بدیع و... نیز می‌باشد.

از آنجا که کتاب *«تصریف الزنجانی»* یکی از کتب معتبر و مشهور علم صرف است در صدد برآمدم تا با ترجمه و نشر این کتاب به علاقمندان و دوستداران زبان و ادبیات عرب خدمتی کرده باشم باشد که مورد توجه و استفاده آنها قرار گیرد.

کتاب مزبور از تألیفات «عبدالوهاب‌بن‌ابراهیم زنجانی» است که از فضلا و دانشمندان قرن هفتم و هشتم هجری است. در معرفی و اعتبار وارزش این کتاب همین بس که قرنهاست بعنوان یکی از کتب متداول، در مدارس علوم دینی و حوزه‌های علمیه تدریس می‌شود و شروح زیادی بر آن نگاشته شده است.

در ترجمه و شرح این کتاب سعی بر این بوده است که از شروح مختلف استفاده شود ولی تکیهٔ من بر شرح مشهور و مفیدی است که «علامه سعدالدین تفتازانی» صاحب کتاب «المطول» بر آن نوشته است. همچنین کوشش شده است تا در ضمن پایبندی به متن اصلی کتاب، مطالب بصورت ساده و روان ارائه گردد بطوری که جهت فراگیری آن ضرورتی به وجود معلم احساس نگردد.

در خاتمه از خوانندگان محترم خواهشمند است که اگر در ضمن مطالعهٔ کتاب، پی به غلط و اشتباهی بردند با قلم عفو آن را اصلاح فرمایند و دعای خیر و راهنمائیها و تذکرات خویش را از ما دریغ نورزند.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

فروردین ماه هفتاد و سه - امیرحسین حیدری - تهران

اِعْلَمْ اَنَّ التَّصريفَ فى اللّغةِ اَلتّغييرُ و فى الصّناعَةِ تَحْـويلُ اْلاَصْـلِ الواحِدِ اِلىٰ أمثلةٍ مُخْتَلِفَةٍ لِمَعٰانٍ مَقْصُودَةٍ لاٰتَحْصُلُ اِلاّٰ بِهٰا.

تعريف علم صرف:

تصريف در لغت بمعناى تغيير دادن و عوض كردن است و بر اين معنا است قول خداوند [و تَصْريف الرِّيٰاح] يعنى تغيير بادها و يا مانند اينكه ميگوئى: [اُريدُ اَنْ اُصَرِّفَ دَنٰانيرى]، مى‌خواهم دينارهايم را عوض كنم و مانند: [صَرَّفَ سعيدٌ دراهِمَهُ بالرّيالاٰتِ]، سعيد درهم‌هايش را با ريال عوض كرد. و مانند: [لِمٰاذٰا صَرَّفتَ لَوْنَ ثَوْبِكَ]، چرا رنگ لباست را عوض كردى؟

و در **اصطلاح**: تصريف عبارتست از بردن مادّه و ريشۀ كلمه‌اى به مثالهاى مختلف و در آوردنش به شكلهاى متفاوت و گوناگون تا بدينوسيله منظور و مقصودى راكه تنها از اين طريق ميتوان بدان رسيد بدست آورد. و به عبارت ديگر، تصريف علمى است كه از تغيير كلمه به صورتهاى مختلف كه از هر تغيير شكل آن، معناى جديدى بدست مى‌آيد، گفتگو مى‌كند.

مانند تغيير دادن مادّۀ «كتب» ك - ت - ب، به مثالهاى مختلف مورد نظر كه از آن معناهاى متفاوت بدست مى‌آيد. مثلاً در ماضى مى‌گوئيم «كَتَبَ» نوشت و در مضارع ميگوئيم «يَكْتُبُ» مى‌نويسد. و در معناى امر ميگوئيم «اُكْتُبْ» بنويس، و اگر معناى اسم فاعل را منظور كنيم ميگوئيم «كاتِبٌ» نويسنده و در اسم مفعول ميگوئيم «مكتوبٌ»

نوشته شده، و هکذا.

تبصره: علم تصریف مخصوص اسمهای متمکّن[۱] و افعال متصّرِف[۲] است. بنابراین تمام حروف و اسمهای مبنی و فعلهای جامد مورد بحث علم صرف نیستند.

فایدهٔ علم صرف:

بوسیلهٔ علم صرف است که میتوانیم کلمات را بشناسیم و به معانیِ آنها پی ببریم و بتوانیم برای هر معنای مورد نظرمان مطابق استعمالات عرب کلمات مناسب بسازیم.

موضوع علم صرف:

موضوع علم صرف «کلمه» است زیرا این علم فقط دربارهٔ ساختمان و خصوصیات کلمه بحث میکند.

۱- اسمهایی است که اِعراب را به صورت ظاهری می‌پذیرند.
۲- افعالی است که به سه شکل ماضی و مضارع و امر در می‌آیند و در برابر افعال جامد هستند.

ثُمَّ الفِعْلُ اِمّا ثلاثِيٌّ و اِمّا رُباعِيٌّ : و كُلٌّ واحِدٍ منهما اِمّا مُجَرَّدٌ اَوْ مَزِيدٌ فيهِ و كُلٌّ واحِدٍ منهما اِمّا سالِمٌ اَوْغيرُ سالِمٍ. وَنَعْنِي بالسّالِمِ ما سَلِمَتْ حُرُوفُهُ الاَصْلِيَّةُ الَّتِي تُقابِلُ بالفاءِ والعَيْنِ واللاّمِ مِنْ حروفِ العِلَّةِ والهَمْزَةِ والتَّضعِيفِ.

فعل دارای تقسیماتی است. و باعتبار تعداد حروف اصلی به دو قسم تقسیم میشود:

۱ – فعل یا اصلش «سه» حرف است مانند : [کَتَبَ – اَکْرَمَ] که به آن «ثلاثی» گویند [اکرم در اصل کَرُمَ بوده است].

۲ – و یا اصلش «چهار» حرف است مانند : [دَحْرَجَ – تَزَلْزَلَ] که به آن «رباعی» گویند [تزلزل در اصل زَلزل بوده است].

و هر کدام از این دو «ثلاثی و رباعی» یا تنها است یعنی حرف زیادی بهمراه ندارد که به آن «مجرَّد» گویند مانند : کَتَبَ [ثلاثی مجرد] و دَحْرَجَ [رباعی مجرّد].

و یا غیر از حروف اصلی، حرف و یا حروف زائد دیگری بهمراه دارد که به آن «مزید» گویند. مانند : اَکْرَم [ثلاثی مزید] و تَزَلْزَلَ [رباعی مزید] بنابراین مجموع اقسامِ فعل چهار تا می‌شود باین شرح.

۱ – ثلاثی مجرد   ۲ – ثلاثی مزید فیه

۳ – رباعی مجرد   ٤ – رباعی مزید فیه

و هر کدام از این چهار تا یا سالم است و یا غیرسالم. و مقصود از فعل سالم فعلی است که حروف اصلی آن که در مقابل [فاء فَعَلَ و عین فَعَلَ و لام فَعَلَ] قرار می‌گیرند از حروف علّه و همزه و مضاعف، سالم و خالی باشد به عبارت دیگر فعل سالم آنستکه یکی از حروف اصلیش حروف علّة [و – ا – ی] و همزه و تشدید نباشد. ولی فعل غیرسالم آنستکه یکی از حروف اصلیش حروف علّه یا همزه یا مشدّد «مضاعف» باشد و در نتیجه فعل تا اینجا به هشت قسم تقسیم میشود. باین شرح:

۱ – فعل ثلاثی مجرّد سالم، مانند : نَصَرَ – یَنْصُرُ
۲ – فعل ثلاثی مجرد غیرسالم، مانند : قَالَ – قُلْ – مَدَّ – أَکَلَ
۳ – فعل ثلاثی مزید فیه سالم، مانند : اَکْرَمَ – قَاتَلَ
٤ – فعل ثلاثی مزید فیه غیرسالم، مانند : اَقَامَ – یُؤمِنُ – اِسْتَمدَّ
٥ – فعل رباعی مجرد سالم، مانند : دَحْرَجَ – یُدَحْرِجُ
٦ – فعل رباعی مجرّد غیرسالم، مانند : زَلْزَلَ
۷ – فعل رباعی مزید فیه سالم، مانند : تَدَحْرَجَ
۸ – فعل رباعی مزید فیه غیرسالم، مانند : تَوَسْوَسَ

فائده

هر فعلی دارای میزانی است که بوسیلهٔ آن، حروف اصلی و اضافی را تشخیص میدهیم. این میزان از سه حرف تشکیل شده و آن سه حرف «فعل» است یعنی فاءفعل و عین‌فعل و لام‌فعل و فعلی را که مورد سنجش قرار می‌گیرد موزون میگویند: هر حرفی که برابری کند با فاءفعل آن را «فاءألفعل» گویند و هر حرفی که برابری کند با عینِ‌فعل بآن «عین‌الفعل» گویند و هر حرفی که برابری کند با لامِ‌فعل به آن «لام‌الفعل» گویند مانند «کَتَبَ» که بر وزن «فَعَلَ» است بنابر این تمام حروف آن اصلی هستند.

توجه : میزان باید از لحاظ حرکات و سکون و حروف اضافه با موزون مطابقت کند.

بنابراین هر حرفی که در موزون اضافه شود عین آن حرف در میزان اضافه میشود و هر حرفی که در موزون کم شود در میزان هم کم میشود مگر اینکه حرف زائد از جنس حروف موزون باشد که در میزان در مقابل خودش مکرّر میشود بنابراین وزن «عَظَّمَ» فَعَّلَ و وزن «اِغْرَورَقَ» اِفْعَوْعَلَ و وزن «اِحْمَارَّ» اِفْعَالَّ میباشد.

ولی هرگاه حروف اصلی موزون چهار تا باشند در میزان، «لام‌الفعل» تکرار

میشود. مثلاً در وزن «دَحْرَجَ» میگوئیم «فَعْلَلَ» و در رباعی مزید باز اگر حرف اضافی از جنس حروف موزون باشد حرف مطابق آن در میزان مکرّر میشود مانند: اِقْشَعَرَّ بر وزن اِفْعَلَلَّ.

تمارین

۱ – صرف در لغت و در اصلاح به چه معناست؟

۲ – موضوع علم صرف چیست؟

۳ – علم صرف دربارهٔ کدام اسماء و افعال بحث میکند؟

٤ – فعل سالم را با مثال تعریف کنید

٥ – اقسام فعل را با مثال نام برید

٦ – فعل ثلاثی مجرد و ثلاثی مزید را با مثال تعریف کنید

۷ – فعل رباعی مجرد و رباعی مزید را با مثال تعریف کنید

۸ – چگونه در افعال،حروف اصلی را از حروف زائد تشخیص میدهیم؟

۹ – در افعال زیر، فعل ثلاثی و رباعی و سالم و مهموز و مضاعف را مشخص کنید
[وَسْوَسَ، زَلْزَلَ، قَشْعَرَ، تَزَلْزَلَ، تَدَحْرَجَ، تَوَاعَدَ، تَسَاءَلَ، دَرَأَ، كَتَبَ، وَعَدَ، مَدَّ، تَمَدَّدَ، سَأَلَ]

۱۰ – سه مثال برای فعل سالم بنویسید.

۱۱ – چهار مثال برای فعل معتل بنویسید.

۱۲ – سه مثال برای فعل مهموز بنویسید.

۱۳ – وزن هر یک از افعال زیر را بنویسید.

اِنكَسَرَ – يُصَرِّفُ – اِعْشَوْشَبَ – تَضَارَبَ – قَاتَلَ

اَمّا الثُّلاثِی المجرّدُ، فإن کانَ ماضیهِ عَلٰی «فَعَلَ» مَفْتُوحِ العَیْنِ فَمُضارِعُهُ «یَفْعُلُ» بِضَمِّ العَیْنِ او «یَفْعِلُ» بِکَسْرِها نَحْوُ: نَصَرَ یَنْصُرُ و ضَرَبَ، یَضْرِبُ. وَ قَدْ یَجِیءُ عَلیٰ یَفعَلُ بِفَتْحِ العَیْنِ اذا کان عَیْنُ فِعْلِهِ او لامُهُ حرفاً من حُرُوف الْحَلْقِ و هِیَ سِتَّةُ اَحْرُفٍ: الْهَمْزَةُ والهاءُ والعینُ وَالْحاءُ والغَیْنُ والخاءُ نحوُ: سَأَلَ - یَسْأَلُ و مَنَعَ - یَمْنَعُ و اَبیٰ - یَأبیٰ شاذٌّ.

اوزان افعال:

اوزان افعال ثلاثی مجرّد.

در فعل ثلاثی مجرّد اگر ماضی آن بر وزن «فَعَلَ» که عین‌الفعلش مفتوح است، باشد مضارع آن بر وزن «یَفْعُلُ» یعنی مضموم‌العین[1] و یا بر وزن «یَفْعِلُ» مکسورالعین می‌باشد مانند: نَصَرَ، یَنْصُرُ [که مثال است برای ماضی مفتوح‌العین و مضارع مضموم‌العین].

و ضَرَبَ یَضْرِبُ [مثال برای ماضی مفتوح‌العین که مضارعش مکسورالعین می‌باشد].

و گاهی مضارع ماضی مفتوح‌العین بر وزن «یَفْعَلُ» بفتح عین می‌آید ولی بشرط اینکه عین‌الفعل ماضی و یا لام‌الفعل آن دارای حرفی از حروف حلق باشد.

و حروف حلق شش تا هستند و آنها عبارتند از: [همزه، هاء، عین، حاء، غین، خاء] مانند: سَأَلَ - یَسْأَلُ و مَنَعَ - یَمْنَعُ

ولی «اَبیٰ - یَأبیٰ» که بر وزن فَعَلَ - یَفْعَلُ آمده در حالیکه عین‌الفعل و لام‌الفعلش دارای حرف حلق نیست شاذّ و بر خلاف قیاس است.

۱- مضموم العین یعنی اینکه حرف «ع» آن و معادلِ آن، ضمه (ـُ) داشته باشد. مفتوح العین یعنی حرف «ع» و معادل آن فتحه داشته باشد و مکسور العین این است که کسره داشته باشد.

و اِنْ کان ماضیه عَلیٰ «فَعِلَ» مَکْسُورِ العَیْنِ فمضارعُهُ «یَفْعَلُ» بفَتْحِ العَیْنِ نحوُ: عَلِمَ، یَعْلَمُ اِلاّ ماشَذَّ مِن نَحْوِ: حَسِبَ - یَحْسِبُ وَاَخَواته.

و اِن کان ماضیه عَلیٰ «فَعُلَ» مَضمومُ العَینِ فمضارعُهُ عَلیٰ «یَفْعُلُ» بِضَمِّ العین نحو: حَسُنَ - یَحْسُنُ.

و امّا الرّباعیُّ المجرَّد فَهُو «فَعْلَلَ» کدَحْرَجَ - دَحْرَجةً - دِحْراجاً

و اگر ماضیِ فعلی بر وزن «فَعِلَ» بکسر عین باشد مضارع آن بر وزن «یَفْعَلُ» مفتوح‌العین می‌آید مانند: عَلِمَ - یَعْلَمُ [دانست - میداند] و سَمِعَ - یَسْمَعُ [شنید - می‌شنود] و گاهی بصورت استثناء، مضارع ماضی یاد شده بر این وزن نمی‌آید مانند: حَسِبَ - یَحْسِبُ و امثال آن که مضارعِ آن بر وزن «یَفْعِلُ» آمده است. و هم چنین مانند: نَعِمَ - یَنْعِمُ و غیره.

و اگر ماضی آن بر وزن «فَعُلَ» به ضمّ عین باشد مضارعش بر وزن «یَفْعُلُ» مضوم‌العین می‌آید مانند: حَسُنَ - یَحْسُنُ [نیکو بود - نیکو می‌باشد] و مانند: کَرُمَ - یَکْرُمُ و شَرُفَ یَشْرُفُ و غیره.

خلاصه : فعل ثلاثی مجرّد با توجّه به حرکت عین‌الفعل «دومین حرف اصلی» در ماضی و مضارع، شش نوع یا شش باب است:

	میزان			موزون	
	ماضی	مضارع		ماضی	مضارع
باب اول:	فَعَلَ	یَفْعُلُ	مانند	نَصَرَ	یَنْصُرُ
باب دوّم:	فَعَلَ	یَفْعِلُ	مانند	ضَرَبَ	یَضْرِبُ
باب سوّم:	فَعَلَ	یَفْعَلُ	مانند	مَنَعَ	یَمْنَعُ
باب چهارم:	فَعِلَ	یَفْعَلُ	مانند	عَلِمَ	یَعْلَمُ
باب پنجم:	فَعِلَ	یَفْعِلُ	مانند	حَسِبَ	یَحْسِبُ
باب ششم:	فَعُلَ	یَفْعُلُ	مانند	حَسُنَ	یَحْسُنُ

بنابر آنچه گفته شد «فَعَلَ» به فتح‌عین دارای سه گونه مضارع است و «فَعِلَ» به کسرعین دو نوع مضارع دارد و «فَعُلَ» به ضم عین مضارع آن فقط مضمومالعین است با این بیت شعر که در این رابطه می‌باشد توجه کنید:

فَتحُ ضَمٍّ، فَتحُ کَسْرٍ فَتْحَتانِ　　کَسْرُ فَتْحٍ کسرُ کَسْرٍ ضَمّتانِ

و اما فعل رباعی مجرد یک وزن دارد که ماضی آن بر وزن «فَعْلَلَ» و مُضارع آن قیاساً بر وزن «یُفَعْلِلُ» می‌باشد مانند دَحْرَجَ «غلطانید» یُدَحْرِجُ «می‌غلطاند» دَحْرَجَةً - دِحْراجاً «غلطانیدن».

تمارین

۱ – فعل رباعی مجرّد دارای چه وزنی است؟

۲ – اوزان فعل ثلاثی مجرّد چند تا است نام ببرید؟

۳ – مضارع «فَعَلَ» مفتوح العین بر چه اوزانی میآید با مثال‌بنویسید

٤ – در چه موقعی مضارع «فَعَلَ» بر وزن «یَفْعَلُ» مفتوح می‌آید؟

٥ – مضارع «فَعُلَ» بر چند وزن می‌آید؟

٦ – اوزان افعال زیر را در ماضی و مضارع بیان کنید:

[شَرُفَ – عَلِمَ – حَجَّ – اَخَذَ – کَتَبَ – نَطَقَ – فَتَحَ – جَعَلَ – سَأَلَ – قَرَأَ – شَبِعَ]

۷ – مضارع این افعال و اوزان آنها را بنویسید:

[حَرْجَمَ – وَسْوَسَ – زَلْزَلَ – عَرْقَبَ – دَحْرَجَ].

۸ – سه مثال برای فعل رباعی مجرّد غیرسالم بیان کنید:

۹ – ماضی این افعال را بیان کنید:

[یَرْسِمُ – یَفْتَحُ – یَأخُذُ – یَأکُلُ – یَنَامُ – یَخْرُجُ – یَکْسِرُ – یَکْسِبُ]

وَاَمَّا الثُّلاثِیُ المَزْیدُ فیه : فَهُوَ عَلیٰ ثَلاٰثَةِ اَقْسٰامٍ. الاَوَّلُ : مٰا کٰانَ مٰاضیهِ عَلیٰ اَرْبَعَةِ اَحْرُفٍ کاَفْعَلَ نحو: اَکْرَمَ، یُکْرِمُ، اِکراماً. و فَعَّلَ نحو: فَرَّحَ، یُفَرِّحُ، تَفْریحاً. و فٰاعَلَ نحو: قٰاتَلَ، یُقٰاتِلُ، مُقٰاتَلَةً و قِتٰالاً و قیتالاً

افعال ثلاثی مزید افعالی هستند که یک یا دو یا سه حرف به اصل فعلشان اضافه شده است و آن بر سه قسم است:

۱ - ثلاثی مزیدی که یک حرف به اصلِ آن افزوده شده باشد یعنی فعلی است که ماضی آن چهار حرفی باشد و آن سه باب است:

الف - اَفْعَلَ - مانند: اَکْرَمَ - یُکْرِمُ - اِکْرام. بر وزن اَفْعَلَ - یُفْعِلُ - اِفْعٰال - که همزه زاید است.

ب - فَعَّلَ - مانند: فَرَّحَ - یُفَرِّحُ - تَفْریح. بر وزن فَعَّلَ - یُفَعِّلُ - تَفْعیل. که تکرار عین بمنزلهٔ حرف زاید است.

ج - فٰاعَلَ - مانند: قٰاتَلَ - یُقٰاتِلُ - مُقٰاتَلَةٌ. بر وزن فٰاعَلَ - یُفٰاعِلُ - مُفٰاعَلَةٌ. که «الف» حرف زاید است.

نکته: هر فعل ماضی که اولش همزه زائد داشته باشد، آن همزه در مضارع ساقط می‌شود.

معانی سه باب:

باب افعال و تفعیل بیشتر برای متعدّی کردن بکار می‌روند یعنی بعضی از افعال ثلاثی مجرّد، که «لازم» هستند، اگر به این باب برده شوند «متعدّی» میگردند مانند:

جَلَسَ: نشست (لازم) ← اَجْلَسَ: نشاند (متعدّی)

حَسُنَ: نیکو شد ← اَحْسَنَ: نیکی کرد. نَزَلَ: فرود آمد ← اَنْزَلَ: فرود آورد.

فَرِحَ: شاد شد ← فَرَّحَ: خوشحال کرد. بَعُدَ: دور شد ← بَعَّدَ: دور کرد

معنــی باب مفاعله بیشتر برای «مشارکت» است، مشارکت یعنی هر کاری را که فاعل بر مفعول انجام میدهد مفعول نیز همان کار را بر فاعل انجام میدهد. مثال:

ضَرَبَ عَلِیٌّ سعیداً [علی سعید را زد] غیر مشارکت. و مثال برای مشارکت: ضَارَبَ علیٌّ سعیداً [علی با سعید زد و خورد کرد] و یا کَاتَبَ علیٌّ حَسَناً [علی و حسن به یکدیگر نامه نوشتند].

توجه : حروف مضارعه «اتین» همیشه مفتوح است مگر در بابهائی که ماضی آنها چهار حرفی باشد مانند: اَفْعَلَ و فَعَّلَ و فَاعَلَ که در مضارع اینها بترتیب میگوئیم یُفْعِل - یُفَعِّلُ - یُفَاعِلُ.

اَلثّانی : ما کانَ ماضیهِ عَلیٰ خَمْسَةِ اَحْرُفٍ: اِمّا اَوَّلُهُ التّاءُ مِثْلُ تَفَعَّلَ نحو: تَکَسَّرَ – یَتَکَسَّرُ – تَکَسُّراً. و تَفاعَلَ نَحْوُ : تَباعَدَ، یَتَباعَدُ، تَباعُداً.

و اِمّا اَوَّلُهُ اَلْهَمْزَةُ مِثْلُ اِنْفَعَلَ نحوُ: اِنْقَطَعَ، یَنْقَطِعُ، اِنْقِطاعاً.

وَاِفْتَعَلَ نَحْوُ: اِجْتَمَعَ، یَجْتَمِعُ، اِجْتِماعاً.

وَ اِفْعَلَّ نحوُ: اِحْمَرَّ، یَحْمَرُّ، اِحْمِراراً.

۲ – قسم دوم از افعال ثلاثی مزید فیه، فعلی است که ماضی آن دارای پنج حرف باشد یعنی دو حرف بدان افزوده شده است و آن بر دو نوع است یا اولش تاء می‌باشد و آن دو باب است:

۱ – «تَفَعَّلَ» مانند: تَکَسَّرَ – یَتَکَسَّرُ – تَکَسُّراً بر وزن: تَفَعَّلَ – یَتَفَعَّلُ – تَفَعُّلاً

۲ – «تَفاعَلَ» مانند: تَباعَدَ – یَتَباعَدُ – تَباعُداً بر وزن: تَفاعَلَ – یَتَفاعَلُ – تَفاعُلاً

و یا در اولش همزه است و آن سه باب است:

۱ – «اِنْفَعَلَ» مانند : اِنْقَطَعَ – یَنْقَطِعُ – اِنْقِطاع بر وزن اِنْفَعَل – یَنْفَعِلُ – اِنْفِعال.

۲ – «اِفْتَعَلَ» مانند : اِجْتَمَعَ – یَجْتَمِعُ – اِجْتِماع بر وزن اِفْتَعَلَ – یَفْتَعِلُ – اِفْتِعال.

۳ – «اِفْعَلَّ» مانند : اِحْمَرَّ – یَحْمَرُّ – اِحْمِرار بر وزن اِفْعَلَّ – یَفْعَلُّ – اِفْعِلال.

خلاصه : ثلاثی مزیدی که دو حرف بر آن اضافه شده باشد دارای پنج باب باین شرح است:

۱ – باب تَفَعُّلْ – مانند: «تَعَلَّمَ – يَتَعَلَّمُ – تَعَلُّمْ» که حرف «ت» و عین تکرار شده دو حرف زائد است.

۲ – باب تَفاعُلْ – مانند: «تَباعَدَ – يَتَباعَدُ – تَباعُدْ» که تاء و الف دو حرف زائد است.

۳ – باب اِفْتِعالْ – مانند: «اِجْتَمَعَ – يَجْتَمِعُ – اِجْتِماعْ» که همزه و تاء زائـد است.

٤ – باب اِنْفِعالْ – مانند: «اِنْطَلَقَ – يَنْطَلِقُ – اِنْطِلاقْ» که همزه و نون زائد است.

۵ – باب اِفْعِلالْ – مانند: «اِحْمَرَّ – يَحْمَرُّ – اِحْمِرارْ» که همـزه و لام الفـعل تکرار شده زائد است.

الثّالِثُ ما كان ماضيه عَلىٰ سِتَّةِ اَحْرُفٍ مِثْلُ اِسْتَفْعَل نحوُ : اِسْتَخْرَجَ، يَسْتخرِجُ، اِسْتِخراجاً و اِفْعالَّ نحو: اِحْمارَّ، يَحْمارُّ، اِحْميراراً

واِفْعَوْعَلَ نحو: اِعْشَوْشَبَ، يَعْشَوْشِبُ، اِعْشيشاباً.

واِفْعَوَّلَ نحو: اِجْلَوَّذَ، يَجْلَوِّذُ، اِجْلِوّاذاً.

وَاِفْعَنْلَلَ نحو: اِقْعَنْسَسَ، يَقْعَنْسِسُ، اِقْعِنْساساً

وَاِفْعَنْلىٰ نحو: اِسْلَنْقىٰ، يَسْلَنْقِي، اِسْلِنْقاءً.

قسم سوم از افعال ثلاثی مزید فیه، فعلی است که ماضی آن شش حرف داشته باشد سه حرف اصلی و سه حرف اضافی و آن شش باب است:

۱ – باب اِسْتِفْعٰالْ[۱]: مانند: اِسْتَخْرَج – یَسْتَخْرِجُ – اِسْتِخْرٰاجاً: که همزه و سَین و تاء زائد است.

۲ – باب افعیلال: مانند: اِحْمٰارَّ – یَحْمٰارُّ – اِحْمِیراراً: که همزه و الف و لامِ تکرار شده زائد است.

۳ – باب اِفْعیْعٰالْ: مانند: اِعْشَوْشَبَ – یَعْشَوْشِبُ – اِعْشِیْشاباً: که همزه و واو و تکرار عین زائد است.

٤ – باب اِفْعِوّالْ: مانند: اِجْلَوَّذَ – یَجْلَوِّذُ – اِجْلِوّاذاً: که همزه و دو واو زائد است.

٥ – باب اِفْعِنْلاٰلْ: مانند: اِقْعَنْسَسَ – یَقْعَنْسِسُ – اِقْعِنْساساً: که همزه و نون و لام تکرار شده زائد است.

٦ – باب اِفْعِنْلاٰء: مانند: اِسْلَنْقیٰ – یَسْلَنْقی – اِسْلِنْقٰاءً: که همزه و نون و یاء زائد است.

معانی این ابواب:

الف – باب استفعال برای طلب فعل است مانند: «اِسْتَغْفَرَ» [طلب آمرزش کرد] اِسْتَخْرَجَ [طلب خروج کرد].

ب – معنی بابهای دیگر برای مبالغه و زیادی است مانند: عَشِبَ [روئید] اِعْشَوْشَبَ [بسیار روئید].

«معانی این ابواب»

الف: بابهای «تَفَعُّلْ و اِفْتِعالْ و اِنْفِعال» غالباً برای «مطاوعه» بکار می‌روند. مطاوعه یعنی قبول اثر فعل مانند: «عَلَّمْتُ زَیْداً فَتَعَلَّم» [به زید یاد دادم و او یاد گرفت] و «اَحْرَقْتُ الکِبْرِیتُ فَاحْتَرَقَ»: [کبریت را آتش زدم و آن آتش گرفت] و «جَذَبْتُ الْحَبْلَ اِلَیَّ فَانْجَذَبَ» [طناب را بسوی خود کشیدم، طناب کشیده شد].

---

۱ – (مشهورترین بابِ قِسم سوم افعال ثلاثی مزید فیه استفعال است).

ب : باب تَفٰاعُلْ بیشتر برای مشارکت است مانند:

تَلاٰعَبَ حمیدٌ و فریدٌ: [حمید و فرید با هم بازی کردند].

توجّه: فرق میان مشارکت باب مفاعله و تفاعل در این است که در باب تَفٰاعُلْ شرکت بطور مساوی است اما در باب مفاعله غالباً یکی از دو طرف بر دیگری برتری دارد.

ج : باب تَفٰاعُلْ گاهی برای وانمود کردن کاری برخلاف واقع به کار می‌رود مانند: «تَمٰارَضَ» یعنی خود را به بیماری زد و «تَجٰاهَلَ» یعنی خود را به نادانی زد.

تبصره (١): در باب «تَفٰاعُلْ و تَفَعُّلْ» اگر دو [ت] در کنار یکدیگر قرار گیرند، بخاطر تخفیف و سبکی کلام یکی از آن دو تاء را حذف می‌کنیم یعنی حذف تاء در صیغه‌های ٤، ٥، و ٧ تا ١٢ مضارع جائز است.

مانند: تَتَغٰاوَنُ ← تَغٰاوَنُ * تَتَنَزَّلُ ← تَنَزَّلُ * تَتَجَمَّعْنَ ← تَجَمَّعْنَ

تبصرهٔ (٢): هر فعلی که فاءالفعل آن یکی از ١١ حرف [ت – ث – د – ذ – ز – س – ش – ص – ض – ط – ظ] باشد اگر به باب «تَفٰاعُلْ و تَفَعُّلْ» برده شود گاهی «ت» بدل به «فاءالفعل» میشود مانند: زَیَّنَ ← تَزَیَّنَ «ت» به «ز» تبدیل شده و میشود ← زْزَیَّنَ و سپس دو حرف «زاء» در هم ادغام شده، و بخاطر ابتداء به ساکن، در اولش، همزه اضافه میشود و «اِزَّیَّنَ» میگردد و هکذا:

ذَکَرَ ← تَذَکَّرَ ← ذَذَکَّرَ ← اِذْذَکَّرَ ← اِذَّکَّرَ

ثَقَلَ ← تَثٰاقَلَ ← ثَثٰاقَلَ ← اِثْثٰاقَلَ ← اِثّٰاقَلَ

و در قرآن بچنین مثالهای برخورد می‌کنیم مانند «یَطَّوَّفوا بِالْبَیْتِ العَتیقِ» [حج: ٢٩] و «یَصَّعَّدُ فی السَّمٰاءِ» [انعام: ١٢٥] و «ما یَذَّکَّرُ اِلاّ اولوا الالباب» [بقره: ٢٦٩] و نیز «اِثّٰاقَلْتُمْ الی الارضِ» [توبه: ٣٨]

وَ اَمّا الرباعِیُّ المزیدُ فیه فامثلته: تَفَعْلَلَ: کتَدَحْرَجَ، تَدَحْرُجاً.
وَاِفْعَنْلَلَ نحو: اِحْرَنْجَمَ، اِحْرِنْجاماً
وَاِفْعَلَلَّ نحو: اِقْشَعَرَّ، اِقْشِعْراراً.

و اما فعل رباعی مزید فیه دارای مثالهائی است و آنها عبارتند از:

۱ - تَفَعْلَلَ مانند: تَدَحْرَجَ [غلطید] یَتَدَحْرَجُ، تَدُحْرُجاً. تاء اضافه است.

۲ - اِفْعَنْلَلَ مانند: اِحْرَنْجَمَ [ازدحام نمود] یَحْرَنْجِمُ، احرنجاماً: که همزه و نون اضافه است.

۳ - اِفْعَلَلَّ مانند: اِقْشَعَرَّ [پوست آن جمع شد] یَقْشَعِرُّ، اِقْشِعْراراً که همزه در اول و راء در آخر اضافی است.

تمارین

۱ – ثلاثی مزید فیه دارای چند باب است بیان کنید؟

۲– در ثلاثی مزید فیه ماضیهائی را که دارای چهار حرف هستند بیان کنید؟

۳ – بابهای این افعال را بنویسید؟

[اَخْرَجَ – اِقْشَعَرَّ – اِسْتَغْفَرَ – تَوَكَّلَ – اِنْشَقَّ – یُخْفِی – یُعَذِّبُ – غَلَّقَ – اِسْتَمْتَعَ – اِشْمَأَزَّ]

٤ – اوزان افعال زیر را بیان کنید و مجرّد و مزید هر کدام را مشخص کنید؟

[جَمَعَ – حَصْحَصَ – اَدَّبَ – تَعَطَّفَ – تَنَاصَرَ – صَبَرَ – سَلَّمَ – اِسْوَدَّ – اَنْزَلَ – رَابَطَ – مَلَکَ – اَعْرَضَ]

۵ – اصل و ریشهٔ این افعال مزید را بنویسید؟

[اِسْتَكْتَبَ – اِنْصَرَفَ – اِكْتَسَبَ – اِنْقَطَعَ – تَوَاعَدَ – تَهَاجَرَ – تَهَاجَمَ – صافَحَ – تَوَسْوَسَ – اِطْمَأَنَّ]

٦ – مضارع و مصدر این افعال را بنویسید؟

[عَلَّمَ – جَالَسَ – تَهَجَّدَ – اَحْسَنَ – زَلْزَلَ – اِسْتَمَعَ]

۷ – در چه هنگام حروف مضارعه در افعال معلوم مضموم میشوند سه مثال بزنید؟

۸– معنی «تَضَارَبَ الْقَوْمُ» چیست؟

۹ – «تَمَارَضَ عَلِيٌّ» و «تَغَافَلَ حَسَنٌ» را ترجمه کنید؟

۱۰ – هر یک از افعال زیر را به باب نام برده شده در پرانتز ببرید و تغییرات لازم را در آنها انجام دهید؟

[زَیَنَ (تَفاعَلَ) – ثَقَلَ (تَفاعَلَ) – صَدَقَ (تَفَعَّلَ) – طَوَفَ (تَفَعَّلَ) – طَهُرَ (تَفَعَّلَ)]

۱۱ – «کَسَرْتُ الْقَلَمَ فَانْکَسَرَ» را ترجمه کنید؟

۱۲ – چند باب دو حرف زائد دارند؟ بیان کنید

۱۳– بابهائی راکه معنای پذیرش اثر فعل (مطاوعه) میدهند نام برید؟

۱٤ – «تَزَلْزَلُ» ماضی است یا مضارع چرا؟

۱۵ – ریشه افعال زیر را بنویسید؟

[اِقْشَعَرَّ – اِطْمَأَنَّ – اِشْمَأَزَّ – اِحْمَرَّ]

۱٦ – باب استفعال چه معنائی دارد؟ یک مثال بزنید.

تنبیه:

الفِعلُ اما مُتَعَدٍّ وَ هُوَ الْفِعلُ الذّي يَتَعَدّىٰ مِنَ الْفاعِلِ اِلَى المَفْعُولِ بِهِ كقَوْلِکَ : ضَرَبْتُ زيداً. و يُسَمّى أيضاً واقِعاً و مُجاوِزاً.

وَ اِمّا غَيْرُ مُتَعَدٍّ وَ هُوَ الفِعْلُ الذّي لَمْ يَتَجاوَزِ الفاعِلَ نحوُ: حَسُنَ زيدٌ. وَيَسّمى لازِماً و غَيْرَ واقِعٍ وَ تَعْدِيتُهُ فِي الثُّلاثِيِّ المُجَرَّدِ بتضعيفِ الْعَيْنِ اَوْبِالهَمْزَةِ كقولک: فَرَّحْتُ زيداً وَ اَجْلَسْتُهُ. وَ بِحَرْفِ الْجَرِّ فی الكُلِّ نحوُ: ذَهَبْتُ بِزَيْدٍ وَانْطَلَقْتُ بِهِ.

فعل لازم و متعدّی

تنبیه:

فعل یا متعدّی است و آن فعلی است که از فاعل تجاوز کرده و اثرش به مفعول برسد مانند ضَرَبْتُ زیداً [زید را زدم] که در اینجا معنی «ضَرَبَ» با فاعل «تاء متکلم» تمام نشده بلکه از آن گذشته و بر زید واقع شده و باز همانطور که به چنین فعلی متعدّی میگویند، «واقِع» نیز گفته میشود بخاطر اینکه بر مفعول واقع شده، و بآن «مُجاوِز» نیز گفته میشود بخاطر اینکه اثر و معنای آن از فاعل تجاوز میکند به عبارت دیگر: فعل متعدّی فعلی است که معنی آن به فاعل تنها تمام نشود و به مفعول‌به محتاج باشد.

و یا غیرمتعدّی است، و آن فعلی است که معنی‌اش از فاعل تجاوز نکند و باعتبار دیگر: فعل غیرمتعدّی فعلی است که معنای آن با فاعل تمام شده و به مفعول به احتیاج نداشته باشد. مانند: حَسُنَ زیدٌ [زید نیکو است] و یا جَلَسَ عَلِیٌّ [علی نشست] و ذَهَبَ خالِدٌ [خالد رفت] و به چنین فعلی «لازم» گفته میشود بخاطر اینکه با فاعل همراه و ملازم

بوده و از آن جدا نمیشود. و هم بدان «غیر واقع» میگویند بخاطر اینکه بر مفعول به واقع نشده است.

طریقهٔ متعدّی ساختن فعل لازم:

هر فعل غیرمتعدّی «لازم» که از ثلاثی مجرّد باشد و بخواهیم آن را متعدّی کنیم به یکی از این دو راه عمل می‌کنیم:

۱ – آنکه عین‌الفعلش را مشدّد کنیم و به عبارت دیگر آن را به باب تفعیل ببریم مانند: «فَرِح زیدٌ» [زید شاد شد] وقتی آن را متعدّی کردیم میشود «فَرَّحْتُ زیداً» [زید را شاد کردم].

۲ – اینکه به اولش همزه بیافزائیم و به عبارت دیگر آن را به باب افعال ببریم مانند: «جَلَس زیدٌ» [زید نشست] که وقتی آن را به باب افعال بردیم میشود «اَجْلَسْتُ زیداً» [زید را نشانیدم].

توجّه: تمام افعال لازم – چه از فعل ثلاثی مجرّد باشد و چه غیر آن – با افزودن یکی از حروف جارّه [ب – فِي – مِنْ – عَنْ – عَلیٰ] بر سر مفعول آنها متعدّی میشوند مانند: ذَهَبَ زیدٌ [زید رفت] که «لازم» است، حرف جاره آن افزوده میشود و «متعدّی» میگردد و میشود ذَهَبْتُ بِزَیْدٍ [زید را بردم] و یا «اِنْطَلَق زَیْدٌ» یعنی [زید آزاد بود] فعل ثلاثی مزید از باب «انفعال» است و لازم می‌باشد حال اگر بخواهیم آن را متعدّی کرده میگوئیم «اِنْطَلَقْتُ بزیدٍ» [زید را آزاد کردم].

شناختن افعال لازم

در موارد زیر فعل لازم است:

۱ – افعالی که بر سرشت و طبیعت دلالت دارند مانند: حَسُنَ [نیک شد] سَهُلَ [آسان شد] شَجُعَ [نیرومند شد]

۲ – افعالی که بر حرکت دلالت دارند مانند: ذَهَبَ [رفت] جٰاءَ [آمد] رَجَعَ [برگشت]

۳ - افعالی که هیئت یا شکل را برسانند مانند: قَصُرَ [کوتاه شد] طٰالَ [دراز شد] اِشْتَدارَ [مدوّر شد]

٤ - افعالی که بر رنگ و عیب دلالت کنند مانند: اِحْمَرَّ [سرخ شد] اِعْوَجَّ [کج شد] زَرِقَ [کبود شد]

٥ - افعالی که پر بودن یا خالی بودن را برسانند مانند: شَبِعَ [سیر شد] فَرَغَ [خالی شد]

٦ - افعالی که بر پاکی و ناپاکی دلالت داشته باشد مانند: طَهُرَ [پاک شد] قَذُرَ [پلید شد]

۷ - افعالی که بر حالات نفسانی دلالت کنند مانند: غَضِبَ [خشمگین شد] فَرِحَ [شاد شد]

۸ - افعالی که به بابهای «اِنْفعال - تَفَعُّلْ - تَفٰاعُلْ - تَفَعْلُلْ - اِفْعِلالْ - اِفْعنلالْ - اِفْعِلاّلْ - افعیلالْ» رفته باشند غالباً لازمند مانند: اِنْقَطَعَ [بریده شد]، تَمَدَّنَ [شهرنشین شد] تَخاصَمَ [دشمنی کرد] تَزَلْزَلَ [لرزید] اِحمَرَّ [سرخ شد]

توجّه: افعالی که به باب «افعال، تَفْعیل، مُفٰاعَله، اِسْتِفْعٰال» بروند متعدّی هستند.

تمارین

۱ – فعل متعدّی و لازم را تعریف کنید؟

۲ – چگونه فعل لازم را به متعدّی تبدیل میکنیم؟

۳ – در افعال زیر، فعل متعدّی و فعل لازم را مشخص کنید؟

[كَتَبَ – دَرَسَ – أَخَذَ – يُعْطى – شَرَحَ – ذَهَبَ – فَرِحَ – جَلَسَ – اِسْتَغْفَرَ – تَكاتَبَ – كاتَبَ]

٤ – این افعال را در جملهٔ مناسبی بنویسید؟

[كَتَبَ – أَخَذَ – ذَهَبَ – اَجْلَسَ – صارَ – قَذَفَ – سَمِعَ – اَحْسَنَ – قاتَلَ]

۵ – این افعال لازم را به متعدّی تبدیل کنید؟

[خَرَجَ – ذَهَبَ – جَلَسَ – كَرُمَ – شَرُفَ – بَخِلَ – فَرِحَ]

٦ – راههای شناختن فعل لازم را بیان کنید؟

فصْلٌ - فِي اَمْثِلَةِ تَصْريفِ هٰذِهِ الافعالِ

اَمّا الماضِيُّ، فَهُوَ الفِعْلُ الَّذي دَلَّ عَلي مَعْنيً وُجِدَ فِي الزَّمانِ الْماضِي، فَالْمَبْنِيُّ لِلْفاعِلِ مِنْهُ ما كان اَوّلُهُ مَفْتُوحاً اَوْكانَ اَوَّلُ مُتَحرِّكٍ مِنْهُ مَفْتُوحاً نحو: نَصَرَ، نَصَرا، نَصَروا، اِلىٰ آخِرِه! وَقِسْ عَلىٰ هٰذِهِ المذكُورَةِ، اَفْعَلَ و فٰاعَلَ و فَعْلَلَ و تَفَعْلَلَ وَ اِفْتَعَلَ و اِنْفَعَلَ وَ اِسْتَفْعَلَ و اِفْعَلَلَّ و اِفْعَوْعَلَ و كَذا البَوٰاقى.

وَ لاٰ تَعْتَبِرْ حَرَكٰاتِ الاَلِفاتِ فِي الاوائِلِ،، فَـاِنّها زائِـدةٌ تَـثْبُتُ فى الاِبْتِداءِ و تَسْقُطُ فِي الدَّرْجِ.

فصل: در بیان مثالهای تصریف این افعال

اما فعل ماضی: و آن فعلی است که دلالت کند بر معنائی که در زمان گذشته انجام شده است که یا معلوم است یا مجهول.

ماضی معلوم: آنستکه برای فاعل بنا شده باشد و علامتش این است که یا حرف

اولش مفتوح است مانند «اَکَلَ – شَرِبَ – اَحْسَنَ – کَاتَبَ – دَحْرَجَ – تَدَحْرَجَ» و یا اوّلین حرف متحرکش مفتوح است مانند: اوزان «اِنْفَعَلَ – اِفْتَعَلَ – اِسْتَفْعَلَ – اِفْعَلَلَّ – اِفْعَوْعَلَ – اِفْعَوَّلَ» مثل: اِنْصَرَفَ و اِکْتَسَبَ و اِسْتَخْرَجَ و غیره که اولین حرف متحرک آنها عبارتست از «صاد» در «اِنْصَرَفَ» و تاء در «اِکْتَتَبَ» و «اِسْتَخْرَجَ» و حرکت الفهای این افعال را در نظر نگیرید زیرا آنها زائد بوده که در ابتدا آمده‌اند و در وسط کلام ساقط و حذف می‌شوند. پس اعتباری به بود یا نبود آنها نیست.

تبصره:

فعل در زبان عربی به اعتبار زمان بر سه قسم است: ماضی – مضارع – امر.

۱ – فعل یا دلالت بر زمان «گذشته» میکند که به آن «ماضی» گویند مانند: کَتَبَ [نوشت].

۲ – یا دلالت بر زمان «حال و آینده» میکند که به آن «مضارع» گویند مانند: یَکْتُبُ [می‌نویسد].

۳ – و یا دلالت بر «طلب» میکند که به آن «امر» گویند مانند: اُکْتُبْ [بنویس].

*** فاعل در فعل**

فاعل همان «کننده و انجام دهندهٔ کار» است و آن یا حاضر نیست که بآن «غایب» گویند [او – آنها] و یا حاضر است که به آن «مخاطب» گویند [تو – شما].

و یا خود گوینده است که به آن «متکلّم» گویند [من – ما].

و هر کدام از غایب و حاضر، یا مرد است که به آن «مذکّر» گویند و یا زن است که به آن «مؤنّث» گویند و هر یک از مذکّر و مونّث:

یا یکی است که به آن «مفرد» گویند. و یا دو تا است که به آن «مثنّی» گویند و یا چند تا است که به آن «جمع» گویند.

و متکلم نیز: یا فعل را فقط به خود نسبت میدهد که به آن «متکلّم وحده» گویند و

یا به خود و دیگری نسبت میدهد که به آن «متکلم مع‌الغیر» گویند و لذا هر فعلی در عربی دارای ١٤ صیغه است.

جدول زیر صرف فعل ماضی را بطور کامل نشان میدهد.

صیغه			شمارهٔ فعل	فعل	معنی	میزان	
غایب		مفرد	۱	ضَرَبَ	زد [آن یک مرد]	فَعَلَ	
	مذکّر	مثنی	۲	ضَرَبا	زدند [آن دو مرد]	فَعَلا	الف علامت مثنی
		جمع	۳	ضَرَبُوا	زدند [آن مردان]	فَعَلُوا	واوعلامت‌جمع مذکرغایب
		مفرد	۴	ضَرَبَتْ	زد [آن یک زن]	فَعَلَتْ	تاء ساکنه علامت مفرد
	مؤنّث	مثنّی	۵	ضَرَبَتا	زدند [آن دو زن]	فَعَلَتا	مونث غایب
		جمع	٦	ضَرَبْنَ	زدند [آن زنان]	فَعَلْنَ	«نَ» علامت جمع مونّث
مخاطب		مفرد	۷	ضَرَبْتَ	زدی [تو یک مرد]	فَعَلْتَ	
	مذکّر	مثنی	۸	ضَرَبْتُما	زدید [شما دو مرد]	فَعَلْتُما	
		جمع	۹	ضَرَبْتُمْ	زدید [شما مردان]	فَعَلْتُمْ	
		مفرد	۱۰	ضَرَبْتِ	زدی [تو یک زن]	فَعَلْتِ	
	مؤنث	مثنی	۱۱	ضَرَبْتُما	زدید [شما دو زن]	فَعَلْتُما	
		جمع	۱۲	ضَرَبْتُنَّ	زدید [شما زنان]	فَعَلْتُنَّ	
متکلّم		وحده	۱۳	ضَرَبْتُ	زدم	فَعَلْتُ	
		مع‌الغیر	۱۴	ضَرَبْنا	زدیم	فَعَلْنا	

وَالْمَبْنِیُّ لِلْمَفْعُولِ مِنْهُ وَ هُوَ الْفِعْلُ الَّذِي لَمْ يُسَمَّ فاعِلُه ما کانَ اَوَّلُهُ مَضْمُوماً کفُعِلَ وَ فُعْلِلَ و اُفْعِلَ وَ فُعِّلَ وَ فُوعِلَ و تُفُعِّلَ و تُفُوعِلَ و تُفُعْلِلَ اَوْ کانَ اَوَّلُ مُتحَرِّکٍ مِنْهُ مَضْموماً نَحْوُ اُفْتُعِلَ وَ اُسْتُفْعِلَ.

وَ هَمْزَةُ الْوَصْلِ تَتْبَعُ هٰذَا الْمَضْمُومَ فِی الضَّمِّ و ما قَبْلَ آخِرِه یَکُونُ مَکْسوراً ابداً تَقُولُ : نُصِرَ زَیْدٌ وَاُسْتُخْرِجَ الْمالُ.

فعل مجهول ماضی:

فعلی که از ماضی برای مفعول بنا گردیده یا بعبارت دیگر، فعل «ماضی مجهول» آنست که فاعلش در کلام معلوم نباشد یعنی بجای اینکه فعل را به فاعل نسبت دهند آن را به مفعول نسبت میدهند.

طرز ساختن ماضی مجهول:

۱ - یا اوّلین حرفِ آن فعل، مضموم است مانند «فُعِلَ» که منظور فعل ماضی مجهول از ثلاثی مجرد است مثل نُصِرَ - ضُرِبَ - سُئِلَ - عُلِمَ و غیره. و «فُعْلِلَ» که مراد فعل ماضی مجهول از رباعی مجرد است همچون دُحْرِجَ - زُلْزِلَ و «اُفْعِلَ» که مراد ماضی مجهول از باب افعال است مانند: اُکْرِمَ - اُحْسِنَ و «فُعِّلَ» که مراد صیغهٔ ماضی مجهول از باب تفعیل است مانند: صُرِّفَ - فُرِّحَ - هُذِّبَ و غیره و «فُوعِلَ» که مراد، صیغهٔ ماضی مجهول از باب «مُفاعَلة» میباشد مانند: قُوتِلَ - ضُورِبَ و غیره و «تُفُعِّلَ» که مراد نشان دادن ماضی مجهول از باب «تَفَعُّلْ» است مانند: تُکُسِّرَ - تُعُهِّدَ و غیره و «تُفُوعِلَ» که مراد نشان دادن ماضی مجهول از باب «تُفاعُلْ» است مانند: تُبُوعِدَ - تُضُورِبَ و غیره و «تُفُعْلِلَ» که مراد نشان دادن ماضی مجهول از باب «تَفَعْلُلْ» است مانند: تُدُحْرِجَ - تُزُلْزِل و غیره.

۲ - و یا اولین حرف متحرّکش مضموم است مانند: «اُفْتُعِلَ» که مراد صیغهٔ ماضی مجهول از باب «افتعال» است مانند: اُکْتُسِبَ - اُجْتُمِعَ و غیره و «اُسْتُفْعِلَ» که مراد ماضی

مجهول از باب «استفعال» است مانند: اُسْتُخْرِجَ – اُسْتُنْصِرَ و غیره و همزهٔ وصل در مضموم شدن تابع همین حرفی است که‌مضموم‌گردیده‌باین معنی وقتی تاء مضموم گشت همزه اول فعل نیز مضموم میگردد.

۳ – آنچه قبل از آخرین حرف میباشد همیشه مکسور است مانند : «نُصِرَ زیدٌ» [زید یاری شد] که «زید» در اصل مفعول به بوده.مثلاً چنین بوده «نَصَرَ عمروٌ زیداً» سپس نَصَرَ مجهول گردید و از فاعلش نامی برده‌نشده‌و «زید» که مفعول به بوددرجای فاعل نشست و اولین حرف فعل که «نون» است مضموم شد و حرف پیش از آخر یعنی «صاد» مکسور گردید.

و یا مانند: «اُسْتُخْرِجَ المالُ» و این مثال است برای فعل ماضي که اولین متحرک آن مضموم باشد و همزهٔ اوّل کلمه پیرو آن حرف مضموم می‌باشد در اصل «اِسْتَخْرَجَ زیدٌ المالَ» بوده «زیدٌ» فاعل و «المالَ» مفعول به بوده سپس «اِسْتَخْرَجَ» مجهول گردید و «زید» که فاعل است حذف شد و «المالَ» که مفعول به بود جای فاعل نشست و اعراب فاعل را بخود گرفت و خود «اِسْتَخرَجَ» را مجهول ساختیم باین شیوه که اوّلین حرف متحرک آن که «تاء» باشد مضموم شد و حرف پیش از آخر یعنی «راء» مکسور گردید.

خلاصه: در یک عبارت ساده میتوانیم بگوئیم قاعده برای ساختن ماضی مجهول چنین است که: حرف پیش از آخر را مکسور نموده و تمام حروف متحرک قبل از آن را مضموم نمائیم مانند: «اُكِلَ» خورده شد – «تُعُلِّمَ» آموخته شد – و «اُسْتُخْرِجَ» بیرون آورده شد.

تبصره ۱ – فعل مجهول مخصوص فعل متعدّی است. و از فعل لازم در صورتی فعل مجهول بنا میشود که قبلاً متعدّی شده باشد.

تبصره ۲ – اگر حرف ما قبل آخر ماضی «الف» باشد در ماضی مجهول بـه «یاء» تبدیل میشود و ما قبل آن یاء نیز مکسور میگردد مانند: قالَ ← قِیلَ و اِصْطادَ ← اصْطِیْدَ [در مبحث معتلات بیان خواهد شد].

تبصره ۳ – در دو باب اِفْتَعَل و اِنْفَعَلَ از اجوف بهتر است برای حرکت حرف سوم،

همزه مکسور گردد مانند: «اِنْقِیْدَ» و «اِختِیرَ» که مطابق قاعده اُنقیدَ و اُختیِرَ میباشد.

تبصره ٤ - اگر حرف آخر نیز الف باشد «الف» تبدیل به «یاء» میشود و حرف قبل از آن مکسور میگردد بخاطر تجانس به «یاء» مانند «دَعٰا» که در مجهول میگوئیم «دُعِیَ»

تبصره ٥ - اگر الف زائد باشد در مجهول به «واو» بدل میشود مانند «عٰاهَدَ» که در مجهول میشود «عُوهِدَ» و «تَنٰازَعَ» که میشود «تُنُوْزِعَ» زیرا قاعده است که: [الف ساکن ما قبل مضموم تبدیل به واو میگردد] و اینک یک نمونه از ١٤ صیغهٔ ماضی مجهول ثلاثی مجرد:

نُصِرَ [یاری شد]
نُصِرٰا [یاری شدند]
نُصِرُوا [یاری شدند]
نُصِرَتْ [یاری شد]
نُصِرَتٰا [یاری شدند]
نُصِرْنَ [یاری شدند]

نُصِرْتَ [یاری شدی]
نُصِرْتُمٰا [یاری شدید]
نُصِرْتُمْ [یاری شدید]
نُصِرْتِ [یاری شدی]
نُصِرْتُمٰا [یاری شدید]
نُصِرْتُنَّ [یاری شدید]

نُصِرْتُ [یاری شدم]
نُصِرْنا [یاری شدیم]

تمارین

۱ – فعل ماضی را با ذکر ۵ مثال تعریف کنید

۲ – علامت فعل ماضی معلوم چیست؟

۳ – طرز مجهول ساختن فعل ماضی را در عربی با مثال بنویسید؟

٤ – افعال زیر را مجهول کنید:

[دَرَسَ – اَکْرَمَ – عَلَّمَ – خارَبَ – اِسْتَخْدَمَ – اِحْتَرَقَ – قاوَمَ – طالَبَ – قَتَلْتُ]

۵ – سه جمله بنویسید که افعال آنها ماضی مجهول باشد.

٦ – شش صیغهٔ غائب ماضی مجهول «قاتَلَ» را بنویسید .

۷ – در فعل ماضی علامت جمع مؤنّث چیست؟ با ۲ مثال بنویسید .

۸ – در فعل ماضی علامت مفرد مؤنّث غایب چیست؟ با سه مثال بنویسید .

تَصریفُ الفِعل المضارِع:

اَمَّا الْمُضارِعُ فَهُوَ ما اَوَّلُهُ اِحْدٰی الزَّوائِدِ الْاَرْبَعِ وَ هِیَ الهمزةُ وَالیٰاءُ وَالتّٰاءُ و النُّونُ وَتَجْمَعُهٰا «اَنَیْتَ» او «اَتَیْنَ» او «نَأْتِیْ» فَالْهَمْزَةُ للمتكلّم وَحْدَهُ والنُّونُ لَهُ اِذٰا كٰانَ مَعَهُ غَیْرُهُ وَالتّٰاءُ لِلْمُخٰاطَبِ مُفْرَداً اَوْ مُثَنیٰ اَومَجْمُوعاً مُذَكَّراً كٰانَ اَوْمؤنَّثاً و لِلْغائِبَةِ الْمُفْرَدَةِ و لِمُثَنّاها وَالْیٰاءُ لِلْغٰائبِ الْمُذَكَّرِ مُفْرَداً او مُثَنّیً او مجموعاً وَلِجَمْعِ الْمُؤَنَّثِ الْغٰائِبَةِ.

وَ هَذا یَصْلُحُ للحال وَالْاِسْتِقبٰالِ تَقُولُ : یَفْعَلُ اَلآنَ وَیُسَمّٰی حٰالاً وَ حٰاضِراً وَ یَفْعَلُ غَداً وَیُسَمّٰی مُسْتَقْبلاً فِاِذٰا اَدْخَلْتَ عَلَیْهِ السّینَ اَوْسَوْفَ، فَقُلْتَ، سَیَفْعَلُ اَوْسَوْفَ یَفْعَلُ اُخْتُصَّ بِزَمٰانِ الاِسْتِقْبٰالِ، فَاِذٰا اَدْخَلْتَ عَلَیْهِ اللّٰامَ اَلْمفتُوحَةَ اُخْتُصَّ بزمانِ الحالِ كَقَوْلِکَ «لَیَفْعَلُ» وَ فِی التنزیلِ: اِنّی لَیَحْزُنُنی اَنْ تَذْهَبوٰابه.

فعل مضارع:

فعل مضارع فعلی است که دلالت بر انجام کاری یا پدید آمدن حالتی در زمان «حال و آینده» میکند مانند: یَكْتُبُ [حالا یا بعداً می‌نویسد] فعل مضارع از فعل ماضی ساخته میشود.

کیفیت بنای مضارع: ۱ – فعلی است که یکی از حروف زائد چهارگانه بر سر فعل ماضی درآید. حروف زائد مضارعه عبارتند از: همزه و نون و یاء و تاء که در این کلمات جمع می‌شوند: اَنَیْتَ یا اَتَیْنَ یا نَأْتِی. همزه مانند: اَضْرِبُ یاء مانند: یَضْرِبُ تاء مانند:

تَضْرِبُ نون مانند نِضْرِبُ.

موارد وقوع چهار حرف زائد در فعل مضارع:

۱ - همزه (أ) برای ساختن متکلم وحده است مانند: اَکْـتُبُ [مـی‌نویسم حـالا یـا آینده]

۲ - نون (نـ) برای متکلم مع‌الغیر است مانند: نَکْتُبُ [می‌نویسیم حالا یا آینده]

۳ - تاء (تـ) برای مخاطب است چه مفرد و چه تثنیه و چه جمع خواه مذکّر باشد یا مؤنّث و نیز برای مفرد مؤنّث غایب و تثنیه غایب می‌آید مـانند: تَکْـتُبُ - تَکْـتُبانِ - تَکْتُبونَ - تَکتُبِین - تَکْتُبان - تَکْتُبْنَ که صیغهٔ مفرد و مثنای مخاطب مذکر با صیغهٔ مفرد و مثنای غایب مؤنث یکسـان است.

٤ - و یاء (یـ) برای ساختن سه صیغهٔ مفرد و مثنی و جمع مذکر غایب و صیغهٔ جمع مونّث غایب است مانند: یَکْتُبُ - یَکْتُبانِ - یَکْتُبونَ - یَکْتُبْنَ و اینک صرف چـهارده صیغهٔ مضارع در جدول مشاهده میشود.

صیغه			شماره	
غایب	مذکّر	مفرد	۱	یَضْرِبُ : می‌زند [آن یک مرد]
		مثنی	۲	یَضْرِبانِ : می‌زنند [آن دو مرد]
		جمع	۳	یَضْرِبون : می‌زنند [آن مردان]
	مؤنّث	مفرد	٤	تَضْرِبُ : می‌زند [آن یک زن]
		مثنّیٰ	٥	تَضْرِبانِ : می‌زنند [آن دو زن]
		جمع	٦	یَضْرِبْنَ : می‌زنند [آن زنان]
مخاطب	مذکّر	مفرد	۷	تَضْرِبُ : می‌زنی [تو یک مرد]
		مثنی	۸	تَضْرِبانِ : می‌زنید [شما دو مرد]
		جمع	۹	تَضْرِبون : می‌زنید [شما مردان]
	مؤنث	مفرد	۱۰	تَضْرِبینَ : می‌زنی [تو یک زن]
		مثنی	۱۱	تَضْرِبانِ : می‌زنید [شما دو زن]
		جمع	۱۲	تَضْرِبْنَ : می‌زنید [شما زنان]
متکلّم		وحده	۱۳	اَضْرِبُ : می‌زنم
		مع‌الغیر	١٤	نَضْرِبُ : می‌زنیم

چند نکته راجع به فعل مضارع:

نکته ۱ – فعل مضارع هم برای زمان حال و هم زمان آینده به کار می‌رود مثلاً

میتوان گفت: يَفْعَلُ الآنَ یعنی [اکنون انجام میدهد] و در اینصورت بآن حال و حاضر گفته میشود. و میتوان گفت: «يَفْعَلُ غَداً» [در زمان آینده انجام میدهد] که در اینصورت بدان مستقبل میگویند.

نکته ۲ – فعل مضارع بوسیلهٔ اتصال چند کلمه بدان بـه زمـان حـال اخـتصاص می‌یابد و آن کلمات عبارتند از :

الف – لام مفتوحه [لَ] در اول مضارع مانند: «اِنّ الاستاذَ لَيَشرحُ الدَّرسَ» [اسـتاد هم اکنون درس را توضیح میدهد] و یا «لَيَفْعَلُ» [اکنون انجام میدهد] و در قرآن آمـده است که «اِنّی لَيَحْزُنَنِي اَنْ تَذْهَبوا به» [اکنون بردن یوسف مرا غمگین میکند].

ب – بوسیلهٔ «لیس» یا «ما» نافیه مانند «لَسْتُ اَرْضٰی عَنْکَ» [اکنون از تو خشنود نیستم] و مانند: «مٰا اُعْطِیکَ مٰا طَلَبْتَ» [آنچه را خواستی‌اکنون به تو نمیدهم].

نکته ۳ – بعضی از کلمات هستند که وقتی با فعل مضارع همراه باشند معنی آن را به زمان آینده اختصاص میدهند همچون دو کلمه «سین» و «سـوف» چـنانچه مـیگوئی «سَيَضْرِبُ» و یا «سوفَ يَضْرِبُ» که معنی هر دو میشود [خواهد زد] و یا مثل «سعيدٌ سَيَكْتُبُ درسَه» [سعید درسش را خواهد نوشت].

فرق سین و سوف در این است که سین بر آیندهٔ نزدیکتر و سوف بر آیندهٔ دورتـر دلالت میکند.

و باز اگر فعل مضارع بعد از حروف ناصبه و جازمه باستثنای «لم و لمّا» قرار گیرد غالباً معنی استقبال میدهد مانند: «اُرِيدُ اَنْ اَكْتُبَ» [می‌خواهم بنویسم] و یـا مـثل «اِنْ تَكْتُبْ درسَکَ تَنْجَحْ» [اگر درست را بنویسی موفق خواهی شد].

نکته ٤ – هر گاه فعل مضارع بعد از «لم و لمّا» ی جازمه قرار گیـرد مـعنایش بـه فعل ماضی تبدیل میشود مانند «لم يَكْتُبْ» [ننوشت] و «لما يَكْتُبْ» [هنوز ننوشته است] و یا مانند: «زُرْتُکَ وَ لَمْ تَكُنْ فی البَيْتِ» [بدیدنت آمدم ولی در خانه نبودی] و «قَطَفْتُ الثَّمَرَةَ وَ لَمّا تَنْضَجْ» [میوه را چیدم ولی هنوز نرسیده بود].

بنٰاءُ المُضٰارِعِ للمعلوم و المجهول

وَالْمَبْنِيُّ لِلْفٰاعِلِ مِنْهُ، مٰا كٰانَ حَرْفُ الْمُضٰارعَةِ مِنْهُ مَفْتُوحاً اِلّا مـا كٰـانَ مٰاضِيهِ عَلىٰ اَرْبَعَةِ اَحْرُفٍ فَاِنَّ حَرْفَ الْمُضٰارعَةِ مِنْهُ يَكُونُ مَضْمُوماً اَبَـداً نحو يُدَحْرِجُ وَ يُكْرِم وَ يُفَرِّحُ وَ يُقٰاتِلُ و عَلاٰمَةُ بناء هذهِ الْاَرْبَعَةِ لِـلْفٰاعِلِ كَوْنُ الْحَرْفِ الَّذى قَبْل آخِره مَكْسُوراً اَبَـداً مِـثاله مِـنْ يَـفْعُلُ، يَـنْصُرُ، يَنْصُرانِ يَنْصُرون الى آخره.

وَقِس على هٰذا، يَضْرِبُ وَ يَعْلَمُ وَ يُدَحْرِجُ وَ يُكْرِمُ وَ يُقٰاتِلُ وَ يُفَرِّحُ وَ يَتَكَسَّرُ وَ يَتَبٰاعَدُ و يَنْقَطِعُ وَ يَجْتَمِعُ وَ يَحْمَرُّ و يَحْمٰارُّ و يَسْتَخْرِجُ وَ يَعْشَوْشِبُ و يَقْعَنْسِسُ و يَسْلَنْقِىٰ و يَتَدَحْرجُ و يَحْرَنْجِمُ وَ يَقْشَعِرُّ.

فعل مضارع معلوم:

فعل مضارع معلوم آنست که به فـاعل نسـبت داده شـود و عـلامت آن ایـنـستکه حروف مضارعه آن یعنی [همزه – نون – یاء – تاء] مفتوح باشد مگر آن دسته از افعال مضارعی که ماضی آنها دارای چهار حرف باشد که در ایـنصورت حـروف مـضارعه مضموم میگردد که در چهار باب زیر است.

١ – باب افعال مانند: اَكْرَمَ – يُكْرِمُ

٢ – باب تفعيل مانند: فَرَّحَ – يُفَرِّحُ

٣ – باب مُفٰاعَلَة مانند: قٰاتَلَ – يُقٰاتِلُ

٤ – باب فَعْلَلَة مانند: دَحْرَجَ – يُدَحْرِجُ

و نشانهٔ بنا شدن این چهار فعل برای فاعل [یعنی مضارع معلوم بودن آن] آنـستکه حرف پیش از آخر همیشه مکسور است مثال آن در میزان يَفْعُلُ:

صیغه			شماره	
غایب	مذکّر	مفرد	١	يَنْصُرُ : یاری میکند [یک مرد]
		مثنی	٢	يَنْصُرانِ : یاری میکنند [دو مرد]
		جمع	٣	يَنْصُرُونَ : یاری میکنند [مردان]
	مؤنّث	مفرد	٤	تَنْصُرُ : یاری میکند [یک زن]
		مثنّی	٥	تَنْصُران : یاری میکنند [دو زن]
		جمع	٦	يَنْصُرْنَ : یاری میکنند [زنان]
مخاطب	مذکّر	مفرد	٧	تَنْصُرُ : یاری میکنی [تو یک مرد]
		مثنی	٨	تَنْصُرانِ : یاری میکنید [شما دو مرد]
		جمع	٩	تَنْصُرُونَ : یاری میکنید [شما مردان]
	مؤنث	مفرد	١٠	تَنْصُرِينَ : یاری میکنی [تو یک زن]
		مثنی	١١	تَنْصُرانِ : یاری میکنید [شما دو زن]
		جمع	١٢	تَنْصُرْنَ : یاری میکنید [شما زنان]
متکلّم		وحده	١٣	اَنْصُرُ : یاری میکنم
		مع‌الغیر	١٤	نَنْصُرُ : یاری میکنیم

و سایر بابها را بر این مثال قیاس کن، مانند:
يَضْرِبُ [می‌زند یک مرد] يَضْرِبانِ – يَضْرِبُونَ .... اَضْرِبُ – نَضْرِبُ «ثلاثی مجرَّد»
يَعْلَمُ [می‌داند یک مرد] يَعْلَمانِ – يَعْلَمون .... اَعْلَمُ – نَعْلَمُ «ثلاثی مجرّد»
يُدَحْرِجُ [می‌غلطاند یک مرد] يُدَحْرِجانِ – يُدَحْرِجون .... اُدَحْرِجُ – نُدَحْرِجُ «باب

فَعْلَلَة»

يُقاتِلُ [زد و خورد میکند یکمرد] يُقاتِلانِ - يُقاتِلونَ .... اُقاتِلُ - نُقاتِلُ «باب مُفاعَلَة»

يُفَرِّحُ [شاد میکند یک مرد] يُفَرِّحانِ - يُفَرِّحُونَ .... اُفَرِّحُ - نُفَرِّحُ «باب تفعیل»

يَتَكَسَّرُ [قبول شکستن میکند یک مرد] يَتَكَسَّرانِ - يَتَكَسَّرونَ .... اَتَكَسَّرُ - نَتَكَسَّرُ «باب تَفَعُّلْ»

يَتَباعَدُ [دور می‌شود یک مرد] يتباعَدانِ - يَتَباعَدُونَ .... اَتَباعَدُ - نَتَباعَدُ «باب تَفاعُلْ»

يَنْقَطِعُ [قبول جدا شدن میکند یک مرد] يَنْقَطِعانِ - يَنْقَطِعُونَ .... اَنْقَطِعُ - نَنْقَطِعُ «باب اِنْفِعال»

يَجْتَمِعُ [گرد می‌آید یک مرد] يَجْتَمِعانِ - يَجْتَمِعُونَ .... اَجْتَمِعُ - نَجْتَمِعُ «باب افتعال»

يَحْمَرُّ [سرخ می‌شود یک مرد] يَحْمَرّانِ - يَحْمَرّونَ .... اَحْمَرُّ - نَحْمَرُّ «باب اِفْعِلال»

يَحْمارُّ [بشدت سرخ می‌شود یک مرد] يَحْمارّانِ - يَحْمارُّونَ .... اَحْمارُّ - نَحْمارُّ «باب افعِلال»

يَسْتَخْرِجُ [طلب بیرون آمدن میکند یک مرد] يَسْتَخْرِجانِ - يَسْتَخْرِجون .... اَسْتَخْرِجُ - نَسْتَخْرِجُ «باب استفعال»

يَعْشَوْشِبُ [به گیاه‌زار میرسد یک مرد] يَعْشَوْشِبانِ - يَعْشَوْشِبونَ .... اَعْشَوْشِبُ - نَعْشَوْشِبُ «باب افعیعال»

يَقْعَنْسِسُ [سینه‌اش قوز برمیدارد و کمرش تو میرود] يَقْعَنْسِسانِ - يَقْعَنْسِسُونَ .... اَقْعَنْسِسُ - نَقْعَنْسِسُ «باب افعیلال»

يَسْلَنْقِي [به پشت می‌خوابد یک مرد] يِسْلَنْقِيانِ - يَسْلَنْقُوْنَ .... اَسْلَنْقِي - نَسْلَنْقِي «باب اِفْعِنْلالْ»

يَتَدَحْرَجُ [می‌غلطد یک مرد] يَتَدَحْرَجانِ - يَتَدَحْرَجُونَ .... اَتَدَحْرَجُ - نَتَدَحْرَجُ «باب تَفَعْلُلْ»

یَحْرَنْجِمُ [ازدحام می‌کند یک مرد] یَحْرِنْجِمَانِ - یَحْرِنجِمُونَ .... اَحْرَنْجِمُ - نَحْرَنْجِمُ «باب اِفْعِنْلالْ»

یَقْشَعِرُّ [پوست بدن جمع میکند یک مرد] یَقْشَعِرّانِ - یَقْشَعِرُّونَ .... اَقْشَعِرُّ - نَـقْشَعِرُّ «باب اِفْعِلاّلْ»

وَالْمَبْنِیّ لِلْمَفْعُولِ مِنْهُ ما کٰانَ حرفُ المضارعَةِ مِنْهُ مَضْمُوماً و ما قبل آخِرِه مَفْتوحاً نحو: یُنْصَرُ و یُدَحْرَجُ و یُکْرَمُ و یُقَاتَلُ وَ یُفَرَّحُ و یُسْتَخْرَجُ.

فعل مضارع مجهول:

فعل مضارع مجهول آن است که به مفعول نسبتش دهند و علامت آن این است که حروف مضارعه مضموم و ما قبل آخرش مفتوح می‌باشد مانند: «یُنْصَرُ عَمْرٌو» [عمرو یاری می‌شود] که ابتدا «یَنْصُرُ زیدٌ عمرواً» بوده در اینجا فاعلش که «زیدٌ» است حذف شده و «عمروٌ» را که مفعول به است جای فاعل قرار میدهیم و اعراب فاعل را بدان میدهیم و سپس خود فعل را مجهول میکنیم.

مثال: یُنْصَرُ «یاری می‌شود» که مراد فعل مجهول از ثلاثی مجرد است.

و یُدَحْرَج «غلطانده می‌شود» که مراد فعل مجهول از باب فَعْلَلَه - رباعی مجرد - است.

و یُکْرَم «مورد احسان واقع میشود» که مراد فعل مجهول از باب افعال است.

و یُقٰاتَلُ «با او زد و خورد می‌شود» که مراد فعل مجهول از باب مفاعله میباشد.

و یُفَرَّحُ «شاد کرده می‌شود» که مراد فعل مجهول از باب تفعیل می‌باشد.

چند قواعد راجع به مضارع معلوم:

الف: همزه‌های زاید اوّل ماضی در مضارع حذف می‌شود مانند: اِجْتَهَدَ ← یَجْتَهِدُ

ب: هرگاه ماضی فعل غیر ثلاثی مجرّد با تاء زاید شروع شود، حرف پیش از آخر مفتوح می‌باشد مانند:

تَأَدَّب - یَتَأَدَّبُ : تَباعَدَ - یَتَباعَدُ : تَکَسَّرَ - یَتَکَسَّرُ : تَدَحْرَجَ - یَتَدَحْرَجُ.

ج: حرکت عین الفعل مضارع ثلاثی مجرّد را با استفاده از لغتنامه بدست می‌آوریم

در کتب لغت حرکت عین الفعل، اینطور نشان داده شده است مانند:

[جَلَسَ ـِ] یعنی عین الفعل مضارعش مکسور است [یَجْلِسُ]

[عَلِمَ ـَ] یعنی عین الفعل مضارعش مفتوح است [یَعْلَمُ]

[نَصَرَ ـُ] یعنی عین الفعل مضارعش مضموم است [یَنْصُرُ]

الفعل المضارع المنفّی

وَاعْلَمْ اَنَّه یَدْخُلُ عَلَی الْفِعْلِ المضارِعِ «ما» و «لا» النّافِیَتٰانِ فَلاٰ تُغَیِّرانِ صیغَتَهُ، تَقُولُ: لاٰ یَنْصُرُ، لاٰ یَنْصُرانِ، لاٰیَنْصُرونَ الی آخره وَکَذا ما یَنْصُرُ، مٰا یَنْصُرانِ، مٰا یَنْصُرونَ اِلٰی آخرِهِ.

[فعل مضارع منفی]

قبل از شروع بحث میگوئیم که بر سر فعل مضارع دو نوع کلمه داخل می‌شود: ۱- کلمات عامل ۲- کلمات غیر عامل. مقصود از «عامل» آن دسته از کلماتی است که وقتی بر سر مضارع داخل شدند در آن تغییر و دگرگونی ایجاد میکنند و مراد از «غیرعامل» کلماتی است که حالت فعل مضارع نسبت به قبل از دخول آن کلمات مساوی باشد یعنی لفظاً هیچگونه تغییری در ظاهر و شکل مضارع ایجاد نمی‌کنند و ما اکنون قسمت دوم را توضیح میدهیم و میگوئیم:

بر سر فعل مضارع دو کلمه «ما» و «لا» نافیه داخل میشود که ساختار و شکل صیغه را تغییر نمی‌دهند. به فعل مضارعی که حروف نافیه بر آن داخل شود «مضارع منفی» میگویند که در معنی تغییر ایجاد میکند.

مثال فعل مضارع منفی به «لا»

صیغه			شماره فعل		صرف فعل مضارع منفی به «ما»
غایب	مذکّر	مفرد	۱	لایَنْصُرُ: کمک نمیکند [یک مرد]	مٰایَنْصُرُ
		مثنی	۲	لایَنْصُرانِ: کمک نمیکنند [دو مرد]	مٰا یَنْصُرانِ
		جمع	۳	لایَنْصُرُونَ: کمک نمیکنند [مردان]	مٰا یَنْصُرُونَ
	مؤنّث	مفرد	٤	لاتَنْصُرُ: کمک نمیکند [یک زن]	ما تَنْصُرُ
		مثنّی	٥	لاتَنْصُرانِ: کمک نمیکنند [دو زن]	ما تَنْصُرانِ
		جمع	٦	لایَنْصُرْنَ : کمک نمیکنند [زنان]	مٰا یَنْصُرْنَ
مخاطب	مذکّر	مفرد	۷	لاتَنْصُرُ : کمک نمیکنی [تو یک مرد]	مٰاتَنْصُرُ
		مثنی	۸	لاتَنْصُرانِ : کمک‌نمیکنید[شمادو مرد]	مٰاتَنْصُرانِ
		جمع	۹	لاتَنْصُرُونَ : کمک‌نمیکنید[شمامردان]	مٰاتَنْصُرُونَ
	مؤنث	مفرد	۱۰	لاتَنْصُرین : کمک نمیکنی [تویک‌زن]	ماتَنْصُرینَ
		مثنی	۱۱	لاتَنْصُرانِ : کمک نمیکنید [شمادوزن]	ماتَنْصُرانِ
		جمع	۱۲	لاتَنْصُرنَ : کمک نمیکنید [شمازنان]	ماتَنْصُرْنَ
متکلّم	وحده		۱۳	لاأَنْصُرُ : کمک نمی‌کنم	ماأَنْصُرُ
	مع‌الغیر		۱٤	لانَنْصُرُ: کمک نمی‌کنیم	مانَنْصُرُ

وَ مِنَ الجَوٰازِمِ لاٰمُ الاَمْرِ. فَتَقُولُ فِي امرالغايب: لِيَنْصُرْ، لِيَنْصُرٰا، لِيَنْصُروا، لِتَنْصُرْ، لِتَنْصُرٰا - لِيَنْصُرْنَ. و كَذٰلِكَ لِيَضْرِبْ وَ لِيَعْلَمْ وَ لِيُدَحْرِجْ و غيرُها.

وَ مِنْهٰا لاالنّاهِيَةُ، فَتَقُولُ فى نَهْيِ الغائب: لاٰيَنْصُرْ، لاٰيَنْصُروا، لاٰتَنْصُرٰ، لاٰيَنْصُرْنَ وَ فِي نَهْيِ الحاضِر: لاتَنْصُرْ، لاٰتَنْصُرا، لاتَنْصُروا، الى آخره و كذا قياسُ سائر الاَمْثَلَةِ.

از جمله اداتی که فعل مضارع را مجزوم میکند لام امر است که آن هم مانند «لم و لمّا» ضمه‌ها و نونها را جابجا شود بدینصورت که کلمه «لِ» بر اول فعل مضارع در میآید و معنای باید و طلب فعل را می‌رساند.

مانند:		لِيَنْصُرْ :	باید کمک کند	[یک مرد]
	مذکر غائب	لِيَنْصُرا :	باید کمک کنند	[دو مرد]
		لِيَنْصُروا :	باید کمک کنند	[مردان]
		لِتَنْصُرْ :	باید کمک کند	[یک زن]
	مؤنث غائب	لِتَنْصُرا :	باید کمک کنند	[دو زن]
		لِيَنْصُرْن :	باید کمک کنند	[زنان]

و همچنین:

لِيَضْرِب - لِيَضْرِبٰا - لِيَضْرِبوا - لِتَضْرِبْ - لِتَضْرِبٰا - لِيَضْرِبْنَ -
لِيَعْلَمْ - لِيَعْلَمٰا - لِيَعْلَمُوا - لِتَعْلَمْ - لِتَعْلَمٰا - لِيَعْلَمْنَ -
لِيُدَحْرِجْ - لِيُدَحْرِجا - لِيُدَحْرِجوا - لِتُدَحْرِجْ - لِتُدَحْرِجا - لِيُدَحْرِجْنَ -

و یکی دیگر از ادات جازمه «لاء» ناهیه است که هم در لفظ و هم در معنی فعل مضارع تغییر و دگرگونی ایجاد میکند مانند:

		غائب			مخاطب
غائب	مذکر	لاَیَنْصُرْ: نباید کمک کند یک مرد	مخاطب	مذکر	لاَتَنْصُرْ: کمک نکن تو یک مرد
		لاَیَنْصُرا: نباید کمک کنند دو مرد			لاَتَنْصُرا: کمک نکنید شما دو مرد
		لاَیَنْصُروا: نباید کمک کنند مردان			لاَتَنْصُروا: کمک نکنید شما مردان
	مؤنث	لاَتَنْصُرْ: نباید کمک کند یک زن		مؤنث	لاَتَنْصُری: کمک نکن تو یک زن
		لاَتَنْصُرا: نباید کمک کنند دو زن			لاَتَنْصُرا: کمک نکنید شما دو زن
		لاَیَنْصُرْنَ: نباید کمک کنند زنان			لاَیَنْصُرْنَ: کمک نکنید شما زنان

متکلم وحده — لاَأَنْصُرْ: نباید کمک بکنم

متکلم مع‌الغیر — لاَنَنْصُرْ: نباید کمک بکنیم

و بقیّه بابها به همین قیاس صرف میشوند.

> وَ یَدْخُلُ الجٰازِمُ، فَیَحْذِفُ مِنْهُ حرکةَ الواحِدِ و نُونَ التَّثْنِیَةِ وَ الْجَمْعِ الْمُذَکَّرِ والوٰاحِدَةِ الْمُخاطِبَةِ وَ لاٰیُحْذَفُ نونُ جَماعَةِ الْمُؤَنَّثِ، فَاِنَّها ضَمیرٌ کالواو فی جَمْعِ الْمُذَکَّرِ، فَتَثْبُتُ عَلیٰ کُلِّ حالٍ، تقول:
> لم یَنْصُرْ، لم یَنْصُرا، لَمْ یَنْصُرُوا الی آخره.

«فعل مضارع مجزوم»

بعضی از کلمات «عامل» بنام «ادات جازمه» بر سر فعل مضارع داخل می‌شوند و علاوه بر تغییر در معنا، در شکل و هئت آن نیز دگرگونی و تغییر ایجاد می‌نمایند.
ادات جازم در اینجا عبارتند از «لَمْ» و «لمّا» که هرگاه بر اول فعل مضارع در آمدند حرکت مفرد مذکر و متکلّمین را که ضمّه است حذف می‌کنند و نونهای تثنیه و جمع مذکّر

و مفرد مؤنّث مخاطب را حذف می‌نمایند بجز نونهای دو صیغهٔ جمع مؤنّث غائب و مخاطب که نونشان حذف و ساقط نمی‌گردد.

توجّه: لم و لمّا علاوه بر تغییر لفظی معنای فعل را نفی و زمان آن را به ماضی تبدیل می‌کنند که به آن «جحد» میگویند.

* صرف جحد فعل «نَصَرَ» اینچنین است:

صیغه			شماره	
	مذکّر	مفرد:	۱	لَم يَنْصُرْ : یاری نکرد [آن یک مرد]
		مثنی:	۲	لَم يَنْصُرا : یاری نکردند [آن دو مرد]
		جمع:	۳	لَم يَنْصُروا : یاری نکردند [آن مردان]
غایب				
	مؤنّث	مفرد:	٤	لَم تَنْصُرْ : یاری نکرد [آن یک زن]
		مثنّی:	٥	لَم تَنْصُرا : یاری نکردند [آن دو زن]
		جمع:	٦	لَم يَنْصُرْنَ : یاری نکردند [آن زنان]
	مذکّر	مفرد:	٧	لَم تَنْصُرْ : یاری نکردی [تو یک مرد]
		مثنی:	٨	لَم تَنْصُرا : یاری نکردید [شما دو مرد]
		جمع:	٩	لَم تَنْصُرُوا : یاری نکردید [شما مردان]
مخاطب				
	مؤنث	مفرد:	١٠	لَم تَنْصُري : یاری نکردی [تو یک زن]
		مثنی:	١١	لَم تَنْصُرا : یاری نکردید [شما دو زن]
		جمع:	١٢	لَم تَنْصُرنَ : یاری نکردید [شما زنان]
		وحده:	١٣	لَم أَنْصُرْ : یاری نکردم
متکلّم				
		مع‌الغیر:	١٤	لَم نَنْصُرْ : یاری نکردیم

وَ يَدْخُلُ النّاصِبُ، فَيُبْدِلُ مِنَ الضَّمَةِ وَ يُسْقِطُ النُّوناتِ سِوىٰ نُونِ جَماعَةِ المؤنَّثِ، فَتَقُولُ لَنْ يَنْصُرَ، لَنْ يَنْصُرا، لَنْ يَنْصُروا الى آخِره.

«مضارع منصوب»

از جمله الفاظ «عامل»، کلماتی هستند که بر سر فعل مضارع داخل شده و حروف ناصبه نامیده می‌شوند که عبارتند از: اَنْ - لَنْ - کَیْ - اِذَنْ.

و عمل آنها چنین است که این ادات بر سر فعل مضارع در می‌آیند و ضمّه‌هایِ آخرین حرفِ مضارعه را به فتحه تبدیل میکنند و تمام نونهایِ آخر صیغه‌های مضارع را باستثنای نون جمع مؤنّث غایب و مخاطب حذف و ساقط می‌نمایند. اینک صرف مضارع منصوب به «لَنْ»:

	لَنْ يَنْصُرَ :	هرگز یاری نمیکند [یک مرد]
مذکر غائب:	لَنْ يَنْصُرا :	هرگز یاری نمیکنند [دو مرد]
	لَنْ يَنْصُروا :	هرگز یاری نمیکنند [مردان]
	لَنْ تَنْصُرَ :	هرگز یاری نمیکند [یک زن]
مؤنّث غائب:	لَنْ تَنْصُرا :	هرگز یاری نمیکنند [دو زن]
	لَنْ يَنْصُرْنَ :	هرگز یاری نمیکنند [زنان]
	لَنْ تَنْصُرَ :	هرگز یاری نمیکنی [یک مرد]
مذکر مخاطب:	لَنْ تَنْصُرا :	هرگز یاری نمیکنید [شما دو مرد]
	لَنْ تَنْصُروا :	هرگز یاری نمیکنید [شما مردان]
	لَنْ تَنْصُرى :	هرگز یاری نمیکنی [یک زن]

مؤنّث مخاطب:	لَنْ تَنْصُرا :	هرگز یاری نمیکنید [شما دو زن]
	لَنْ تَنْصُرْنَ :	هرگز یاری نمیکنید [شما زنان]
متکلم وحده:	لَنْ اَنْصُرَ :	هرگز یاری نمی‌کنم
متکلم مع‌الغیر:	لَنْ نَنْصُرَ :	هرگز یاری نمی‌کنیم

تمارین مربوط به فعل مضارع

۱ – فعل مضارع از فعل ماضی چگونه بنا میشود؟

۲ – نون و تاء در اول فعل مضارع بر چه دلالت میکنند؟

۳ – فعل مضارع در چه صورتی بر زمان حال و در چه صورتی بر زمان آینده دلالت می‌کند؟ برای هر کدام ۲ مثال بنویسید.

٤ – در افعال ماضیِ چهار حرفی علامت معلوم بودن آن چیست؟

۵ – از افعال زیر مضارع معلوم و مجهول بسازید:

[كَتَبَ – عَلِمَ – كَرُمَ – تَكَسَّرَ – تَنَافَسَ – اَدْبَرَ – قَدَّمَ – عَامَلَ – زَلْزَلَ – تَبَادَرَ – اِسْتَخْرَجَ]

٦ – از افعال مضارع زیر فعل ماضی مجهول بسازید؟

[يَحْسِبُ – يُعَذِّبُ – يُحْسِنُ – يُرَاقِبُ – يَسْتَخْدِمُ – يُدَحْرِجُ – يَحْتَرِمُ]

۷ – ادات جازمه چه تغییراتی در فعل مضارع انجام میدهند؟ و در کدام فعل تغییراتی انجام نمیدهند؟

۸ – فعل مضارع در چه موقع منصوب میشود؟

۹ – ادات ناصبه و ادات جازمه را نام برید؟

۱۰ – آیا غیر از ادات ناصبه و جازمه حروف دیگری بر سر فعل مضارع میآیند؟ در صورت اثبات برای آن سه مثال بنویسید.

۱۱ – فعل «يَذْهَبُ» را با «لَنْ و لَمْ» کاملاً صرف کنید

۱۲ – این افعال را مطابق صیغه خود بمضارع مجزوم تبدیل کنید

[اَكَلْتُمْ – عَرَفْتُمْ – جَلَسْنَ – رَجَعْتُ – ذَهَبْنَا]

۱۳ – این کلمات را معنی کنید
[لم یَکْتُبْ – لایَکْتُبُ – لاتَکْتُبْ – سَیَکْتُبُ]

«بناء الامر الحاضر»

و امّا الامرُ بِالصّیغَةِ: فَهُوَ اَمْرُ الحاضِرِ و هُوَ جارٍ عَلی لَفْظِ المُضارِعِ المَجْزُومِ، فَاِنْ کانَ ما بَعْدَ حرفِ المُضارعَة مُتَحَرِّکاً فَتَسْقُطُ مِنْهُ حَرْفُ المَضارِعَةِ وَ تَأتِي بِصُورَةِ الْباقِ مَجْزُوماً فَتَقُولُ فی الامر مِنْ تُدَحْرِجُ: دَحْرِجْ، دَحْرِجا، دَحْرِجوا، دَحْرِجي، دَحْرِجا، دَحْرِجْنَ، و هٰکَذا : فَرِّحْ و قاتِلْ وَ تَکَسَّرْ و تَباعَدْ وَ تَدَحْرَجْ الی آخره.

مبحث امر حاضر «امر بصیغه»

قبل از توضیح میگوئیم: «فعل امر فعلی است که بر درخواست انجام کاری در آینده دلالت میکند.مانند «اُکْتُبْ» بنویس. فعل امر به دو بخش تقسیم میشود ۱ – امر به صیغه ۲–امر به لام. امر به صیغه اختصاص به فاعل مخاطب دارد و فقط از فعل معلوم ساخته میشود».نویسندهٔ متن میگوید:

امر بصیغه که همان امر حاضر است از حیث لفظ و شکل ظاهری،مانند لفظ مضارع مجزوم میباشد یعنی همانطوریکه ضمّه آخر فعل مضارع و تمام نونهای آن باستثنای نونهای جمع مؤنّث حذف می‌شوند در امر حاضر نیز چنین کاری انجام میشود بنابراین برای ساختن امر حاضر باید شش صیغه مخاطب از فعل مضارع را در نظر

گرفت. فعل مضارع از دو حالت خارج نیست ۱ - اینکه حرف بعد از حرف مضارع متحرک است ۲ - اینکه حرف بعد از حرف مضارع ساکن است. در نوع اول، قاعده برای ساختن فعل امر چنین است:

۱ - حرف مضارع را حذف میکنیم ۲ - آخر فعل را بصورت مضارع مجزوم درمی‌آوریم. مثلاً برای ساختن امر حاضر از مضارع تُدَحْرِجُ میگوئیم:

مفرد: دَحْرِجْ : اصل آن تُدَحْرِجُ بوده حرف مضارع را حذف نمودیم و آخرش را مجزوم نمودیم.

مذکر مثنی: دَحْرِجا : اصل آن تُدَحْرِجانِ بوده حرف مضارع را حذف نمودیم و آخرش را با حذف «نون» مجزوم ساختیم.

جمع: دَحْرِجوا : اصل آن تُدَحْرِجون بوده حرف مضارع را حذف نمودیم و آخرش را با حذف «نون» مجزوم ساختیم.

مفرد: دَحْرِجِي : اصل آن تُدَحْرِجِيْن بوده حرف مضارع را حذف نمودیم و آخرش را با حذف «نون» مجزوم ساختیم.

مونث مثنی: دَحْرِجا : اصل آن تُدَحْرِجان بوده حرف مضارع را حذف نمودیم و آخرش را با حذف «نون» مجزوم ساختیم.

جمع: دَحْرِجْنَ : اصل آن تُدَحْرِجْنَ بوده حرف مضارع را حذف نمودیم و آخرش را با اثبات «نون» مجزوم ساختیم.

و بر همین قیاس است:

فَرِّحْ [شاد شو - امر از تُفَرِّحُ] فَرِّحا - فَرِّحوا * فَرِّحي - فَرِّحا - فَرِّحْنَ.

قَاتِلْ [زد و خورد کن - امر از تُقَاتِلُ] قَاتِلاً - قَاتِلوا * قَاتِلی - قَاتِلاً - قاتِلْنَ.

تَكَسَّرْ [شکسته شو - امر از تَتَكَسَّرُ] تَكَسَّرا - تَكَسَّروا * تَكَسَّرِی - تَكَسَّرا - تَكَسَّرْنَ.

تَدَحْرَجْ [بِغَلْتْ - امر از تَتَدَحْرَجُ] تَدَحْرَجا - تَدَحْرَجوا * تَدَحْرَجي - تَدَحْرَجا - تَدَحْرَجْنَ

وَ إِنْ كٰانَ مٰا بَعْدَ حَرْفِ الْمُضٰارِعَةِ سٰاكِناً فَتَحْذِفُ مِنْهُ حَرْفَ الْمُضٰارِعةِ وَ تَأْتِي بِصُورَةِ الْبٰاقِي مَجْزُوماً مَزِيداً فِي أَوَّلِهِ هَمْزَةَ وَصْلٍ مَكْسُورةً إِلاّٰ أَنْ يَكُونَ عَيْنُ الْمُضٰارِعِ مِنْهُ مَضْمُوماً، فَتَضُمُّهٰا وَ تَقُولُ: أُنْصُرْ، أُنْصُرٰا، أُنْصُروا الى آخره.

وَ كَذٰلِكَ: إِضْرِبْ، إِضْرِبٰا، إِضْرِبوا الى آخره وَ إِعْلَمْ وَ إِنْقَطِعْ، وَ إِجْتَمِعْ وَ إِسْتَخْرِجْ وَ فَتَحُوا هَمْزَةَ «أَكْرِمْ» بِنٰاءً عَلَى الْأَصْلِ الْمَرْفُوضِ فَإِنَّ أَصْلَ «تُكْرِمُ» تُأَكْرِمُ.

و اگر حرف بعد از حرف مضارع ساکن باشد ساختن فعل امر از مضارع مخاطب بدین ترتیب است:

۱ – حرف مضارعه «ت» را از اول فعل مضارع حذف میکنی.

۲ – آخر فعل را مانند مضارع مجزوم جزم میدهی [یعنی ضمّه و نونها را بجز نونهای جمع مونث حذف می‌کنی].

۳ – و چون ابتدا به حرف ساکن در عربی ممنوع است باید در اوّل فعل امر یک همزهٔ مکسوره اضافه شود مگر اینکه عین الفعل مضارع آن فعل امر، مضموم باشد که در آن صورت همزهٔ زائد را بصورت مضموم می‌آوریم و خلاصه، راجع به حرکت همزه در فعل باید به عین الفعل مضارع نگاه کرد:

الف: اگر عین الفعل مفتوح و یا مکسور بود: همزه را کسره [ـِ] میدهیم مانند: تَضْرِبُ ← إِضْرِب و تَعْلَمُ ← إِعْلَمْ

ب: و اگر عین الفعل مضارع مضموم بود همزه را ضمّه [ـُ] میدهیم مانند: تَقْتُلُ ← أُقْتُلْ.

بنابر این در صرف امر حاضر از «نَصَرَ یَنْصُرُ» میگوئی:

مفرد: اُنْصُرْ: [یاری کن تو یکمرد] اصل آن تَنْصُرُ بوده با مضارعه و سکون آخر و اضافه کردن همزهٔ مضمومه

مذکر مثنی: اُنْصُرا: [یاری کنید شما دو مرد] اصل آن تَنْصُرانِ بوده بامضارعه و حذف نونِ آخر و اضافه کردن همزهٔ مضمومه

جمع: اُنْصُروا: [یاری کنید شما مردان] اصل آن تَنْصُرون بوده با مضارعه و حذف نونِ آخر و اضافه کردن همزهٔ مضمومه

مفرد: اُنْصُري: [یاری کن تو یکزن]اصل آن تَنْصُرینَ بوده با مضارعه و حذف نونِ آخر و اضافه کردن همزهٔ مضمومه

مونث مثنی: اُنْصُرا: [یاری کنید شما دو زن] اصل آن تَنْصُرانِ بوده با مضارعه و حذف نونِ آخر و اضافه کردن همزهٔ مضمومه

جمع: اُنْصُرْنَ: [یاری کنید شما زنان] اصل آن تَنْصُرْنَ بوده با مضارعه و اثبات نونِ آخر و اضافه کردن همزهٔ مضمومه

و همچنین:

صرف امر حاضر از «ضَرَبَ یَضْرِبُ» اِضْرِبْ - اِضْرِبا - اِضْرِبوا * اِضْرِبي - اِضْرِبا - اِضْرِبْنَ

صرف امر حاضر از «عَلِمَ یَعْلَمُ» اِعْلَمْ - اِعْلَما - اِعْلَموا * اِعْلَمي - اِعْلَما - اِعْلَمْنَ.

و صرف امر حاضر از «اِنْقَطَعَ یَنقَطِعُ» اِنْقَطِعْ - اِنْقَطِعا - اِنْقَطِعوا * اِنْقَطِعی - اِنْقَطِعا - اِنْقَطِعْنَ.

و صرف امر حاضر از «اِجْتَمَعَ - یَجْتَمِعُ» اِجْتَمِعْ - اِجْتَمِعا - اِجْتَمِعوا * اِجْتَمِعی - اِجْتَمِعا - اِجْتَمِعْن

دانشمندانِ علمِ صرف، همزهٔ «اَکْرِمْ» یعنی همزه فعل امر از باب افعال را مفتوح نموده‌اند چرا

که در اصل، دارای همزهٔ مفتوحه بوده و حذف شده زیرا اصل «تُکْرِمُ» تُأَکْرِمُ میباشد و چون در متکلم وحده اجتماع دو همزه روی میدهد بخاطر تخفیف، همزهٔ ماضی را حذف نمودیم و بخاطر طرداللباب و مجانست از بقیّه صیغه‌های مضارع هم همزه را ساقط نمودیم لذا در امر از «تُکْرِمُ» بعد از حذف تاء و جزم آخر، همزهٔ اصلی آن را عودت می‌دهیم.

توجّه: فقط در باب افعال همزه فعل امر مفتوح است. صرف امر حاضر از باب افعال چنین است:

أَکْرِمْ گرامی دار تو یکمرد حاضر در زمان حال: اصل آن «تُکْرِمُ» است.
أَکْرِمَا گرامی دارید شما دو مرد حاضر در زمان حال: اصل آن «تُکْرِمَانِ» است.
أَکْرِمُوا گرامی دارید شما مردان حاضر در زمان حال: اصل آن «تُکْرِمُون» است.
أَکْرِمِیْ گرامی دار تو یک زن حاضر در زمان حال: اصل آن «تُکْرِمِینَ» است.
أَکْرِمَا گرامی دارید شما دو زن حاضر در زمان حال: اصل آن «تُکْرِمَان» است.
أَکْرِمْنَ گرامی دارید شما زنان حاضر در زمان حال: اصل آن «تُکْرِمْنَ» است.

تمارین

۱ – معنی امر بصیغه چیست؟ و امر بصیغه از چه فعلی ساخته میشود؟

۲ – از افعال زیر فعل امر حاضر بسازید:

[اَکْرَمَ – دَحْرَجَ – تَقَدَّمَ – تَکاسَلَ – ضَارَبَ – لَمْ تَشکُنْ – لَمْ تَعْلَمْ.]

۳ – در چه موقع همزهٔ وصل در فعل امر مکسور است و در چه موقع مضموم است؟

٤ – فرق میان همزهٔ اَکْرِمْ و اِمْنَعْ چیست؟

۵ – چرا در باب افعال همزه فعلهای امر همیشه مفتوح است؟

٦ – هر کدام از افعال زیر را به ماضی و مضارع همان صیغهٔ خود تبدیل کنید.

[قَدِّمْ – سَرِّحْ – تَعَاوَنُوا – قَاتِلْ – اُنْصُرْ – اِعْلَمْ – اَعْلِنْ – صَاحِبْنَ – اُسْجُدي]

۷ – چهار مثال در صیغهٔ امر بنویسید که در آنها همزهٔ امر، قطع[1] باشد.

۱– همزهٔ قطع آن است که هنگام قرائت تلفظ می‌شود و حذف آن در هنگام قرائت جایز نیست مانند همزهٔ امر باب اِفعال.

خَمْسُ قواعد صرفيّة

وَ اعْلَمْ اَنَّهُ اِذٰا اِجْتَمَعَ تٰاءٰانِ فِي اَوَّلِ مُضٰارِعِ «تَفَعَّلَ» وَ «تَفٰاعَلَ» وَ «تَفَعْلَلَ» فَيَجُوزُ اِثْبٰاتُهُمٰا نَحْوُ: تَتَجَنَّبُ وَ تَتَقٰاتَلُ و تَتَدَحْرَجُ وَ يَجُوزُ حَذْفُ اِحْدٰيهِمٰا كَمٰا وَرَدَ فِي التَّنْزِيلِ فَاَنْتَ له تَصَدّٰى و نٰاراً تَلَظّٰى و تَنَزَّلُ المَلاٰئِكَةُ.

وَ مَتىٰ كٰانَ فٰاءُ «اِفْتَعَلَ» صٰاداً اَوْضٰاداً اَوْطٰاءً اَوْظٰاءً قُلِبَتْ تٰائُهُ طٰاءً، تَقُولُ فى اِفْتَعَلَ مِنْ الصُّلْحِ، اِصْطَلَحَ وَ مِنَ الضَّرْبِ، اِضْطَرَبَ وَ مِنَ الطَّرْدِ، اِطَّرَدَ وَ مِنَ الظُّلْمِ، اِضْطَلَمَ، وَ كَذٰا جَمِيعُ متَصَرِّفٰاته نحوُ: يَصْطَلِحُ فَهُوَ مُصْطَلِحٌ وَ ذٰاكَ مُصْطَلَحٌ، اِصْطَلِحْ، لاٰيَصْطَلِحْ.

پنج قاعده صرفی:

قاعدهٔ اوّل:

هرگاه درباب «تَفَعَّلَ» و «تَفٰاعَلَ» و «تَفَعْلَلَ» دو «تاء» با هم جمع شوند در اینصورت جایز است هر دو «تاء» را ثابت نگهداشت مانند: «تَتَجَنَّبُ» [دوری می‌نماید] و «تَتَقٰاتَلُ» [زد و خورد میکند] و «تَتَدَحْرَجُ» [می‌غلتد] و همچنین جایز است بخاطر تخفیف، یکی از آن دو تاء حذف گردد مانند: «فَاَنْتَ لَهُ تَصَدّٰى» [تو برای او بعهده میگیری] که در اصل «تَتَصدّٰى» بوده و «ناراً تَلَظّٰى» [آتشی که شعله‌ور است] که در اصل تَتَلَظّٰى بوده و «تَنَزَّلُ الْمَلاٰئِكَةُ» [ملائکه فرود می‌آیند] که در اصل تَتَنَزَّلُ بوده است.

قاعده دوم:

اگر فاءالفعل فعلی یکی از چهار حرف «ص – ض – ط – ظ» باشد اگر به باب افتعال برود «تاء» به «طاء» تبدیل می‌شود همچنانکه در باب اِفْتَعَلَ از ماده «صلح» میگوئی:

صَلُحَ ← اِصْتَلَحَ ← اِصْطَلَحَ: چون فاءافتعل صاد بود «تاء» منقوته را به «طاء» مطبقه تبدیل نمودیم.

و از ماده «ضَرْبٌ» میگوئی: ضَرَبَ ← اِضْتَرَبَ ← اِضْطَرَبَ: چون فاءالفعل «ضاد» بود «تاء» به «طاء» تبدیل شد.

و از ماده «طَرْدٌ» میگوئی: طَرَدَ ← اِطْتَرَدَ ← اِطْطَرَدَ ← اِطَّرَدَ یعنی اصل «اِطَّرَدَ» «طَرَدَ» بوده آن را به باب افتعال بردیم شد «اِطْتَرَدَ» و چون فاءالفعل «طاء» بود «تاء» افتعل به «طاء» تبدیل شد «اِطْطَرَدَ» گشت و بخاطر اجتماع المثلین دو طاء درهم دغم شدند «اِطَّرَدَ» گشت.

و در «افتعل» از ظُلم میگوئی: ظَلَمَ ← اِظْتَلَمَ ← اِظْطَلَمَ: و تمام مشتقات این کلمات بهمین شیوه تبدیل میشود مثال: اِصْطَلَحَ [ماضی] یَصْطَلِحُ [مضارع] مُصْطَلِحٌ [اسم فاعل] مُصْطَلَحٌ [اسم مفعول] اِصْطَلِحْ [فعل امر] لایَصْطَلِحْ [فعل نهی] که اصل آنها بترتیب: اِصْتَلَحَ - یَصْتَلِحُ - مُصْتَلِحٌ - مُصْتَلَحٌ - اِصْتَلِحْ - لایَصْتَلِحْ بوده است. و بخاطر همین قاعده دوم تاء منقوته در تمام صیغه‌ها به طاء مطبقه تبدیل شده است.

> وَ مَتیٰ کٰان فاءُ «اِفْتَعَلَ» دالاً اَوْ ذالاً او زاءً قُلِبَتْ تائهُ دٰالاً و تقول فی «اِفْتَعَل» مِنَ الدَّرْءِ وَ مِنَ الذِّکْرِ وَ مِن الزَّجْرِ اِدَّرَءَ و اِذَّکَرَ و اِزْدَجَرَ.

قاعده سوم:

هر گاه فاءالفعل «اِفْتَعَلَ» یکی از حروف دال یا ذال یا زاء باشد، تاء (منقوته) اِفْتَعَلَ به «دال» مبدّل میشود بنابراین در «اِفْتَعَلَ» از ماده «الدّرء یعنی منع» و «الذّکْر یعنی در خاطر داشتن» و «الزَّجْر یعنی بازداشتن» میگوئیم:

دَرَءَ ← اِدْتَرَءَ ← اِدْدَرَءَ ← اِدَّرَءَ

میگوئیم «دَرَءَ» ثلاثی مجرد بود آن را به باب اِفْتَعَلَ بردیم شد «اِدْتَرَءَ» قاعده سوم بر آن جاری شد که فاءالفعلش دال بود، تاء اِفْتَعَلَ را تبدیل به «فاءالفعل که دالِ است» نمودیم شد اِدْدَرَءَ در اجتماع مثلین «دو دال» اول ساکن و ثانی متحرک در هم ادغام شدند تبدیل به «اِدَّرَءَ» شد و همچنین:

ذَکَرَ ← اِذْتَکَرَ ← اِذْدَکَرَ ← اِذْذَکَرَ ← اِذَّکَرَ

و زَجَرَ ← اِزْتَجَرَ ← اِزْدَجَرَ ← اِزْزَجَرَ ← اِزَّجَرَ

یعنی میگوئیم: اِذَّکَرَ: در اصل «ذَکَرَ» بود به باب افتعال رفت اِذْتَکَرَ شد سپس تاء را به دال تبدیل کرده به «اِذْدَکَرَ» مبدّل گردید و سپس بخاطر قریب مخرج بودن دال با ذال، دال را به ذال تبدیل نمودیم «اِذْذَکَرَ» شد و شرایط ادغام که «اجتماع مثلین و حرف اول ساکن و دوم متحرک است بجای آمد ادغام شد» «اِذَّکَرَ» بدست آمد و در بقیه صیغه‌ها همین قاعده را اعمال می‌کنیم.

مَتٰى كٰانَتْ فٰاءُ الْفِعْلِ مِنْ تَفَعَّلَ و تَفٰاعَلَ وَ اَحَدٌ مِن هٰذِهِ الحروف الاحدی عَشْرَةَ و هی «ت، ث، د، ذ، ز، س، ش، ص، ض، ط، ظ» جٰازَ قَلْبُ التّٰاءِ بِجِنْسِ الفٰاءِ ثُمَّ اِدْغٰامُ اَحَدِهِمٰا فی الآخره وَ الاِتْيٰانُ بِهَمْزَةِ الْوَصْلِ فِي اَوَّلِهِ فَتَقُولُ فِي: تَطَهَّرَ يَتَطَهَّرُ : اِطَّهَّرَ يَطَّهَّرُ و فی : تَدٰارَکَ يَتَدٰارَکُ: اِدّٰارَکَ يَدّٰارک و فی: تَزَمَّلَ يَتَزَمَّلُ : اِزَّمَّلَ يَزَّمَّلُ. وِ اِسْمُ الْفاعِلِ مِنْهُ كَمٰا جٰاءِ فِي القُرْآنِ المُزَّمِّلُ والمُدَّثِّرُ.

قاعده چهارم:

هر گاه فاءالفعل باب «تَفَعَّلَ و تَفٰاعَلَ» یکی از این یازده حروف باشد که عبارتند

از: [ت – ث – د – ذ – ز – س – ش – ص – ض – ط – ظ] جائز است که «تاء» تَفَعَّلَ و تَفٰاعَلَ تبدیل به جنس فاءالفعل گردد و سپس یکی در دیگری ادغام گردد و بخاطر ممنوعیت ابتداء به حرف ساکن در اول دو باب همزۀ وصل اضافه میکنیم مانند:

طَهُرَ: در ماضی باب تفعُّلْ میشود «تَطَهَّرَ» مطابق قاعدۀ چهارم «تاء» به «طاء» تبدیل شده «طَطَهَّرَ» میشود در قاعدۀ اجتماع المثلین حرکت «طاء» اول را حذف میکنیم و در ثانی ادغام میشود، ابتدا به سکون، روی میدهد و در اول فعل همزه اضافه میکنیم، حاصل، [اِطَّهَّرَ] میگردد و در مضارع میگوئیم «یَطَّهَّرُ» و همچنین در «تدارَکَ» باب تفاعل میگوئیم:

دَرَکَ ← تَدٰارَکَ [تاء به دال تبدیل شود] ← «دَدٰارَکَ» پس از ادغام و اضافه کردن همزه میشود [اِدّٰارَکَ]

و زَمَلَ ← تَزَمَّلَ ← زَزَمَّلَ ← اِزْزَمَّلَ ← اِزَّمَّلَ مضارع «یَزَّمَّلُ» و آمدن «المُزَّمِّلُ و المُدَّثِّرُ» در قرآن بصورت اسم فاعل از همین قاعده باب استفاده شده است.

قاعده پنجم: [این قاعده در متن کتاب نیامده است].

هرگاه عین‌الفعل از باب «اِفْتَعَلَ» یکی از این یازده حرف بالا باشد جائز است که «تاء» افتعل را تبدیل به عین‌الفعل نمود و در اجتماع المثلین حرکت حرف اول را به ما قبلش انتقال میدهیم و با قاعده اول ساکن، ثانی متحرک ادغام میشوند و جائز است همزه را بخاطر بی‌نیازی بدان حذف کرد مانند: خَصَمَ ← اِخْتَصَمَ ← اِخْصَصَمَ ← اِخَصْصَمْ ← اِخَصَّمَ ← خَصَّمَ و میگوئیم: خَصَّمَ و در مضارع میگوئیم «یَخِصِّمُ» و در مصدر میگوئیم «خِصّٰاماً» و در قرآن وارد شده، «وَهُمْ یَخِصِّمُونَ» که از این قاعده استفاده شده است.

تمارین

۱ – در چه موقع حذف یکی از دو تاء در اول فعل مضارع جائز است؟ و در کدام بابها است؟

۲ – در چه موقع در باب افتعال تاء به طاء تبدیل میشود؟ با سه مثال بیان کنید.

۳ – در چه موقع در باب افتعال تاء، به دال تبدیل میشود؟ بیان کنید با سه مثال.

٤ – در چه موقع و در چه بابی تاء به جنس فاءالفعل تبدیل میشود؟

۵ – در باب تَفَعُّلْ و تفاعُلْ ۱۱ حرف هستند که به جنس فاءالفعل تبدیل میشوند آنها را نام ببرید.

٦ – ماضی این افعال را بنویسید:

[تَفّاتَلُ الوُحُوشُ – تَزَلْزَلُ الجِبالُ – ناراً تَلَظّی – تَنَزَّلُ الملائِکَةُ]

۷ – صیغه و ریشه و باب هر کدام از افعال زیر را بیان کنید:

[اِصْطَحَبَ، اِصْطَفیٰ، اِضْطَرَبَ، اِطَّلَعَ، اِثّاقَلْتُمْ، اِدّارَأْتُمْ، اِتَّجَرَ، اِتَّسَعَ، یَخِصِّمُونَ]

۸ – صیغه و باب افعالی که زیر آنها خط کشیده شده مشخص کنید:

[وَ اِنَّ مِنْها لما یَشَّقَّقُ فَیخْرُجُ مِنْهُ الْماءُ]، [لایَسَّمَّعُونَ الی الملأالاعلی]، [لِیَدَّبَّروا آیاتِهِ]، [أَمَّنْ لاٰ یَهِدّیٰ اِلاّ اَنْ یُهْدیٰ].

تصریفُ الافعالِ مع نونَی التأکیدِ الخفیفةِ و الثَّقیلَةِ.

وَ تَلْحَقُ الْفِعْلَ غیرَ الْماضی وَالْحٰالِ نُونٰانِ لِلتَّأکیدِ خَفیفَةٌ سٰاکِنَةٌ وَثَقیلَةٌ مَفْتُوحَةٌ اِلاّٰ فیٖمٰا تَخْتَصّ بِهِ وَ هُوَ فِعْلُ الْإِثْنَیْنِ وَ جَماعَةِ النِّسْاءِ فَهِیَ مَکْسُورَةٌ فیهِمٰا اَبَداً فَتَقُولُ اِذْهَبٰانِّ لِلْاِثْنَیْنِ وِ اِذْهَبْنٰانِّ لِلّنسْوَةِ.

وَ تَدْخُلُ اَلِفاً بَعْدَ نَوْنِ جَمْعِ المُؤَنَّثِ لِتَفْصُلَ بَیْنَ النُّونٰاتِ وَ لاٰ تَدْخُلُهُمٰا الْخَفیفَةُ لِاَنَّهُ یَلْزَمُ الْتِقٰاءَ السّٰاکِنَیْنِ عَلٰی غیرِ حَدِّهِ، فَاِنَّ الْتِقٰاءَ السّٰاکِنَیْنِ اِنَّمٰا یَجُوزُ اِذٰا کٰانَ الْاَوَّلُ حَرْفَ مَدٍّ وَالثّٰانی مُدْغَماً نَحوُ دابَّةٍ.

مبحث نون تأکید خفیفه و ثقیله

قبل از توضیح متن میگوئیم: [نون تأکید نُونی است که به آخر فعلهائی متّصل میشود تا معنای فعل را «تأکید» کرده و بآن قطعیّت بخشد].

دو نون که برای تأکید میباشند به غیر ماضی و حال ملحق می‌شوند و آن دو عبارتند از:

۱ – نون تأکید خفیفه که ساکن است ۲ – نون تأکید ثقلیه که مفتوح است.

نون ثقیله مفتوح است مگر در صیغه‌هائی که به آنها اختصاص دارد و آن صیغه‌ها عبارتند از:

۱ – صیغه‌های مثنی ۲ – دو صیغه جمع مونّث حاضر و غائب.

که نون ثقیله در این نوع صیغه‌ها همیشه مکسور است و مفتوح نمیشود بنابراین در تثنیه میگوئیم: «اِذْهَبانِّ» و در جمع مؤنث می‌گوئیم: «اِذْهَبْنانِّ» [اصل آن «اِذْهَبْنَ» است با

الحاق نون تأکید ثقیله میشود «اِذْهَبنَانِّ» در اجتماع نون‌ها] در جمع مونث بعد از نون جمع باید الفی را اضافه کنیم تا بین نونها فاصله شود. باید توجه داشت که نون خفیفه به صیغه‌های تثنیه و جمع ملحق نمی‌شود زیرا اگر نون خفیفه به مثنّی و جمع وصل شود التقاء ساکنین به حد زیادی لازم می‌آید و آن قطعاً جائز نیست زیرا التقاء ساکنین تنها موقعی جایز است که حرف اول از حروف مدّ بوده [ا ساکن – و ساکن – ی ساکن] و حرف دوم مشدّد باشد مانند «دابَّة» که حرف اولش الف است و آن از حروف مدّ است و حرف دومش «باء» میباشد که مشدّد است.

تبصره: علت اینکه نون تأکید به فعل ماضی و حال ملحق نمی‌شود این است که نون تأکید برای طلب است و واضح است که ماضی بر طلب دلالت ندارد و زمان حال اگرچه قابلیّت تأکید را دارد ولی چون بر ضعف و قوّت مخاطب میتوان اطلاع یافت پس هیچ وجهی برای تأکید آن وجود ندارد بنابراین تأکید به استقبال تخصیص می‌یابد بشرط اینکه مشتمل بر طلب [یعنی ۱ – استفهام ۲ – تَرَجّي ۳ – عرض یعنی به خواهش و نرمی خواستن ٤ – تخصیص یعنی تشویق ٥ – نهی ٦ – تَمَنّي ۷ – قسم] باشد.

و يُحْذَفُ مِنَ الْفِعْلِ مَعَهَا النُّونُ فِى الْأَمْثِلَةِ الْخَمْسَةِ وَ هِىَ يَفْعَلانِ و تَفْعَلانِ و يَفْعَلونَ و تَفْعَلُونَ و تَفْعَلينَ. وَ يُحْذَفُ واوُ يَفْعَلُونَ و تَفْعَلُونَ وَ ياءُ تَفْعَلينَ اِلاّ اِذا اِنْفَتَحَ ما قَبْلَهُما نحوُ: لاتَخْشَوُنَّ وَ لاتَخْشَيِنَّ وَ لَتُبْلَوُنَّ وَ اِمّا تَرَيِنَّ.

وُ يُفْتَحُ مَعَهُما آخِرُ الْفِعْلِ اِذا كانَ فِعْلُ الواحِدِ وَالْواحِدَةِ الْغائِبَةِ وَ يُضَمُّ اذا كانَ فِعلُ جَماعَةِ الذُّكُورِ وَ يُكْسَرُ اِذا كانَ فِعْلُ الواحِدَةِ الْمُخاطِبَةِ فَتَقُولُ فِي اَمْرِ الْغائِبِ مُؤَكّداً بِالنُّونِ الثقيلة. لِيَنْصُرَنَّ، لِيَنْصُرانِّ، لِيَنْصُرُنَّ، لِتَنْصُرَنَّ، لِتَنْصُرانِّ، لِيَنْصُرْنانِّ.

وَبِالْخَفِيفَةِ: لِيَنْصُرَنْ، لِيَنْصُرُنْ، لِتَنْصُرَنْ.

وَ فِي الأَمْرِ الْحاضِرِ مُؤَكَّداً بِالثَّقيلَةِ: اُنْصُرَنَّ، اُنْصُرانِّ، اُنْصُرُنَّ، اُنْصُرِنَّ، اُنْصُرانِّ، اُنْصُرْنانِّ، وبالخَفيْفَةِ: اُنْصُرَنْ، اُنْصُرُنْ، اُنْصُرِنْ، وَ قِسْ عَلىٰ هٰذا نظائرهُ.

حكم نون تأكيد:

در افعال خمسه يعنى : «يَفْعَلانِ و تَفْعَلانِ و يَفْعَلونَ و تَفْعَلُونَ و تَفْعَلِينَ» نونهاى آخر آنها با آمدن دو نون تأكيد ثقيله و خفيفه حذف مى‌شوند و همچنين «واو» از «يَفْعَلُونَ و تَفْعَلُونَ» و ياء از «تَفْعَلِينَ» ساقط مى‌شود مگر زمانى كه ما قبل واو و ياء مفتوح باشد كه در اينصورت «واو» و «ياء» ثابت مى‌مانند. مانند: «لاتَخْشَوُنَّ» [قطعاً نترسيد] اصل آن «تَخْشَيُوْنَ» بوده ضمّه بر «ياء» ثقيل بود حذف گرديد سپس التقاء ساكنين شد بين «ياء» و «واو» لذا «ياء» را حذف نموديم «تَخْشَوْنَ» شد سپس «لاء» ناهيه را بر سرآن درآورديم كه آخرش‌رابه‌حذف «نون» مجزوم ساخت «لاتَخْشَوْا» شد و چون نون تأكيد را بآن ملحق

کردیم التقاء ساکنین شد بین «واو» و «نون» اوّل از نون ثقیله لذا اگر «واو» را می‌انداختیم نشانه‌ای بر حذفش وجود نداشت لذا آن را ثابت نگه داشتیم و آن را با حرکت مناسب خودش که ضمّه است متحرک نمودیم بصورت «لاٰتَخْشَوُنَّ» در آمد.

و مانند: «لاٰتَخْشَیِنَّ» که در اصل «تَخْشَیِیْنَ» بوده کسره بر «یاء» ثقیل بوده حذف گردید و بخاطر التقاء ساکنین بین دو «یاء» «یاء» اول را حذف نمودیم شد «تَخْشَیْنَ» سپس «لا» ناهیه بر سرش درآورده آخرش را مجزوم نمود به حذف «نون» شد «لاٰتَخْشَیْ» و پس از الحاق «نون» تأکید ثقیله میان «یاء» و نون اول ثقیله التقاء ساکنین روی داد و چون نشانه‌ای بر حذف یاء وجود نداشت آنرا ثابت نگه داشتیم وآن‌راباحرکت‌مناسب خود که کسره است، متحرّک ساختیم و بصورت «لاٰتَخْشَیِنَّ» در آمد.

و «لَتُبْلَوُنَّ» اصل آن «لَتُبْلَوُوْنَ» بود ضمّه بر «واو» ثقیل بود حذف گردید سپس بین دو «واو» التقاء ساکنین شد و «واو» اول را حذف کرده «لَتُبْلَونَ» شد و سپس «نون» تأکید ثقیله بآن ملحق شد و چون اجتماع سه «نون» شد نون اعراب را حذف نمودیم و به «واو» حرکت مناسبش که ضمّه است دادیم «لَتُبْلَوُنَّ» شد. و هم چنین: «اِمّا تَرَیِنَّ» که در اصل «تَرْأَیِیْنَ» بود بر وزن «تَفْعَلِیْنَ» فتحه همزه را به ما قبلش‌انتقال‌داده‌و بجهت تخفیف «همزه» را حذف نمودیم «تَرَیِیْنَ» شد سپس کسره «یاء» اول را نیز حذف نموده و چون بین دو «یاء» التقاء ساکنین شد «یاء» اول را نیز حذف نمودیم «تَرَیْنَ» شد و پس از الحاق «نون» تأکید ثقیله بخاطر اجتماع «سه نون» نون اعرابی را حذف نمودیم و بدنبال آن باز التقاء ساکنین بین «یاء» و «نون» روی داد لذا یاء را به حرکت متجانس خود که کسره است متحرک نمودیم شد «تَرَیِنَّ».

به مطلب قبل از «لاتَخْشَوُنَّ» برمیگردیم. با آمدن دو نون تأکید ثقیله و خفیفه آخر فعل مفتوح میگردد بشرطی که فعل مفرد مذکّر یا مفرد مؤنّث غایب باشد و اگر هر کدام از این دو نون به جمع مذکر وصل شوند آخر فعل را مضموم میگردانند چنانچه اگر مفرد مؤنّث مخاطب باشد پس از آمدن نون تأکید آخرش مکسور میگردد بنابراین در امر غایب که با نون تأکید ثقیله همراه باشد میگوئی:

لِیَنْصُرَنَّ : [قطعاً باید کمک کند یک مرد غائب در زمان حال] اصلش «یَنْصُرُ» بوده ضمّه آخر به فتحه تبدیل شده است.

لِیَنْصُرانِّ : [قطعاً باید کمک کنند دو مرد غایب در زمان حال] اصلش «یَنْصُرانِ» بوده و نون مثنّایش حذف شده است.

لِیَنْصُرُنَّ : [قطعاً باید کمک کنند مردان غایب در زمان حال] اصلش «یَنْصُرُوْنَ» بوده با حذف «نون» و «واو» که عین الفعل بر حذف واو دلالت میکند.

لِتَنْصُرَنَّ : [قطعاً باید کمک کند یک زن غایب در زمان حال] اصلش «تَنْصُرُ» بوده ضمه آخر تبدیل به فتحه شده است.

لِتَنْصُرانِّ [قطعاً باید کمک کنند دو زن غایب در زمان حال] اصلش «تَنْصُرانِ» بوده با حذف «نون مثنی».

لِیَنْصُرْنانِّ [قطعاً باید کمک کنند زنان غایب در زمان حال] اصلش یَنْصُرْنَ بوده است.

و در امر غایب با نون تأکید خفیفه میگوئی:

لِیَنْصُرَنْ [قطعاً باید کمک کند یک مرد غایب در زمان حال] اصلش «یَنْصُرُ» بوده است ضمّهٔ آخر به فتحه تبدیل شده است.

لَیَنْصُرُنْ [قطعاً باید کمک کنند مردان غایب در زمان حال] اصلش «یَنْصُرُوْنَ» نون اعراب و «واو» آن حذف شده است.

لِتَنْصُرَنْ [قطعاً باید کمک کند یک زن غایب در زمان حال] اصلش «تَنْصُرُ» بوده ضمه‌اش به فتحه تبدیل شده است.

و در امر حاضر با نون تأکید ثقیله میگوئی:

اُنْصُرَنَّ : باید یاری کنی تو یک مرد حاضر در زمان حال. اصل آن «اُنْصُرْ» بوده است.

اُنْصُرانِّ : باید یاری کنید شما دو مرد حاضر در زمان حال. اصل آن «اُنْصُرا» بوده با مکسور نمودن نون تأکید ثقیله بخاطر مشابهتش با نون مثنی.

اُنْصُرُنَّ : [باید یاری کنید شما مردان حاضر در زمان حال] اصـل آن «اُنْـصُروا» بوده با حذف واو.

اُنْصُرِنَّ : [باید یاری کنی تو یک زن حاضر در زمان حـال] اصـل آن «اُنْـصُرِی» بوده با حذف یاء.

اُنْصُرانِّ : [باید یاری کنید شما دو زن حاضر در زمان حـال] اصـل آن «اُنْـصُرا» بوده است.

اُنْصُرْنانِّ : [باید یاری کنید. شما زنان حاضر در زمان حـال] اصـل آن «اُنْـصُرْنَ» بوده است.

و در امر حاضر با نون تأکید خفیفه میگوئی:

اُنْصُرَنْ : [باید یاری کنی تو یک مرد حاضر در زمان حال].

اُنْصُرُنْ : [باید یاری کنید شما مردان حاضر در زمان حال] اصـل آن «اُنْـصُروا» بوده با حذف «واو.

اُنْصُرِنْ : [باید یاری کنی تو یک زن حاضر در زمان حال] اصـل آن «اُنْـصُرِی» بوده و یاء حذف شده است.

و بر همین قیاس است بقیه صیغه‌ها و بابهای دیگر.

تمارين:

١ - هنگام الحاق نون تأکید به فعل چه چیزی از فعل حذف می‌شود؟

٢ - حرکت نون تأکید در تثنیه و جمع مونّث چگونه است؟ برای هر کدام دو مثال بنویسید.

٣ - حرکت آخر فعل در مفرد مذکر غائب و مفرد مؤنّث غایب چگونه است؟ با مثال بنویسید.

٤ - حرکت آخر فعل جمع مذکر در امر و مستقبل چگونه است؟ با مثال بنویسید.

٥ - افعال زیر را با نون ثقیله و خفیفه صرف کنید:

[اِجْلِسْ - اِنْصَرِفْ - اِعْلَمْ - اَدِمْ - لِيَجْلِسْ - لِيَنْصَرِفْ]

٦ - این افعال مؤکد به نون ثقیله را اعراب گذاری کنید:

[اکتبان - اکتبنانّ - لتعلمنّ - اکْتُبن - ادعون - ارضينَّ]

٧ - نون ثقیله را به افعال زیر ملحق کنید:

[لِيَذْهَبْنَ - لِيَضْرِبْنَ - لِيَنْصُرْ - لِيَذْهَبا - لِيَنْصُرا]

٨ - آیا در کلمات زیر التقاء الساکنین وجود دارد در ای صورتَ از کدام نوع است؟ توضیح دهید.

[الضّالّين - الحاقّة - الصّاخّةُ]

٩ - در چه موقع التقاء ساکنین جائز است و در چه موقع جایز نیست؟

١٠ - حکم نون رفع را در هنگام اتّصال نون تأکید به فعل با یک مثال بیان کنید.

بناء اسمَی الفاعلِ و المفعولِ مِن الفعلِ الثُّلاثی المجرَّد:

وَ اَمّا اِسْمُ الفاعِلِ وَالْمَفْعُولِ من الثُّلاثِيّ المجرَّدِ فَالْاَكْثَرُ اَنْ يَجيءَ اِسْمُ الفاعِلِ مِنْهُ عَلٰى «فاعِل» تَقُولُ: ناصِرٌ، نـاصِرانِ، نـاصِرُوْنَ، نـاصِرَةٌ، ناصِرَتانِ، ناصِراتٌ، نَواصِر.

وَ اِسْمُ المَفْعُولِ مِنْهُ عَلىٰ مَفْعُولٍ، تقول:

مَنْصُورٌ، مَنْصُورانِ، مَنْصُورُونَ، مَنْصُورةٌ، مَنْصُورتانِ، مَنْصُوراتٌ، وَ مَناصِرُ. وَ تَقُولُ: مَمْرُوْرٌ بِـهِ، مَمْرُوْرٌبِهِما، مَمْرُوْرٌ بِهِمْ، مَمْرُوْرٌبِها، مَمْرُوْرٌبِهِما، مَمْرُوْرٌبِهِنَّ. فَتُثَنّىٰ و تُجْمَعُ و تُذَكَّر و تُؤَنَّثُ الضَّميرَ فيما يَتَعَدّى بِحَرْفِ الجَرّ لااِسْمَ المفعولِ.

«ساختن اسم فاعل و اسم مفعول از فعل ثلاثی مجرد»

قبل از توضیح متن میگوئیم: [مشتقات بر ۹ قسم است که عبارتند از: ۱- اسم فاعل ۲ - اسم مفعول ۳ - صفت مشبهه ٤ - اسم تفضیل ٥ - صیغهٔ مبالغه ٦ - اسم زمان ۷- اسم مکان ۸ - اسم آلت ۹ - مصادر مزید].

اسم فاعل: اسمی است که بر کنندهٔ کاری دلالت کند مانند: ضارِبٌ [زننده] ناصِرٌ [یاری کننده].

اسم مفعول: اسمی است که بر کسی یا چیزی که فعل بر او واقع شده دلالت کند مانند: مَضْرُوبٌ [زده شده] مَنْصُورٌ [یاری شده]

* و اکنون بِنای اسم فاعل و مفعول در ثلاثی مجرّد:

اسم فاعل در ثلاثی مجرّد غالباً بر وزن «فاعل» می‌آید و دارای شش صیغه است سه تا مذکر سه تا مؤنّث چنانچه میگوئی:

	ناصِرٌ : [یکمرد یاری کننده]		ناصِرَةٌ : [یکزن یاری کننده]
مذکّر	ناصران : [دو مرد یاری کننده]	مؤنث	ناصِرَتانِ : [دو زن یاری کننده]
	ناصِرون : [مردان یاری کننده]		ناصِراتٌ و نواصِرُ: [زنان یاری کننده] جمع مکسر ؛

و اسم مفعول در ثلاثی مجـرّد بـر وزن «مَـفْعُولٌ» مـی‌آید و آن هـم ٦ صـیغه است چنانچه از «نَصَرَ» میگوئی:

	۱ - مَنْصُورٌ : [یک مرد یاری شده]		۴ - مَنْصُورَةٌ : [یکزن یاری کننده]
مذکّر	۲ - منصوران : [دو مرد یاری شده]	مؤنث	۵ - مَنْصُورَتانِ : [دو زن یاری کننده]
	۳-مَنْصُورُونَ : [مردان یاری شده]		٦ - مَنْصُورات: [زنان یاری کننده]

می‌دانیم که فعل لازم مفعول ندارد پس اسم مفعول هم نخواهد داشت. چنانچه بخواهیم ز افعال لازم اسم مفعول بسازیم باید قبلاً آنها را بوسیلهٔ حرف جرّ متعدّی ساخت و سپس از آنها اسم مفعول بنا کرد.

کیفیّت ساختن اسم مفعول از فعل لازم:

بعد از اسم مفعول لازم حرف جر می‌آوریم و سپس چهارده ضمیر [هُ - هُما - هم - ها - هما - هُنَّ - کَ تا آخر] را به حرف جر ملحق می‌کنیم.بنابراین اسم مفعول از فعل لازم چهارده صیغه دارد: مانند:

	مَمْرُورٌ به: [یک مرد مرور شده]		مَمْرُورٌ بِکَ: [بتو یک مرد مرور شده]
	مَمْرُورٌ بهما: [دو مرد مرور شده]		مَمْرُورٌ بکُما: [بشما دو مرد مرور شده]
	مَمْرُورٌ بِهِمْ: [مردان مرور شده]		مَمْرُورٌ بِکُمْ: [بشما مردان مرور شده]
غایب	مَمْرُورٌ بِها: [یک زن مرور شده]	مخاطب	مَمْرُورٌ بِکِ: [بتو یک زن مرور شده]
	مَمْرُورٌ بهما: [دو زن مرور شده]		مَمْرُورٌ بکما: [بشما دو زن مرور شده]
	مَمْرُورٌ بِهِنَّ: [زنان مرور شده]		مَمْرُورٌ بِکُنَّ: [بشما زنان مرور شده]

مَمْرُورٌ بی : [به من مرور شده]

مَمْرُورٌبنا:[به‌ما مرور شدگان]

و چنانچه مشاهده می‌شود در اسم مفعول اخیر ضمیر است که تثنیه و جمع و مؤنّث می‌پذیرد نه اسم مفعول.

و فَعِيلٌ قَدْ يَجِيءُ بمعنى الفَاعِلِ كالرّحيم بِمَعْنَى الرَّاحِمِ و بِمَعْنى المَفْعُولِ كالقَتِيلِ بِمَعْنىٰ الْمَقْتُولِ.

وزن «فَعِيلْ» گاهی بمعنای فاعل آمده همچون «رحیم» که بمعنای «راحم» است و گاهی بمعنای مفعول می‌آید مانند «قَتِيلْ» که بمعنای «مَقْتول» است.

بناء اسمی الفاعل و المفعول من غیر الثلاثی المجرد.

و امّا مٰازٰادَ عَلَى الثَّلاٰثَةِ فَالضّابِطَةُ فِيهِ اَنْ تَضَعَ فِى مُضٰارِعِه المِيمَ المَضْمُومَةَ مَوْضِعَ حَرْفِ المُضٰارِعَةِ و تُكْسِرَ مٰا قَبْلَ آخِره فِى اِسْمِ الفاعِلِ و تُفْتِحَهُ فِي اسمِ المَفْعُولِ نحوُ مُكرِمٌ مُكْرَمٌ و مُدَحْرِجٌ وَ مُدَحْرَجٌ و مُسْتَخْرِجٌ و مُسْتَخْرَجٌ.

وَ قَدْ يَسْتَوِى لفظ الفاعِلِ وَالمَفْعولِ فِي بَعْض المَوٰاضِعِ كَمُحٰابٍّ و مُتَحٰابٍّ و مُخْتٰارٍ و مُضْطَرٍّ و مُعْتَدٍّ و مُنْصَبٍّ و مُنْصَبٍّ فِيهِ و مُنْجٰابٍ و مُنْجٰابٍ عَنْهُ و يَخْتَلِفُ فِى التّقديرِ.

ساختن اسم فاعل و اسم مفعول از غیر فعل ثلاثی مجرد:

و اما اسم فاعل و اسم مفعول از افعال زائد بر سه حرف [یعنی ثلاثی مزید و رباعی

مجرد و رباعی مزید] قاعدهٔ کلی در آنها این است که مضارع آنها را در نظر گرفته و بجای حرف مضارعه میم مضموم باید قرار دهیم و ما قبل آخرش را در اسم فاعل مکسور و در اسم مفعول مفتوح کنیم مانند:

مُكْرِمٌ: [یک مرد اکرام کننده] اسم فاعل و مُكْرَمٌ: [یکمرد اکرام شده] اسم مفعول.

مُدَحْرِجٌ: [یک مرد غلتاننده] اسم فاعل و مُدَحْرَجٌ: [یک مرد غلتیده شده] اسم مفعول.

مُسْتَخْرِجٌ: [یک مرد بیرون آورنده] اسم فاعل و مُسْتَخْرَجٌ [یکمرد بیرون آورده شده] اسم مفعول.

گاهی در برخی از موارد لفظ اسم فاعل با اسم مفعول مساوی است ولی در تقدیر با هم اختلاف دارند [و آن در صورتی است که حرف ما قبل آخر مدغم و یا ساکن باشد] مانند:

مُحَابٌّ [یکمرد دوست دارنده و دوست داشته شده] در تقدیر، اسم فاعلش «مُحَابِبٌ» و اسم مفعولش «مُحَابَبٌ» می‌باشد که از باب مفاعله است.

مُتَحَابٌّ [یکمرد دوست دارنده و دوست داشته شده] در تقدیر، اسم فاعلش «مُتَحَابِبٌ» و اسم مفعولش «مُتَحَابَبٌ» می‌باشد که از باب تَفَاعُلْ است.

مُخْتَارٌ [یکمرد برگزیننده و برگزیده شده] در تقدیر، اسم فاعلش «مُخْتَيِرْ» و اسم مفعولش «مُخْتَيَرْ» می‌باشد که از باب افتعال است.

مُضْطَرٌّ [یکمرد بی‌چاره] در تقدیر، اسم فاعلش «مُضْطَرِرٌ» و اسم مفعولش «مُضْطَرَرٌ» می‌باشد که از قاعده باب افتعال است.

مُعْتَدٌّ [یک مرد دشمنی کننده و مورد دشمنی واقع شده] در تقدیر، اسم فاعلش مُعْتَدِدٌ و اسم مفعولش «مُعْتَدَدٌ» می‌باشد که از باب افتعال است.

مُنْصَبٌّ [یکمرد ریخته گر] و در تقدیر، «مُنْصَبِبٌ» اسم فاعل باب انفعال است.

مُنْصَبٌّ فیه [ریخته شده در آن] در تقدیر «مُنْصَبَبٌ فیه» اسم مفعول باب انفعال است.

مُنْجَابٌ [یکمرد ظاهر و آشکار] در تقدیر، «مُنْجَوِبٌ» اسم فاعل باب انفعال است.

مُنْجَابٌ عنه [یک مرد پرده برداشته شده از او] در تقدیر، «مُنْجَوَبٌ عنه» اسم مفعول باب انفعال است.

شماره جدول شماره «۱» نمودار صرف افعال و اسماء صحیح

شماره	نام باب	ماضی	مضارع	امر حاضر	اسم فاعل	اسم مفعول	مصدر	اصل مجرد	حروف زائد
۱	ثلاثی مجرد	فَعَلَ	یَفْعُلُ	اُفْعُلْ	فاعِلٌ	مَفعولٌ	فَعْلٌ	-	-
		نَصَرَ	یَنْصُرُ	اُنْصُرْ	ناصِرٌ	مَنْصُورٌ	نَصْرٌ		
۲	افعال	اَفْعَلَ	یُفْعِلُ	اَفْعِلْ	مُفْعِلْ	مُفْعَلْ	اِفْعال	فَعَلَ	أ
		اَکْرَمَ	یُکْرِمُ	اَکْرِمْ	مُکْرِمْ	مُکْرَمْ	اکرام	کَرُمَ	أ
۳	تفعیل	فَعَّلَ	یُفَعِّلُ	فَعِّلْ	مُفَعِّلْ	مُفَعَّلْ	تفعیل	فَعِلَ	ع
		فَرَّحَ	یُفَرِّحُ	فَرِّحْ	مُفَرِّحْ	مُفَرَّحْ	تفریح	فَرِحَ	ر
۴	مُفاعلة	فاعَلَ	یُفاعِلُ	فاعِلْ	مُفاعِلْ	مُفاعَلْ	مُفاعَلة	فَعَلَ	ا
		کاتَبَ	یُکاتِبُ	کاتِبْ	مُکاتِبْ	مکاتَبْ	مُکاتَبة	کَتَبَ	ا
۵	افتعال	اِفْتَعَلَ	یَفْتَعِلُ	اِفْتَعِلْ	مُفْتَعِلْ	مُفْتَعَلْ	اِفْتِعال	فَعَلَ	ا - ت
		اِجْتَمَعَ	یَجْتَمِعُ	اِجْتَمِعْ	مُجْتَمِعْ	مُجْتَمَعْ	اِجْتِماع	جَمَعَ	ا - ت
۶	اِنْفِعال	اِنْفَعَلَ	یَنْفَعِلُ	اِنْفَعِلْ	مُنْفَعِلْ		اِنْفِعالْ	فَعَلَ	ا - ن
		اِنْکَسَرَ	یَنْکَسِرُ	اِنْکَسِرْ	مُنْکَسِر		اِنْکِسارْ	کَسَرَ	ا - ن
۷	تَفَعُّلْ	تَفَعَّلَ	یَتَفَعَّلُ	تَفَعَّلْ	مُتَفَعِّلْ		تَفَعُّلْ	فَعِلَ	ت - ع
		تَعَلَّمَ	یَتَعَلَّمُ	تَعَلَّمْ	مُتَعَلِّمْ		تَعَلُّمْ	عَلِمَ	ت - ل
۸	تَفاعُلْ	تَفاعَلَ	یَتَفاعَلُ	تَفاعَلْ	مُتَفاعِلْ		تَفاعُلْ	فَعَلَ	ت - ا
		تَصادَفَ	یَتَصادَفُ	تَصادَفْ	مُتَصادِفْ		تَصادُفْ	صَدَفَ	ت - ا

٩	اِفعلال	اِفْعَلَّ	يَفْعَلُّ	اِفعَل	مُفعَل		اِفْعِلال	فَعُلَ	ا - ل
		اِحْمَرَّ	يَحْمَرُّ	اِحْمَرَّ	مُحْمَرّ		اِحْمِرار	حَمُرَ	ا - ر
١٠	اِسْتِفعال	اِسْتَفْعَلَ	يَسْتَفْعِلُ	اِسْتَفْعِلْ	مُسْتَفْعِلْ	مُسْتَفْعَلْ	اِسْتِفْعَالْ	فَعَلَ	ا - س - ت
		اِسْتَخْرَجَ	يَسْتَخْرِجُ	اِسْتَخْرِجْ	مُسْتَخْرِجْ	مُسْتَخْرَجْ	اِسْتِخْراجْ	خَرَجَ	ا - س - ت
١١	فَعْلَلَة	فَعْلَلَ	يُفَعْلِلُ	فَعْلِلْ	مُفَعْلِلْ	مُفَعْلَلْ	فَعْلَلَة	رباعى مجرد	رباعى مجرد
		دَحْرَجَ	يُدَحْرِجُ	دَحْرِجْ	مُدَحْرِجْ	مُدَحْرَجْ	دَحْرَجَة		
١٢	تَفَعْلُلْ	تَفَعْلَلَ	يَتَفَعْلَلُ	تَفَعْلَلْ	مُتَفَعْلِلْ	مُتَفَعْلَلْ	تَفَعْلُلْ	فَعْلَلَ	ت
		تَدَحرَجَ	يَتَدَحْرَجُ	تَدَحْرَجْ	مُتَدَحرِجْ	مُتَدَحْرَجْ	تَدَحْرُجْ	دَحْرَجَ	ت

تمارین مربوط به اسم فاعل و اسم مفعول صحیح

۱ - چگونه اسم فاعل از فعل ثلاثی مجرد بنا میشود؟

۲ - چگونه اسم مفعول از فعل ثلاثی مجرّد ساخته میشود؟

۳ - روش ساختن اسم فاعل و اسم مفعول در غیر ثلاثی مجرد چگونه است؟

٤ - از افعال زیر اسم فاعل و اسم مفعول بسازید:

[عَلِمَ - أَنْعَمَ - خَرَجَ - أَكْرَمَ - جَهِلَ - اِكْتَسَبَ - سَمِعَ - اِسْتَخْرَجَ - جَعَلَ - هَذَّبَ]

۵ - از افعال زیر اسم فاعل بسازید:

[ذَهَبَ - تَدٰارَكَ - ضَرَبَ - قَتَلَ - عٰامَلَ - تَدَحْرَجَ - كَسَبَ - اِنْصَبَّ - اِدْهٰامَّ - قَصَدَ - اِحْتٰاجَ - اِخْتٰارَ - اِحْتَلَّ - اِعْتَدَّ - اِضْطَرَّ]

المُضاعَفُ

وَ يُقالُ لَهُ الاَصَمُّ هُوَ مِنَ الثُّلاثِي المُجَرَّدِ والمزيدِ فيه ما كانَ عَينُهُ و لامُهُ مِنْ جِنْسٍ واحِدٍ كرَدَّ و اَعَدَّ فَاِنَّ اَصْلَهُما رَدَدَ و اَعْدَدَ وَ هُوَ مِنَ الرُّباعی ماكانَ فائُهُ و لامُهُ الأُولیٰ مِنْ جِنْسٍ واحِدٍ و كَذٰلِكَ عَيْنُهُ و لامُهُ الثّانِيَةُ و يُقالُ لَهُ المُطابَقُ اَيْضاً نحو زَلْزَلَةً و زِلْزالاً و اِنَّما اُلْحِقَ المُضاعَفُ بِالمُعتَلاّتِ، لِاَنَّ حَرْفَ التَّضْعِيفِ يَلْحَقُهُ الاِبْدالُ كَقَوْلِهِمْ: اَمْلَيْتُ بمعنى اَمْلَلْتُ و يَلْحَقُهُ الْحَذْفُ كَقَوْلِهِمْ: مِسْتُ وَ ظِلْتُ بِفَتْحِ الْفاءِ و كَسْرِها و اَحَسْتُ ای مَسِسْتُ و ظَلِلْتُ و اَحْسَسْتُ.

«مبحث مُضاعَف»

که به آن «اَصَمّ» نیز گفته‌میشود.(«اصمّ» یعنی شدید و سخت) و چون در کلمهٔ مضاعف دو کلمه در هم ادغام شده پس این امر موجب سخت ادا شدن کلمه می‌گردد.

تعریف مضاعف از ثلاثی مجرد و ثلاثی مزید فیه:عبارتست از فعلی که عین الفعل و لام الفعلش از یک جنس باشد به عبارت دیگر مضاعف آن است که دو حرف از حروف اصلیش [که همان عین الفعل و لام الفعل است] از یک جنس باشد مانند: رَدَّ که اصل آن رَدَدَ است [مثال ثلاثی مجرد] و اَعَدَّ که اصل آن اَعْدَدَ می‌باشد. [مثال ثلاثی مزید فیه].
تعریف مضاعف در فعل رباعی خواه مجرد یا مزید فیه:عبارتست از فعلی که فاءالفعل و لام الفعل اولش از یک جنس بوده همانطوری که عین الفعل و لام الفعل دومّش نیز از یک جنس می‌باشند و بآن «مطابق» نیز میگویند. مانند: زَلْزَلَ - يُزَلْزِلُ - زِلْزالاً.

و مُضاعف به معتلاّت ملحق شده بخاطر اینکه همانطوری که در کلمات معتل تبدیل برخی حروف به بعضی وجود دارد مانند تبدیل «قَوَلَ» به «قال» همانطور هم در مضاعف نیز «ابدال» وجود دارد مانند «اَمْلَلْتُ» که تبدیل به «اَمْلَيْتُ» می‌شود و باز

همانطوریکه در کلمات معتل حذف عارض می‌شود مانند: «قُلْ و بِعْ» با حذف واو و یاء، در مضاعف نیز حذف بدان عارض می‌شود مانند اینکه دانشمندانِ علم صرف که میگویند «مِسْتُ» و «ظِلْتُ» و «اَحَسْتُ» که اصل آنها بترتیب «مَسِسْتُ و ظَلِلْتُ و اَحْسَسْتُ» بوده است.

تبصره: تغییراتی که ممکن است در حروف کلمه بطور مطلق خواه مضاعف و غیر آن بوجود آید چهار است که عبارتند از: ۱ - ادغام ۲ - ابدال ۳ - اعلال ٤ - قلب

والمُضاعَفُ يَلْحَقُهُ الاِدْغامُ وَ هُوَ اَنْ تُسْكِنَ الاَوَّلَ و تُدْرِجَ فِي الثّاني وَ يُسَمّىٰ الْاَوَّلُ مُدْغَماً وَالثّاني مُدْغَماً فيهِ و ذٰلِكَ واجِبٌ في نحو: مَدَّ، يَمُدُّ و اَعَدَّ، يُعِدُّ، يَنْقَدُّ وانْقَدَّ و اِعْتَدَّ، يَعْتَدُّ واِسْوَدَّ، يَسْوَدُّ واِسْتَعَدَّ، يَسْتَعِدُّ و اِطْمَأَنَّ، يَطْمَأَنُّ و تَمادَّ، يَتَمادُّ. وَكَذٰا هذهِ الافعالُ اذا بَنَيْتَها لِلْمَفْعُولِ نحوُ: مُدَّ، يُمَدُّ و اُعِدَّ، يُعَدُّ و اِنْقَدَّ يَنْقَدُّ وكَذٰا نظائِرُها. و في نحو: مَدٍّ، مَصْدراً و كذلِكَ اذا اتَّصَلَ بِالْفِعْلِ اَلِفُ الضّميرِ او واو الضَّميرِ او يائُهُ نحو: مُدّا، مُدُّوا، مُدّي.

مبحث ادغام و موارد وجوب آن

ادغام نیز به مضاعف ملحق میشود، ادغام در لغت بمعنی داخل کردن است، و در اصطلاح تبدیل دو حرف هم جنس به یک حرف مشدّد است.

شرایط ادغام:

۱ – دو حرف هم جنس، در کنار هم و در یک کلمه باشند.

۲ – اولی را ساکن کنی و در دومی که متحرک است داخل و ادغام کنی حرف اولی را اصطلاحاً «مُدْغَم» و حرف دومی را «مُدْغَمٌ فیه» گویند.

نکته: ادغام در کلمات مضاعف بر سه قسم است: ۱ – ادغام واجب ۲ – ادغام ممتنع ۳ – ادغام جائز.

الف - ادغام واجب:

در دو صورت واجب است که دو کلمه هم جنس در یکدیگر داخل شوند:

۱ – اگر دو حرف هم جنس «متماثلین» هر دو متحرک باشند و ما قبلشان ساکن نباشد مانند: مَدَدَ، که قاعده ادغام در این نوع مضاعف اینست که باید حرف اول را ساکن کنیم میشود: مَدْدَ، و سپس دو حرف در هم ادغام میگردد مانند: مَدَّ.

مَدَدَ ← مَدْدَ ← مَدَّ * ضَلَلَ ← ضَلْلَ ← ضَلَّ * فَرَرَ ← فَرْرَ ← فَرَّ.

۲ – اگر هر دو حرف متحرک بودند و ما قبلشان ساکن بود مانند «يَمْدُدُ» در اینجا باید حرکت اولِ دو حرفِ متماثل، به حرف ساکن ما قبل داده شود و سپس ادغام صورت میگیرد مانند:

يَمْدُدُ ← يَمُدْدُ ← يَمُدُّ * يَضْلِلُ ← يَضِلْلُ ← يَضِلُّ * يَفْرِرُ ← يَفِرْرُ ← يَفِرُّ.

ادغام در اینگونه کلمات واجب است:

مَدَّ [کشید]، يَمُدُّ [می‌کشد]، اَعَدَّ [آماده کرد]، يُعِدُّ [آماده میکند]، اِنْـقَدَّ [شکافت]، يَنْقَدُّ [می‌شکافد]، اِعْتَدَّ [دشمنی کرد]، يَعْتَدُّ [دشمنی میکند]، اِسْوَدَّ [سیاه شد]، يَسْوَدُّ [سیاه می‌شود]، اِسْتَعَدَّ [آماده گردید]، يَسْتَعِدُّ [آماده می‌شود]، اِطْمَأَنَّ [استوار شد]، يَطْمَأَنُّ [استوار می‌گردد]، تَمَادَّ [کشانید]، يَتَمَادُّ [می‌کشاند].

و هم چنین اگر این افعال را برای مفعول بنا کنی یعنی مجهول گردانی ادغام در آنها واجب است مانند: مُدَّ [کشیده شد]، يُمَدُّ [کشیده می‌شود]، اُعِدَّ [آماده شد]، يُعَدُّ [آماده

می‌شود]، اُنْقُدَّ [شکافته شد]، یُنْقَدُّ [شکافته می‌شود] و هم چنین سایر افعال ذکر شده.

و نیز ادغام در مثل کلمه «مَدٌّ» که مصدر است واجب است [یعنی در هر مصدر مضاعفی که بین متجانسین حرف فاصلی مانند امتداد، نباشد.] و باز ادغام واجب است وقتیکه به فعل مضاعف «الف» ضمیر و «واو» ضمیر یا «یاء» ضمیر متّصل گردد مانند: «مُدّا» مثال برای اتّصال الف ضمیر به فعل، «مُدُّوا» - مثال برای اتصال واو ضمیر به فعل، «مُدِّی» مثال برای اتصال یاء ضمیر به فعل، و هم چنین افعالِ بابهایِ ثلاثی مزید فیه زیرا وقتیکه به چنین ضمایری وصل شوند ادغام در آنها واجب است.

۱ - باب افعال مانند اَعَدَّ - یُعِدُّ

۲ - باب انفعال مانند اِنْسَدَّ - یَنْسَدُّ

۳ - باب افتعال مانند اِعْتَدَّ - یَعْتَدُّ

٤ - باب استفعال مانند اِسْتَعَدَّ - یَسْتَعِدُّ

۵ - باب تَفاعُلْ مانند تَمادَّ - یَتَمادُّ: که صرف اینها با الف ضمیر و واو ضمیر و یاء ضمیر مانند ثلاثی مجرد [مَدَّ - مَدّا - مَدّوا] می‌باشد.

و بابهای دیگری هستند که ادغام مضاعف در آنها واجب است هر چند که مضاعف اصطلاحی نباشد مانند:

۱ - باب اِفْعِلالْ مانند اِسْوَدَّ - یَسْوَدُّ

۲ - باب افعیلال مانند اِحْمارَّ - یَحْمارُّ

۳ - باب اِفْعِلاّلْ مانند اِطْمَأَنَّ - یَطْمَأَنُّ. و با ضمایر مذکور در این بابها نیز ادغام واجب است و باز ادغام واجب است اگر به فعل مضاعف نون تأکید وصل شود مانند: لَیَمُدَّنَّ و مُدَّنَّ و هکذا.

وَ مُمْتَنِعٌ فِي نَحْوِ مَدَدْتُ و مَدَدْنا و مَدَدْنَ الی مَددْ تُنَّ و يَمْدُدْنَ و تَمْدُدْنَ و اُمْدُدْن وَ لاتَمْدُدْنَ.

و جائِزٌ اذا دَخَلَ الجازِمُ عَلىٰ فِعْلِ الواحِدِ، فَإنْ كانَ مَكْسُورَ الْعَيْنِ كَيَفِرُّ اَوْمَفْتُوحَة كَيَعَضُّ، فَتَقُولُ: لم يَفِرَّ و لم يَعَضَّ بِكسرِ اللاّمِ اَوْ فَتْحِها و لم يَفْرِرْو لم يَعْضَضْ بفَكِّ الاِدْغامِ و هٰكَذا حُكْمُ يَتْشَعِرُّ و يَحْمَرُّ و يَحْمارُّ.

موارد امتناع ادغام:

هر فعلی که بدان ضمایر بارز مرفوع متحرک وصل شود ادغام در آن ممتنع و غیرممکن است و آن ضمایر متحرک فاعلی عبارتند از:

۱ – تاء مخاطب در مثال: مَدَدْتَ [کشیدی] مَدَدْتُما – مَدَدْتُم – مَدَدْتِ – مَدَدْتُما – مَدَدْتُنَّ.

۲ – تاء متکلم وحده در مثال: مَدَدْتُ

۳ – نون متکلم مع‌الغیر در مثال مَدَدْنا.

٤ – نون جمع مونث خواه غایب باشد یا مخاطب در مثال: مَدَدْنَ – مَدَدْتُنَّ – يَمْدُدْنَ – تَمْدُدْنَ –لِيَمْدُدْنَ – اُمْدُدْنَ – اِسْتَمْدِدْنَ – مَدَّدْنَ و هکذا.

موارد جواز ادغام:

در جایی که حرف جازم بر سر فعل مفرد داخل شود اِدْغام جائز است یعنی همانطوریکه میتوان ادغام نمود ادغام نکردن آن نیز ممکن است و آن فعل مفرد خواه غایب باشد مانند «لم يَمُدَّ – لم يَمْدُدْ» و «لم تَمُدَّ – لم تَمْدُدْ» و یا مخاطب باشد مانند «لم‌تَمُدَّ – لم‌تَمْدُدْ» و یا متکلم باشد مانند «لَمْ اَمُدَّ – لَمْ اَمْدُدْ» «لم نَمُدَّ – لم نَمْدُدْ». و همچنین ادغام جائز است در فعل امر مفرد خواه غایب باشد مانند: «لِيَمُدَّ – لِيَمْدُدْ» و «لِتَمُدَّ – لِتَمْدُدْ» یا مخاطب باشد مانند: «مُدَّ – اُمْدُدْ» و یا متکلم باشد مانند: «لِاَمُدَّ – لِنَمُدَّ و لِاَمْدُدْ – لِنَمْدُدْ»

قاعده: هرگاه فعل مفرد عین‌الفعل مضارعش مکسور باشد [فَعَلَ یَفْعِلُ] مانند «یَفِرُّ» و یا مفتوح باشد مانند: «یَعَضُّ» بعد از دخول جازم بر سر آنها سه شیوه جائز است [زیرا متحرک نمودن التقاء ساکنین دو حرف صحیح لازم است].

۱ – بکسر لام الفعل مانند: «لم یَفِرِّ و لم یَعَضِّ» بنابه قاعدهٔ «السّاکن اذا حُرِّکَ حُرِّکَ بالکسرِ»

۲ – بفتح لام الفعل مانند: «لم یَفِرَّ و لم یَعَضَّ» بنابه قاعدهٔ خفیف بودن فتحه «اَلْفَتْحَةُ اَخَفُّ الحرکاتِ»

۳ – بتفکیک ادغام مانند: «لم یَفْرِرْ و لم یَعْضَضْ» و حکم یَقْشَعِرُّ و یَحْمَرُّ و یَحْمارُّ وقتیکه ادات جازم بر سر آنها درآید مانند حکم «یَفِرّ و یَعَضُّ» می‌باشد و سه وجه در آنها جایز می‌باشد:

لم یَقْشَعِرِّ – لم یَقْشَعِرَّ – لم یَقْشَعْرِرْ

لم یَحْمَرِّ لَمْ یَحْمَرَّ – لم یَحْمَرِرْ – لم یَحْمارِّ – لم یَحْمارَّ – لم یَحْمارِرْ.

و اِنْ کانَ العَیْنُ مِنْهُ مَضْمُوماً، فَیَجوزُ الْحَرَکاتُ الثّلاثُ مَعَ الاِدْغامِ و فَکِّهِ، فَتَقُولُ: لَمْ یَمُدَّ بحرکات الدّال و لَمْ یَمْدُدْ بِفَکِّ الاِدْغام. و هٰکَذا حُکْمُ الْاَمْرِ، فِرِّ و عَضَّ بِکَسْرِاللاّمِ و فَتْحِها وَ اِفْرِرْ و اِعْضَضْ وَ مُدَّ بحرکاتِ الدّال و اُمْدُدْ.

و تَقُولُ فِي اِسْمِ الفاعِلِ: مادٌّ، مادّانَ، مادُّون، مادَّةٌ مادَّتانِ، مادّاتٌ و مَوادٌّ وَالْمَفْعُولُ: مَمْدُودٌ کمَنْصُورٌ.

و اگر عین‌الفعل فعلی مضموم باشد در صورت ادغام حرف آخر را با حرکات

سه گانه [فتح، کسر و ضمّ] میتوان خواند و نیز فکّ ادغام آن جایز است. پس از «یَمُدُّ» بضمّ عین‌الفعل در حالت جازمه میگوئی لَمْ یَمُدَّ [به فتح دال زیرا فتحه خفیف است] و لم یَمُدِّ [بکسر دال بقاعدهٔ: السّاکن اِذا حُرِّکَ حُرِّکَ بالکسر] و لم یَمُدُّ [بضم دال تبعیت از عین‌الفعل] و لم یَمْدُدْ به فک ادغام.

و همچنین است حکم امر آن، یعنی همان وجوهی که در مضارع مجزوم جایز بود در امر نیز جایز است بنابراین:

۱ - مضاعفهائی که مضارعشان بر وزن «یَفْعَلُ و یَفْعِلُ» به فتح و کسر عین‌الفعل باشد در فعل امر آنها سه وجه جایز است همانطوریکه در حالت مجزوم «لم یَفِرَّ» و «لم یَعَضَّ» سه صورت جایز بود لذا میگوئی فِرِّ [بکسر راء] فِرَّ [بفتح راء] اِفْرِرْ [بفکّ ادغام] و عَضِّ [بکسر ضاد] عَضَّ [بفتح ضاد] اِعْضَضْ [به فکّ ادغام] و همانطوریکه در «لم یَمُدَّ» بر وزن یَفْعُلُ چهار وجه جایز بود در امر آن نیز هر چهار وجه جایز است لذا میگوئی: مُدِّ [بکسر دال] مُدَّ [بفتح دال] مُدُّ [بضمّ دال] اُمْدُدْ [بفکّ ادغام].

و حکم افعال ثلاثی مزید فیه در تمام وجوه ادغام و فک ادغام همانند ثلاثی مجرّد است: بنابراین میگوئی: لَمْ یَسْتَمِدَّ [به فتح و کسر دال] و لم یَسْتَمْدِدْ «به فک ادغام» همچنانکه میگوئی لم یَمُدَّ و اُمْدُدْ و اِسْتَمِدَّ [به فتح و کسر دال] و اِسْتَمْدِدْ «به فک ادغام» همچنانکه میگوئی: مُدَّ و اُمْدُدْ.

و همچنین است حکم افعالی که مشابه مضاعف هستند مانند:

لَمْ یَقْشَعِرَّ [به فتح و کسر راء] و لم یَحْمَرَّ و لم یَحْمَارَّ [به فتح و کسر راء] همچنانکه میگوئی: لم یَقْشَعْرِرْ و لم یَحْمَرِرْ و لم یَحْمَارِرْ به فک ادغام.

«بناء اسم فاعل و اسم مفعول مضاعف»

در اسم فاعل مضاعف از مثال «مَدّ - یَمُدُّ» ادغام واجب است بخاطر اجتماع «مثلین» و فقدان مانع، مانند:

مَادٌّ [یکمرد کشنده] مادّةٌ [یکزن کشنده]
مَادّانِ [دو مرد کشنده] مَادَّتَان [دو زن کشنده]
مادّون [مردان کشنده] مَادّاتٌ [زنان کِشنده]

و در اسم مفعول از مثال «مَدَّ - يَمُدُّ»، «مَمْدُودٌ» گفته می‌شود مانند «مَنْصُورٌ» بدون ادغام بدلیل وجود مانعِ ادغام که قرار گرفتن حرفِ فاصل میان «مثلین» است.

و در اسم فاعل و اسم مفعول مضاعف از ثلاثی مزید فیه در ادغام و عدم ادغام تابع فعل مضارع است باین صورت اگر از باب افعال و اِنْفِعَال و اِفْتِعَالْ و تَفَاعُلْ و اِسْتِفْعَال باشد ادغام واجب است مانند: مُمِدٌّ [اسم فاعل باب افعال] و مُنْسَدٌّ [باب انفعال] و مُمْتَدٌّ [باب افتعال] و مُتَمَادٌّ [باب تفاعل] و مُسْتَمِدٌّ [باب استفعال].

و اگر از این بابهای مذکور نباشد ادغام ممتنع است مانند: مُسَدِّدْ و مُسَدَّدْ و غیره.

جدول شماره «۲» نمودار صرف مضاعف «مدّ: کشید»

ماضی معلوم	ماضی مجهول	مضارع معلوم	مضارع مجهول	امربدون‌ادغام	امر با ادغام	اسم فاعل	اسم مفعول
مَدَّ	مُدَّ	يَمُدُّ	يُمَدُّ	لِيَمْدُدْ	لِيَمُدَّ	مادٌّ	مَمْدُودٌ
مَدّا	مُدّا	يَمُدّانِ	يُمَدّانِ	–	لِيَمُدّا	مادّانِ	مَمْدُودانِ
مَدّوا	مُدّوا	يَمُدّون	يُمَدّون	–	لِيَمُدُّوا	مادُّونَ	مَمْدُودُونَ
مَدَّتْ	مُدَّتْ	تَمُدُّ	تُمَدُّ	لِتَمْدُدْ	لِتَمُدَّ	مادَّةٌ	مَمْدُودَةٌ
مدّتا	مُدَّتا	تَمُدّانِ	تُمَدّانِ	–	لِتَمُدّا	مادَّتانِ	مَمْدُودَتانِ
مدَدْنَ	مُدِدْنَ	يَمْدُدْنَ	يُمْدَدْنَ	لِيَمْدُدْنَ	–	مادّاتٌ	مَمْدُوداتٌ
مَدَدْتَ	مُدِدْتَ	تَمُدُّ	تُمَدُّ	اُمْدُدْ	مُدَّ		
مَدَدْتُما	مُدِدْتُما	تَمُدّانِ	تُمَدّان	–	مُدّا		
مَدَدْتُم	مُدِدْتُم	تَمُدّونَ	تُمَدّونَ	–	مُدُّوا		
مَدَدْتِ	مُدِدْتِ	تَمُدّينَ	تُمَدّينَ	–	مُدّي		
مَدَدْتُما	مُدِدْتُما	تَمُدّانِ	تُمَدّانِ	–	مُدّا		
مَدَدْتُنَّ	مُدِدْتُنَّ	تَمْدُدْنَ	تُمْدَدْنَ	اُمْدُدْنَ	–		
مَدَدْتُ	مُدِدْتُ	اَمُدُّ	اُمَدُّ	لِاَمْدُدْ	لِاَمُدَّ		
مَدَدْنا	مُدِدْنا	نَمُدُّ	نُمَدُّ	لِنَمْدُدْ	لِنَمُدَّ		

جدول شماره «۳» نمودار صرف مضاعف در بابهای ثلاثی مزید.

نام باب	ریشه	ماضی	مضارع	امر حاضر	مصدر	اسم فاعل	اسم مفعول
افعال	مدَدَ	اَمَدَّ	يُمِدُّ	اَمِدِّ	اِمْدٰادٌ	مُمِدٌّ	مُمَدٌّ
تفعيل	مَدَدَ	مَدَّدَ	يُمَدِّدُ	مَدِّدْ	تَمْدِيْدٌ	مُمَدِّدٌ	مُمَدَّدٌ
مُفاعَلَة	حَبَبَ	حٰابَّ	يُحٰابُّ	حٰابِّ	مُحٰابَّةٌ	مُحٰابٌّ	مُحٰابٌّ
تَفٰاعُلْ	مَدَدَ	تَمٰادَّ	يَتَمٰادُّ	تَمٰادِّ	تَمٰادٌّ	مُتَمٰادٌّ	مُتَمٰادٌّ
اِفْتِعٰال	مَدَدَ	اِمْتَدَّ	يَمْتَدُّ	اِمْتَدِّ	اِمْتِدٰادٌ	مُمْتَدٌّ	مُمْتَدٌّ
اِسْتِفْعٰال	حَبَبَ	اِسْتَحَبَّ	يَسْتَحِبُّ	اِسْتَحَبِّ	اِسْتِحْبٰابٌ	مُسْتَحِبٌّ	مُسْتَحَبٌّ

تمارین مربوط به مضاعف

١ – فرق میان مضاعف ثلاثی و مضاعف رباعی چیست؟

٢ – شرائط ادغام چیست؟ بنویسید.

٣ – در چه موقعی ادغام در ثلاثی مجرد واجب است؟

٤ – در کدامیک از بابهای ثلاثی مزید ادغام واجب است؟ برای هر کدام یک مثال بنویسید.

٥ – چه افعالی هستند که ادغام در آنها واجب است ولی خودشان مضاعف اصطلاحی نیستند؟ با مثال بیان کنید.

٦ – معنی ادغام ممتنع چیست؟

٧ – در چه موقع ادغام ممتنع است؟

٨ – در چه موقع ادغام جائز است؟ با مثال بنویسید.

٩ – در میان کلمات زیر مضاعف و غیرمضاعف را مشخص کنید:

[یُغَرِّرُ – وسوس – سَمّاعُونَ – اِبْیَضَّ – مَرَّ – شدّاد – عَدَّ – عَظَّم – مَنَّ – عَلَّم – یَفِرّان]

١٠ – سه فعل از ثلاثی مجرد مضاعف و سه فعل از رباعی مجرد مضاعف و سه فعل از ثلاثی مزید مضاعف بنویسید.

١١ – سه مثال در موارد وجوب ادغام در ثلاثی مجرد بنویسید.

١٢ – سه مثال در موارد وجوب ادغام در ثلاثی مزید بنویسید.

١٣ – ماضی و مضارع و امر کلمات زیر را بنویسید:

[مَدٌّ – اِسْتِعْداد – اِنْسِداد – اِسْوِداد – اِحْمِرار – اِشْمِئْزاز – اِطْمِئْنان – اِعْداد]

١٤ – مشخص کنید که هر کدام از کلمات مشخص شده از چه نوع ادغام [واجب – جائز – ممتنع] است؟

الف: «مَنْ یُحادِدِ اللّهَ و رسولَهَ» ب: «لایَمَسُّهُ اِلاّ المطهّرون» ج: «لم یَمْسَسْنِی بَشَرٌ» د: «والارض مَدَدْناها»

۱۵ – در چه موقع حرکات سه گانه در آخر مضارع مجزوم و یـا فـعل امـر جـائز است؟ با مثال بنویسید.

۱٦ – در چه موقع فقط فتحه و کسره در آخر مضارع مجزوم جائز است؟ با دو مثال بنویسید.

۱۷ – در چه موقع در آخر فعل امر ادغام جائز است و در چه موقع ممتنع است؟ با دو مثال بنویسید.

۱۸ – از افعال زیر اسم فاعل و اسم مفعول بسازید:

[مدَّ – نصَّ – اِسْتَمَدَّ – اِنْصَبَّ – اِنْجَرَّ – اِخْتَصَّ – اِسْوَدَّ – اِحْمارَّ]

فصلٌ «المعتل»

هُوَ ماکانَ اَحَدُ أُصُوله حرفَ عِلَّةٍ و هِیَ الواو والیاءُ والاَلِفُ و تُسَمّیٰ حروفَ المَدِّ و اللّین. والالف حینئذٍ تَکُونُ مُنْقَلِبةً عَنْ واوٍ اویاءٍ و انواعُهُ سَبْعَةٌ:

اَلْاَوَّلُ: اَلْمُعْتَلُّ الفاءِ:

یُقالُ له المِثالُ، لِمُماثِلَتِهِ الصَّحیحَ فی احتِمالِ الْحَرَکاتِ. اَمّا الواوُ فَتُحْذَف مِنَ الْفِعْلِ المُضارِعِ الَّذِی یَکُونُ عَلیٰ «یَفْعِلُ» بِکَسْرِ العَیْنِ و مِنْ مَصْدَرِهِ الَّذی عَلیٰ «فِعْلَةٍ» و تُسْلَمُ تَصاریفه تَقُولُ وَعَدَ، یَعِدُ عِدَةً و وَعْداً، فَهُوَ واعِدٌ و ذاک موعودٌ وعِدْ وَ لایَعِدْ و کَذٰلِکَ وَمِقَ، یَمِقُ، مِقَةً. فَإذا اُزیلَتْ کَسْرةُ لما بَعْدها اُعیدَتْ الواوُ المَحْذُوفَة نحو: لَمْ یُوعَدْ.

«مبحث معتل و اقسام آن»

معتل عبارت است از فعل یا اسمی که حداقل یکی از حروف اصلی آن از حروف علّه باشد. این حروف عبارتند از: «واو - یاء - الف» و بآنها حروف «مد» و «لین» نیز می‌گویند.

باید توجه داشت که زمانی «الف» از حروف عله بشمار می‌آید که از «واو و یاء» قلب شده باشد. انواع معتل هفت تا است ۱ - معتل الفاء ۲ - معتل العین ۳ - معتل اللام ٤- معتل العین و اللام ٥ - معتل الفاء و اللام ٦ - معتل الفاء و العین ۷ - معتل الفاء و العین و اللام.

«نوع اول معتل الفاء»

معتل الفاء کلمه‌ای است که فاءالفعلش حرف علّه باشد خواه «واو» باشد مانند: «وَعَدَ» و یا «یاء» باشد مانند «یَسَرَ» و بآن «مثال» نیز گفته می‌شود زیرا در احتمال حرکات مشابه و مماثل صحیح است زیرا در صرف صیغه‌ها «وَعَدَ» با ضَرَبَ و نَصَرَ شباهت دارد.

نکته: در صرف بیشتر معتلات عیب و نقصی مشاهده می‌شود که با قواعد سالم مطابقت ندارد بنابراین باید آنها را با قواعد دیگری معالجه کرد بنام «قواعد اعلال» و اعلال خود بر سه نوع است:

۱ - اعلال به حذف: که در آن با شرائطی حرف علّه حذف میشود.

۲ – اعلال به قلب: که در آن حرف علّه را به حرف دیگر تبدیل میکنیم البته از روی ضابطه‌ای که مقرر شده است.

۳ – اعلال به سکون: که منظور از آن ساکن ساختن حرف علّه متحرک است.

قواعد معتل‌الفاء (مثال)

قاعده (۱): مضارع مثال واوی اگر بر وزن «یَفْعِلُ» بکسر عین الفعل باشد واجب است که واو آن حذف شود زیرا واقع شدن «واو» میان فتحه و کسره ممنوع است مانند:

وَجَدَ ← یَوْجِدُ ← یَجِدُ

وَصَلَ ← یَوْصِلُ ← یَصِلُ

وَلَدَ ← یَوْلِدُ ← یَلِدُ

و اگر مصدر آن بر وزن «فِعْلَة» باشد جائز است که واو آن حذف شود همچنانکه اثبات آن هم صحیح است. مانند: وَصَفَ – یَصِفُ – صِفة «وَصْفاً» و وَزَنَ – یَزِنُ – زِنَة «وَزْناً» و در بقیه مشتقات و تصاریف، واو ثابت و سالم می‌ماند بنابراین میگوئی:

وَعَد [وعده داد] ماضی معلوم به اثبات واو

یَعِدُ [وعده می‌دهد] مضارع معلوم به حذف واو و اصل آن «یَوْعِدُ» بوده بنابه قاعده اوّل واو آن حذف شده.

عِدَة [وعده دادن] مصدر است. به حذف واو و اصل آن «وعدَاً» بوده بنابه قاعده اول واو آن حذف شده.

وَعْدَاً [وعده دادن] مصدر است باثبات واو.

واعِدٌ [وعده دهنده] اسم فاعل است باثبات واو.

مَوْعُودٌ [وعده داده شده] اسم مفعول است باثبات واو.

عِدْ [وعده بده] فعل امر حاضر است به حذف واو اصل آن «تَعِدُ» بوده که در مضارعش واو حذف شده است.

لاتَعِدْ [نباید وعده دهد] فعل نهی است به حذف واو.

و همچنین است: وَمِقَ [دوست داشت] ماضی معلوم باثبات واو
یَمِقُ [دوست میدارد] مضارع معلوم به حذف واو و اصلش «یَوْمِقُ» بوده است بنابه قاعده اول واو آن حذف شده است.
مِقَة [دوست داشتن] مصدر، بحذف واو و اصل آن «وَمقاً» بوده بنابه قاعدهٔ اول، واو آن حذف شده است.
و نیز: صیغه‌های وَثِقَ - یَثِقُ - ثِقْ - لاٰتَثِقْ - ثِقَةً - وٰاثِقٌ - مَوْثُوقٌ و غیره.

> وَ تَثْبُتُ فی «یَفْعَلُ» بالفتح کَوَجِلَ، یَوْجَلُ، اِیجَلْ. قُلِبَتِ الواوُ یاءً لِسُکُونِها و انْکِسٰارِ ما قبلها. فَاِنْ انْضَمَّ مٰا قَبْلَهٰا اُعیدَتِ الوٰاوُ، فَتَقُولُ: یا زیدُ ایجَلْ تُلَفَّظُ بالواو و تُکْتُبَ بِالْیٰاءِ و تَثْبُتُ فی «یَفْعُل» بِضَمِّ الْعَیْنِ کَوَجُهَ، یَوْجُهُ، اُوْجُهْ، لاٰتوجُهْ
> و حُذِفَتِ الْوٰاوُ مِنْ یَطَأُ و یَضَعُ و یَسَعُ و یقَعُ و یَدَعُ، لِاَنَّهٰا فی الْاَصْلِ یَفْعِلُ بِالْکَسْرِ، فَفُتِحَ الْعَیْنُ، لِحُرُوفِ الْحَلْقِ وَ مِنْ یَذَرُ لَکَوْنِهِ بمعنی یَدَعُ وَ اَمٰاتَوا ماضی یَدَعُ و یَذَرُ. وَ حَذْفُ الفاءِ دَلیلٌ عَلیٰ اَنَّهُ وٰاوٌ.

پس هرگاه کسره ما بعد واو زائل شد واو حذف شده دوباره برمی‌گردد مانند: لَمْ یُوعَدْ که اصل آن «یَوْعِدُ» بود واو بخاطر وقوعش بین فتحه و کسره حذف گردید «یَعِدُ» شد و پس از آنکه «یَعِدُ» به مجهول تبدیل شد کسره عین‌العفل به فتحه مبدل شد و دیگر قاعده اول بر آن جاری نمی‌شود و «یُوعَدُ» شد باثبات واو.
و «واو» در وزن «یَفْعَلُ» به فتح عین‌الفعل مضارع ثابت و محفوظ است مانند:
وَجِلَ [ترسید] یَوْجَلُ [می‌ترسد] اِیجَلْ [بترس]

قاعده (۲) واو ساکن ما قبل مکسور تبدیل به «یاء» می‌شود. مانند: «اِیجَلْ» که اصل آن «اِوْجَلْ» بوده بنابه قاعدهٔ دوم واو تبدیل به یاء شده و همچنین: اِوْجَادْ ← ایجاد. اِوْراد ← ایراد. مِوْلاد ← میلاد.

حالا اگر کلمه «اِیجَلْ» در عبارتی واقع شود که ما قبلش مضموم باشد یاء به واو تبدیل میشود مانند یا زیدُ یَجَلْ که کتابت با یا است و تلفظ با واو.

قاعده (۳) یاء ساکن ما قبل مضموم قلب به واو می‌شود مانند: یُیْقِن ← یُوقِنُ. یُیْسِرُ ← یُوسِرُ و «یا زیدُ ایْجَلْ» که در اینجا کلمه «اِیجَلْ» را با واو تلفظ میکنی ولی با یاء می‌نویسی یعنی در لفظ میگوئی «یا زیدُ اوْجَلْ» ولی در نوشتن «یا زید ایجل» باید بنویسی.

و «واو» در مضارع «یَفْعُلُ» بضم عین ثابت می‌ماند مانند: وَجُهَ [با ارزش گردید] یَوْجُهُ [با ارزش میگردد] اُوْجُهْ [با ارزش باش] لاتَوْجُهْ [با قدر مباش] که در اینجا «یَوْجُهُ» که بر وزن «یَفْعُلُ» است ثابت می‌ماند.

و از کلمات «یَطَأُ [قدم میگذارد] یَضَعُ [قرار میدهد] یَسَعُ [پهناور است] یَقَعُ [واقع است] یَدَعُ [ترک میکند] واو حذف شده زیرا اصل همهٔ اینها بر وزن «یَفْعِلُ» مکسور العین بوده یعنی اصل آنها [یَوْطِیءُ - یَوْضِعُ - یَوْسِعُ - یَوْقِعُ - یَوْدِعُ] بوده است لذا چون واو در تمام آنها بین فتحه و کسره واقع شده ساقط گردید.

و بخاطر اینکه لام الفعل آنها حرف حلق می‌باشد عین الفعلشان را مفتوح نمودیم بصورت «یَطَأُ و یَضَعُ» تا آخر درآمد و نیز «واو» از کلمه «یَذَرُ» بمعنی «ترک میکند» حذف شده با وجود اینکه از باب «یَفْعِلُ» نیست و لام الفعلش هم از حروف حلق نمی‌باشد و توجیه آن چنین است که آن بمعنای «یَدعُ» است و چون «واو» از «یَدعُ» حذف شده بنابراین از کلمه‌ای نیز که بمعنای آن است «واو» را حذف نموده‌اند.

و علماء صرفی ماضی «یَدَعُ» و «یَذَرُ» را استعمال نکرده‌اند ولی در عین حال حذف فاءالفعل در این دو فعل دلیل است بر اینکه حرف محذوف آن، واو بوده است.

جدول شماره «٤» نمودار صرف مثال واوی «وَعَدَ»:

		ماضی معلوم	ماضی مجهول	مضارع معلوم	مضارع مجهول	فعل امر
	مفرد	وَعَدَ	وُعِدَ	يَعِدُ	يُوعَدُ	لِيَعِدْ
مذکر غایب	مثنی	وَعَدا	وُعِدا	يَعِدانِ	يُوعدان	لِيَعِدا
	جمع	وَعَدُوا	وُعِدوا	يَعِدونَ	يُوعَدونَ	لِيَعِدوا
	مفرد	وَعَدَتْ	وُعِدَتْ	تَعِدُ	تُوعَدُ	لِتَعِدْ
مونث غایب	مثنی	وَعَدَتا	وُعِدَتا	تَعِدان	تُوعَدانِ	لِتَعِدا
	جمع	وَعَدْنَ	وُعِدْنَ	يَعِدْنَ	يُوعَدْنَ	لِيَعِدْنَ
	مفرد	وَعَدْتَ	وُعِدْتَ	تَعِدُ	تُوعَدُ	عِدْ
مذکر مخاطب	مثنی	وَعَدْتُما	وُعِدْتُما	تَعِدانِ	توعَدانِ	عِدا
	جمع	وَعَدْتُمْ	وُعِدْتُمْ	تَعِدونَ	توعدونَ	عِدُوا
	مفرد	وَعَدْتِ	وُعِدْتِ	تَعِدِينَ	توعَدِينَ	عِدِي
مونث مخاطب	مثنی	وَعَدْتُما	وُعِدْتُما	تَعِدان	توعَدانِ	عِدا
	جمع	وَعَدْتُنَّ	وُعِدْتُنَّ	تَعِدْنَ	تُوْعَدْنَ	عِدْن
	وحده	وَعَدْتُ	وُعِدْتُ	اَعِدُ	اُوعَدُ	لِاَعِدْ
متکلّم	مع‌الغیر	وَعَدْنا	وُعِدْنا	نَعِدُ	نُوعَدُ	لِنَعِدْ

واَمّاالیاءُ فَتَثْبُتُ عَلٰی کُلِّ حالٍ نحوُ: یَمُنَ، یَیْمُنُ و یَسَرَ، یَیْسِرُ و یَئِسَ، یَیْئَسُ. و تَقُولُ فی اَفْعَلَ من الیاء: اَیْسَرَ، یُوسِرُ، اِیسٰاراً فَهُوَ مُوسِرٌ. تُقْلَبُ الیٰاءُ فیهِمٰا وٰاواً لِسُکُونِها وَاِنْضِمٰامِ مٰا قَبْلها وَ فی اِفْتَعَلَ مِنْهُمٰا تُقْلَبانِ تاءاً و تُدْغمانِ فی التّٰاء نحو: اِتّعَدَ، یَتَّعِدُ فَهُوَ مُتَّعِدٌ و اِتَّسَرَ، یَتَّسِرُ، اِتِّسٰاراً فَهُوَ مُتَّسِرٌ. و یقالُ: ایتَعَدَ، یاتَعِدُ فَهُوَ مُوتَعِدٌ و ذاک مُوتَعَدٌ. وَایتَسَرَ، یا تَسِرُ فَهُوَ مُوْتَسِرٌ و هٰکَذٰا مکانٌ مُوْتَسَرٌ فیهِ وَ حُکْم وَدَّ، یَوَدُّ کَحُکْمِ عَضَّ، یَعَضُّ و تَقُولُ: ایدَدْ کَاِعْضَضْ.

مبحث مثال یائی:

و اما یاء در مثال یائی، در هر حال ثابت و محفوظ است خواه از باب یَفْعِلُ باشد یا از باب یَفْعَلُ و یا یَفْعُلُ مانند: یَمُنَ [مبارک بود] یَیْمُنُ [مبارک است] یَسَرَ [قمار باخت] یَیْسِرُ [قمار می‌بازد] یَئِسَ [نا امید بود] یَیْئَسُ [ناامید است] (با اثبات یاء در هر سه حالت).

و در مثال یائی از باب اَفْعَلَ [باب افعال] میگوئی: اِیْسَرَ [قمار کرد] یُوْسِرُ [قمار میکند] اِیسٰاراً [قمار کردن] مُوْسِرٌ [قمار کننده].

و چنانچه ملاحظه میکنید «یاء» در مضارع و اسم فاعلش به «واو» قلب گردیده بخاطر قاعدهٔ دوم که همان یاء ساکن و ما قبل مضموم است بنابراین باید به واو تبدیل شود.

قاعدهٔ (٤): در مثال واوی و یائی از باب افتعال «واو» و «یاء» به «تاء» افتعال تبدیل شده و در هم ادغام می‌شوند مانند:

وَعَدَ ← اِوْتَعَدَ ← اِتْتَعَدَ ← اِتَّعَدَ. یَسَرَ ← اِیْتَسَرَ ← اِتْتَسَرَ ← اِتَّسَرَ

وَصَلَ ← اِوْتَصَلَ ← اِتْتَصَلَ ← اِتّصَلَ. وَفَقَ ← اِوْتَفَقَ ← اتْتَفَقَ ← اِتَّفَقَ

و نیز جائز است که گفته شود: ایتَعَدَ [با تبدیل واو به یاء بنابقاعده (۳)] و یاتَعِدُ

[در اصل یَیْتَعِدُ بوده یاء به الف تبدیل شده] مُوْتَعِدٌ [اسم فاعل اصل آن مُیْتَعِدٌ بوده بنابه قاعده (۳) یاء به واو تبدیل شده] و مُوْتَعَدٌ [اسم مفعول، اصل آن مُیْتَعَدٌ یاء به واو تبدیل شده] و همچنین است اِیتَسَرَ، یاتَسِرُ، مُوْتَسِرٌ و مُوتَسَرٌ فیه.

حکم مثال واوی مضاعف از نظر احکام همچون مضاعف صحیح است بنابراین همچنانکه میگوئیم:

عَضَّ [ماضی] یَعَضُّ [مضارع] عَضَّ [امر بفتح و کسر ضاد] و اِعْضَضْ [به فکّ ادغام] همانطور میگوئیم: وَدَّ [ماضی] یَوَدُّ [مضارع] ودَّ [امر بفتح و کسر دال] و ایدَدْ [که اصل آن اِوْدَدْ است بنابه قاعدهٔ (۲) واو تبدیل به یاء شده است].

جدول شماره (۵) نمودار صرف مثال یائی از ماده «يُمْن» [مبارک گردانیدن] بدین گونه است.

		ماضی معلوم	ماضی مجهول	مضارع معلوم	مضارع مجهول	فعل امر	
	مفرد	يَمَنَ	يُمِنَ	يَيْمِنُ	يُومَنُ	لِيَيْمِنْ	
مذکر غایب	مثنی	يَمَنَا	يُمِنَا	يَيْمِنانِ	يُومَنانِ	لِيَيْمِنا	
	جمع	يَمَنُوا	يُمِنوا	يَيْمِنُونَ	يُومَنُونَ	لِيَيْمِنوا	
	مفرد	يَمَنَتْ	يُمِنَتْ	تَيْمِنُ	تُومَنُ	لِتَيْمِنْ	
مونث غایب	مثنی	يَمَنَتَا	يُمِنَتَا	تَيْمِنانِ	تُومَنانِ	لِتَيْمِنا	
	جمع	يَمَنَّ	يُمِنَّ	يَيْمِنَّ	يُومَنَّ	لِيَيْمِنَّ	
	مفرد	يَمَنْتَ	يُمِنْتَ	تَيْمِنُ	تُومَنُ		اِيمِنْ
مذکر مخاطب	مثنی	يَمَنْتُمَا	يُمِنْتُمَا	تَيْمِنانِ	تُومَنانِ		اِيمِنا
	جمع	يَمَنْتُمْ	يُمِنْتُمْ	تَيْمِنُونَ	تُومَنون		اِيمِنوا
	مفرد	يَمَنْتِ	يُمِنْتِ	تَيْمِنينَ	تُومَنِينَ		اِيمِنی
مونث مخاطب	مثنی	يَمَنْتُمَا	يُمِنْتُمَا	تَيْمِنانِ	تُومَنانِ		اِيمِنا
	جمع	يَمَنْتُنَّ	يُمِنْتُنَّ	تَيْمِنَّ	تُومَنَّ		اِيمِنَّ
	وحده	يَمَنْتُ	يُمِنْتُ	اَيْمِنُ	اُومَنُ	لِاَيْمِنْ	
متکلّم	مع‌الغیر	يَمَنّا	يُمِنّا	نَيْمِنُ	نُومَنُ	لِنَيْمِنْ	

جدول شماره ٦ – نقل فعل مثال به بابهای مشهور ثلاثی مزید

نام باب	ثلاثی‌مجرد	ماضی	مضارع	مصدر	امرحاضر	اسم‌فاعل
افعال	وَجَدَ	اَوْجَدَ	يُوجِدُ	ایجاد	اَوْجِدْ	مُوْجِدْ
تفعیل	وَحَدَ	وَحَّدَ	يُوَحِّدُ	تَوحيد	وَحِّدْ	مُوَحِّدْ
مفاعلة	وَصَلَ	واصَلَ	يُواصِلُ	مُواصَلَة	واصِلْ	مُواصِلْ
تفعّل	وَرَمَ	تَوَرَّمَ	يَتَوَرَّمُ	تَوَرُّمْ	تَوَرَّمْ	مُتوَرِّمْ
اِفْتعال	وَصَلَ	اِتَّصَلَ	يَتَّصِلُ	اِتِّصالْ	اِتَّصِلْ	مُتَّصِلْ
تفاعل	وَزَنَ	تَوازَنَ	يَتَوازَنُ	تَوازُنْ	تَوازَنْ	مُتَوازِنْ
استفعال	وَضَحَ	اِسْتَوْضَحَ	يَسْتَوْضِحُ	اِسْتِيضاحْ	اِسْتَوْضِحْ	مُسْتَوْضِحْ

تمارین مربوط به «مثال»

۱ - معتل را تعریف کنید و بگویید حروف علّه چند تاست؟ نام ببرید.

۲ - معتل الفاء را تعریف کنید و بگویید چرا بآن مثال می‌گویند؟

۳ - در چه موقع «واو» در معتل الفاء حذف میشود؟ با مثال بنویسید.

٤ - معنی مثال واوی و مثال یائی یعنی چه؟ بیان کنید.

۵ - در چه موقع واو در مضارع «یَفْعَلُ» از مثال واوی حذف میشود و در چه موقع حذف نمی‌شود؟ هر کدام را با مثال توضیح دهید.

٦ - حکم واو و یاء در مثال از باب افتعال چیست؟

۷ - آیا برای فعل «یَدَعُ و یَذَرُ» فعل ماضی استعمال شده‌است؟ دراین صورت بیان کنید.

۸ - مضارع و امر هر کدام از افعال زیر را بنویسید:

[وَعَدَ - وَلَدَ - وَصَلَ - وَرِثَ - وَصَفَ - وَجُهَ - وَثِقَ]

۹ - ماضی و مضارع مصادر زیر را بنویسید:

[ثِقَةٌ - صِلَةٌ - عِدَةٌ - صِفَةٌ - جِهَةٌ - مِقَةٌ]

۱۰ - مضارع افعال زیر را بنویسید:

[وَأَدَ - وَعَظَ - وَجِلَ - يَسَرَ - يَئِسَ - يَمُنَ - يَقِنَ]

۱۱ - افعال زیر را به باب افعال برده و ماضی و مضارع آنها را کاملاً صرف کنید:

[وَصَفَ - يَسَرَ]

۱۲ - افعال زیر را به باب افتعال برده و ماضی و مضارع آنها را کاملاً صرف کنید:

[وَعَدَ - وَصَفَ - وَجُهَ]

الثانی

المُعتَل العَيْنِ

و يُقَالُ لَهُ الْاَجْوَفُ و ذُوالثَّلاٰثَةِ، لِكَوْنِ ماضيهِ عَلىٰ ثلاثَةِ اَحْرُفٍ اِذٰا اَخْبَرْتَ عَنْ نَفْسِکَ. فَالْمُجَرَّدُ تُقْلَبُ عَيْنُهُ فِي الْمٰاضِی اَلِفاً سَواءٌ كٰانَ واواً اَوْ ياءاً، لِتَحَرُّكِهِما وَانْفِتٰاحِ مٰا قَبْلَهما نَحْوُ: صٰانَ وَ بٰاعَ.

فَاِنْ اتَّصَلَ ضَميرُ الْمُتَكَلِّم اَوِالْمُخاطَبِ اَوْ جَمْعِ المؤَنَّثِ الغٰائِبَة نُقِلَ فَعَلَ من الواوی الی فَعُلَ وَ مِنَ اليائی اِلىٰ فَعِلَ دَلاٰلَةً عَلَيْهِمٰا وَ لَمْ يُغَيَّرْ فَعُلَ وَ لاٰ فَعِلَ اِذٰا كٰانٰا اَصْلِيَّيْنِ و نُقِلَتِ الضَّمَّةُ و الكَسْرَةُ اِلَى الفاءِ و حُذِفَ الْعَيْنُ لِاِلْتِقاءِ السّٰاكِنَيْنِ فَتَقُولُ:

صٰانَ، صٰانٰا، صٰانُوا، صٰانَتْ، صٰانَتٰا، صُنَّ، صُنْتَ، صُنْتُمٰا، صُنْتُمْ، صُنْتِ، صُنْتُمٰا، صُنْتُنَّ، صُنْتُ، صُنّٰا. وَ تَقُولُ:

بٰاعَ، بٰاعٰا، بٰاعُوا، بٰاعَتْ، بٰاعَتٰا، بِعْنَ، بِعْتَ، بِعْتُمٰا، بِعْتُمْ، بِعْتِ، بِعْتُمٰا، بِعْتُنَّ، بِعْتُ، بِعْنٰا.

نوع دوم

معتل العین

معتل‌العین کلمه‌ای است که عین الفعلش حرف علّه باشد و بآن اجوف گفته می‌شود بخاطر اینکه حرف وسط معتل العین از حرف صحیح خالی است و همچنین بدان «ذوالثلاثه» هم گفته شده زیرا زمانیکه از نفس خویش خبر دهی یعنی فعل را بصیغهٔ متکلم بنا کنی ماضی آن بر سه حرف است مانند: «قُلْتُ» و «بِعْتُ». بنابراین اجوف همان معتل‌العین است که یا عین‌الفعلش واو است که به آن «اجوف واوی» گویند مانند: قَوَلَ – صَوَنَ. و یا «یاء» است که به آن «اجوف یائی» گویند مانند: بَیَعَ – سَیَرَ.

حکم معتل العین

ثلاثی مجرّد در معتل العین عین الفعلش در فعل ماضی به الف قلب میگردد خواه عین‌الفعل، واو باشد و یا یاء باشد زیرا در فعل ماضی اجوف[۵] واو و یاء متحرک است و ماقبلشان مفتوح است پس باید به الف قلب شوند چون مشمول قاعده زیر است:

قاعدهٔ (۵): «حرف عله متحرک ما قبل مفتوح تبدیل بـه الف مـی‌شود» مـانند «صَانَ» حفظ کرد و «بَاعَ» فروخت، که اصل «صان» صَوَنَ، و اصل «بَاعَ» بَیَعَ است بنابه قاعده ۵ واو و یاء متحرک و ماقبلشان مفتوح[۶] آنها را به الف تبدیل نمودیم.

اگر به فعل ماضی مذکور ضمیر متکلم یا ضمیر مخاطب و یا ضمیر جمع مـؤنّث غائب متصل شود در صورتی که فعل، واوی و از باب «فَعَلَ» باشد به «فَعُلَ» نقل داده می‌شود و اگر یائی باشد به «فَعِلَ» منتقل میگردد زیرا وقتی واوی به فَعُلَ منتقل گـردد

«ضمه بر حذف واو دلالت میکند همانطوری که وقتی یائی به «فَعِلَ» نقل شود کسره بر حذف یاء دلالت میکند.

توجّه: اگر اجوف از همان ابتدا از باب «فَعُلَ» واوی و یا «فَعِلَ» یائی باشد و بعبارت دیگر اصلی باشند در صورت اتصال ضمایر مذکور به آنها هیچ تغییری داده نخواهد شد.

خلاصه: در فعلی که از باب «فَعَلَ» است و گفته شد اگر واوی باشد به باب «فَعُلَ» و اگر یائی باشد بباب «فَعِلَ» انتقال داده میشود و پس از این نقل، ضمه و کسره عین‌الفعل را به فاءالفعل انتقال میدهیم و عین‌الفعل خواه واو باشد و یا یاء بواسطهٔ التقاء ساکنین حذف میشود.

قاعدهٔ (٦): در التقاء ساکنین میان حرف علّه و حرف سالم حرف علّه حذف میشود مانند: «قَاْلْنَ» که میشود قُلْنَ و اینک صرف اجوف واوی از «صَانَ» [حفظ کرد]:

صَانَ: حفظ کرد یکمرد غایب: اصل آن «صَوَنَ» بوده بنابه قاعده ۵ واو تبدیل به الف شده است.

مذکر غایب — صانا: حفظ کردند دو مرد غایب: اصل آن «صَوَنا» بوده بنابه قاعده ۵ واو تبدیل به الف شده است.

صانوا: حفظ کردند مردان غایب: اصل آن «صَوَنوا» بوده بنابه قاعده ۵ واو تبدیل به الف شده است.

صَانَتْ: حفظ کرد یکزن غایب: اصل آن «صَوَنَتْ» بوده بنابه قاعده ۵ واو تبدیل به الف شده است.

مؤنث غایب — صَانَتَا: حفظ کردند دو زن غایب: اصل آن «صَوَنَتَا» بوده بنابه قاعده ۵ واو تبدیل به الف شده است.

صُنَّ: حفظ کردند زنان غایب: اصل آن «صَوَنَّ» بوده فَعَلَ واوی را به باب «فَعُلَ» بردیم «صَوُنَّ» شد سپس چون ضمّه بر «واو» ثقیل بود به ماقبلش انتقال دادیم. پس از حذف حرکت ما قبل واو «صُوْنَّ» شد ما بین واو و

نون أول التقاء ساکنین روی داد و بنا به قاعده (٦)، واو حذف شد و «صُنَّ» شد و بهمین قیاس است بقیه صیغه‌های دیگر.

مذکر مخاطب: صُنْتَ حفظ کردی تو یک مرد صُنْتُمَا حفظ کردید شما دو مرد صُنْتُمْ حفظ کردید شما مردان.

مؤنّث مخاطب: صُنْتِ حفظ کردی تو یک زن صُنْتُمَا حفظ کردید شما دو زن صُنْتُنَّ حفظ کردید شما زنان.

متکلّمین: صُنْتُ حفظ کردم (متکلم وحده). صُنَّا حفظ کردیم (متکلم مع‌الغیر).

صرف اجوف یائی از فَعَلَ «بَاعَ» [فروخت]:

بَاعَ فروخت یک مرد: اصل آن «بَيَعَ» بوده بنابه قاعده ۵ یاء تبدیل به الف شده است.

مذکر غایب بَاعَا فروختند دو مرد: اصل آن «بَيَعَا» بوده بنابه قاعده ۵ یاء تبدیل به الف شده است.

بَاعوا فروختند مردان: اصل آن «بَيَعُوا» بوده بنابه قاعده ۵ یاء تبدیل به الف شده است.

بَاعَتْ فروخت یک زن: اصل آن «بَيَعَتْ» بوده بنابه قاعده ۵ یاء تبدیل به الف شده است.

ؤنث غایب بَاعَتَا فروختند دو زن: اصل آن «بَيَعَتَا» بوده بنابه قاعده ۵ یاء تبدیل به الف شده است.

بِعْنَ فروختند زنان: اصل آن «بَيَعْنَ» بوده فَعَلَ یائی را به «فَعِلَ» بردیم «بَيِعْنَ» شد سپس چون کسره بر سر یاء ثقیل بود آن را به ما قبلش انتقال دادیم پس از حذف حرکت ما قبل «بِيْعْنَ» شد التقاءالسّاکنین ما بین یاء و عین [عین الفعل و لام الفعل] روی داد یاء را حذف کردیم «بِعْنَ» شد و بهمین شیوه بقیّه صیغه‌ها را اعلال می‌نمائیم.

قاعدۀ (۷): ضمه و کسره بر «واو» و «یاء» ثقیل و سنگین هستند و لذا باید به ما قبل منتقل شوند و یا ساقط گردند.

بِعْتَ خریدی تو یکمرد: در اصل «بَیَعْتَ» بوده با نقل فَعَلَ به فَعِلَ و انتقال حرکت یاء بماقبل و حذف آن بخاطر التقاءالساکنین انجام گرفته است.

مذکر مخاطب بِعْتُمَا خریدید شما دو مرد: در اصل «بَیَعْتُمَا» بوده با نقل فَعَلَ به فَعِلَ و انتقال حرکت یاء بماقبل و حذف آن بخاطر التقاءالساکنین انجام گرفته است.

بِعْتُمْ خریدید شما مردان: در اصل «بَیَعْتُمْ» بوده با نقل فَعَلَ به فَعِلَ و انتقال حرکت یاء بماقبل و حذف آن بخاطر التقاءالساکنین انجام گرفته است.

بِعْتِ خریدی تو یک زن: در اصل «بَیَعْتِ» بوده با نقل فَعَلَ به فَعِلَ و انتقال حرکت یاء بماقبل و حذف آن بخاطر التقاءالساکنین انجام گرفته است.

مؤنث‌مخاطب بِعْتُمَا خریدید شما دو زن: در اصل «بَیَعْتُمَا» بوده با نقل فَعَلَ به فَعِلَ و انتقال حرکت یاء بماقبل و حذف آن بخاطر التقاءالساکنین انجام گرفته است.

بِعْتُنَّ خریدید شما زنان: در اصل «بَیَعْتُنَّ» بوده با نقل فَعَلَ به فَعِلَ و انتقال حرکت یاء بماقبل و حذف آن بخاطر التقاءالساکنین انجام گرفته است.

متکلم وحده بِعْتُ خریدم. متکلم وحده: در اصل «بَیَعْتُ» بوده با نقل فَعَلَ به فَعِلَ و انتقال حرکت یاء بماقبل و حذف آن بخاطر التقاءالساکنین انجام‌گرفته‌است.

متکلم مع‌الغیر بِعْنَا خریدیم. متکلم مع‌الغیر : در اصل «بَیَعْنَا» بوده با نقل فَعَلَ به فَعِلَ و انتقال حرکت یاء بماقبل و حذف آن بخاطر التقاءالساکنین‌انجام‌گرفته است.

و از «فَعُلَ» واوی میگوئی: طَالَ – طَالاَ – طَالوا – طَالَتْ – طالَتَا – طُلْنَ – طُلْتَ – طُلْتُمَا – طُلْتُمْ – طُلْتِ – طُلْتُمَا – طُلْتُنَّ – طُلْتُ – طُلْنَا

و از فَعِلَ واوی میگوئی: خَافَ – خافَا – خافوا – خافَتْ – خافَتَا – خِفْنَ – خِفْتَ – خِفْتُمَا – خِفْتُمْ – خِفْتِ – خِفْتُمَا – خِفْتُنَّ – خِفْتُ – خِفْنَا

وَ اِذٰا بَنَیْتَهُ لِلْمَفْعُولِ کَسَرْتَ الْفٰاءَ مِنَ الْجَمیعِ، فَقُلْتَ: صِیْنَ وَاِعْتِلاٰلُهُ بالنَّقْلِ وَالْقَلْبِ و «بیعَ» واعتلالُهُ بِالنَّقْلِ.
و تقول فی المضارع: یَصُوْنُ و یَبیعُ و اِعْتِلاٰلُهُمٰا بـالنّقل و یَخٰـافُ و یَهٰابُ وَ اِعْتِلاٰلُهُمٰا بالنَّقْلِ وَالْقَلْب.

تصریفهای مختلف در اجوف:

الف : مجهول فعل ثلاثی مجرد اجوف:

هرگاه فعل اجوف از ثلاثی مجرّد را برای مفعول بنا کنی [مجهول کنی] در تمام بـابها فاءالفعلش را مکسور میکنی خواه ماضی از باب «فَعَلَ» مفتوح العین باشد و یا از باب «فَعِلَ» مسکور العین و یا از باب «فَعُلَ» مضمومِ‌العین باشد و نیز چه اجوف واوی بوده و چه اجوف یائی. مانند «صِینَ» در اجوف واوی که اعلال آن با نقل و قلب است یعنی اصل آن «صُوِنَ» است بنا بقاعده (۷) کسره واو را بما قبلش داده پس از حذف حـرکت مـا قبلش «صِوْنَ» شد و با قاعدهٔ (۳) واو تبدیل به یاء گشت «صِینَ» شد بنابراین میگوئیم اعلال مجهول ماضی در اجوف واوی به دو چیز است:

الف – نقل، و آن عبارتست از نقل حرکت و او به فاءالفعل.

ب – قلب، و آن عبارتست از قلب واو به یاء.

و مانند «بیعَ» در مثال مجهول اجوف یائی که اصل آن «بُیِعَ» است با قاعدهٔ ۷کسرهٔ یاء را به ما قبلش دادیم شد «بِیْعَ» بنابراین در مجهول ماضی اجوف یائی، اعلال فقط با نقل است و آن نقل حرکت یاء به فاءالفعل می‌باشد.

ب : مضارع اجوف از ثلاثی مجرّد

و در مضارع معلوم اجوف: از «یَفْعُلُ» اجوف واوی و «یَفْعِلُ» اجوف یائی اعلال آنها فقط با نقل است مانند «یَصُوْنُ» و «یَبِیْعُ» که اصل آنها «یَصْوُنُ» و «یَبْیِعُ» بوده ضمّه بر واو و کسره بر یاء ثقیل بود به ما قبل انتقال دادند «یَصُوْنُ و یَبِیْعُ» شد بنابراین اعلال این نوع افعال با نقل است.

و در مضارع معلوم اجوف بر وزن «یَفْعَلُ» و همچنین هر مضارع مجهول ثلاثی مجرد اعلالش با نقل و قلب است مانند «یَخافُ» که مثال است برای مضارع معلوم اجوف واوی بر وزن «یَفْعَلُ» و «یَهابُ» که مثال مثال است برای مضارع معلوم اجوف یائی بر وزن «یَفْعَلَ» که اصل آنها «یَخْوَفَ و یَهْیَبُ» میباشد، ابتدا فتحهٔ واو و یاء را به ما قبل انتقال داده و سپس واو و یاء ما قبل مفتوح را به الف قلب مینمائیم «یَخافُ و یَهابُ» می‌شوند و بر همین قیاس است مجهول تمام مضارع ثلاثی مجرد از اجوف مانند «یُصانُ و یُباعُ و یُخافُ ....

قاعده (۸): واو و یاء مفتوح اگر ما قبل آنها حرف صحیح و ساکن باشد فتحه واو و یاء به ما قبل داده میشود و خود آنها به الف قلب میشوند بنا بر قاعده [واو و یاء ساکن در اصل متحرک ما قبل مفتوح تبدیل به الف میشوند].

وَ یَدْخُلُ الجٰازِمُ، فَیَسْقُطُ الْعَیْنُ اذا سَکَنَ مٰا بَعْدهُ وَ تَثْبُتُ اِذٰا تَحَرَّکَ. تَقُولُ: لَمْ یَصُنْ، لَمْ یَصُونٰا، لَمْ یَصُونُوا، لَمْ تَصُنْ، لَمْ تَصُونا، لَمْ یَصُنَّ الی آخره. و کذا قِیاسُ کمْ یَبِعْ، لَمْ یَبِیعٰا، لَمْ یَبِیعوا، وَ لَمْ یَخَفْ، لَمْ یَخٰافٰا، لم یَخٰافُوْا، وَ قِسْ عَلَیْه الْاَمرَ نحوُ: صُنْ، صُوْنا، صُونوا، صُونِی، صُونٰا، صُنَّ، و بِالتّأکیدِ صُوْنَنَّ، صُونانِّ، صُونِنَّ، صُونانِّ، صُنّانِّ.

حکم مضارع مجزوم اجوف:

ادات جازم بر سر فعل مضارع اجوف وارد می‌شود در این صورت علاوه بر حذف نونها و ضمه‌های آخر، همانند مضارع مجزوم صحیح، عین‌الفعل آن زمانیکه ما بعدش ساکن باشد حذف میشود و هرگاه ما بعد عین‌الفعل متحرک باشد ثابت می‌ماند چنانچه میگوئی از مضارع مجزوم اجوف واوی بر وزن یَفْعُلُ:

لم یَصُنْ - لَمْ یَصُونا - لم یَصُونوا - لَمْ تَصُنْ - لم تَصُونا - لَمْ یَصُنَّ

لم تَصُنْ - لَمْ تَصُونٰا - لَمْ تَصُونُوا - لَمْ تَصُونِي - لَمْ تَصُونا - لم تَصُنَّ

لم اَصُنْ - لم نَصُنْ.

و همچنین است قیاس مضارع مجزوم اجوف یائی از وزن یَفْعِلُ:

لَمْ یَبِعْ - لَم یَبِیعٰا - لَمْ یَبِیعوا - لَمْ تَبِعْ - لم تَبِیعٰا - لَمْ یَبِعْنَ

لم تَبِعْ - لَمْ تَبِیعٰا - لم تَبِیعُوا - لم تَبِیعی - لَمْ تَبِیعٰا - لم تَبِعْنَ

لَمْ اَبِعْ - لَمْ نَبِعْ

و همچنین است قیاس مضارع مجزوم از اجوف واوی بر وزن یَفْعَلُ مانند:

لَمْ یَخَفْ - لَمْ یَخٰافٰا - لَمْ یَخٰافوا - لَمْ تَخَفْ - لم تَخٰافٰا - لم یَخَفْنَ

لم تَخَفْ - لَمْ تَخٰافٰا - لَمْ تَخٰافوا - لَمْ تَخٰافِي - لَمْ تَخٰافٰا - لَمْ تَخَفْنَ - لَمْ اَخَفْ - لَمْ نَخَفْ

و فعل امر حاضر اجوف از لحاظ حذف و اثبات عین الفعل همانند مضارع مجزوم اجوف است مانند:

صُنْ : محافظت کن تو یکمرد

صُونَا: محافظت کنید شما دو مرد

صُونُوا: محافظت کنید شما مردان

صُونِي : محافظت کن تو یک زن

صُونَا: محافظت کنید شما دو زن

صُنَّ: محافظت کنید شما زنان

وَبِعْ، بِيعَا، بِيعُوا، بِيعِي، بِيعَا، بِعْنَ
وخَفْ، خَافَا، خَافُوا، خَافِي، خَافَا، خَفْنَ
و با تأکید: بِيعَنَّ و خَافَنَّ.

و مثال فعل امر از مضارع «تَبِيعُ»
بِعْ - بِيعَا - بِيعُوا - بِيعِي - بِيعَا - بِعْنَ
و مثال فعل امر از مضارع «تَخَافُ»
خَفْ - خَافَا - خافوا - خَافِي - خَافَا - خَفْنَ
و مثال فعل امر اجوف با نون تأکید چنین است:
بِيعَنَّ - بِيعَانِّ - بِيعُنَّ - بِيعِنَّ - بِيعَانِّ - بِعْنَانِّ
و هم چنین است : فعل امر «خَفْ» با نون تأکید:
خَافَنَّ - خَافَانِّ - خَافُنَّ - خَافِنَّ - خَافَانِّ - خَفْنَانِّ

تصریف فعل اجوف واوی

صیغه		شماره	ماضی معلوم	ماضی مجهول	مضارع معلوم	مضارع مجهول
	مفرد	۱	قالَ - باعَ - خافَ	قیل - بیعَ - خیفَ	یَقُولُ - یَبیعُ - یَخافُ	یُقالُ - یُباعُ - یُخافُ
مذکر غایب	مثنی	۲	قالا - باعا - خافا	قیلا - بیعا - خیفا	یَقُولانِ - یَبیعانِ - یَخافانِ	یُقالانِ - یُباعانِ - یُخافانِ
	جمع	۳	قالُوا - باعُوا - خافُوا	قیلوا - بیعُوا - خیفُوا	یَقُولُونَ - یَبیعُونَ - یَخافُونَ	یُقالُونَ - یُباعُونَ - یُخافُونَ
	مفرد	۴	قالَتْ - باعَتْ-خافَتْ	قیلَتْ - بیعَتْ -خیفَتْ	تَقُولُ - تَبیعُ - تَخافُ	تُقالُ - تُباعُ - تُخافُ
مؤنث غایب	مثنی	۵	قالَتا - باعَتا - خافتا	قیلَتا - بیْعَتا - خیفَتا	تَقُولانِ - تَبیعانِ - تَخافانِ	تُقالانِ - تُباعانِ - تُخافانِ
	جمع	٦	قُلْنَ - بِعْنَ - خَفْنَ	قِلْنَ - بُعْنَ - خُفْنَ	یَقُلْنَ - یَبِعْنَ - یَخَفْنَ	یُقَلْنَ - یُبَعْنَ - یُخَفْنَ
	مفرد	۷	قُلْتَ - بِعْتَ - خِفْتَ	قِلْتَ - بُعْتَ - خُفْتَ	تَقُولُ - تَبیعُ - تَخافُ	تُقالُ - تُباعُ - تُخافُ
مذکر مخاطب	مثنی	۸	قُلْتُما - بِعْتُما - خِفْتُما	قِلْتُما - بُعْتُما - خُفْتُما	تَقولانِ - تَبیعانِ - تَخافانِ	تُقالانِ - تُباعانِ - تُخافانِ
	جمع	۹	قُلْتُمْ - بِعْتُمْ - خِفْتُمْ	قِلْتُمْ - بُعْتُمْ - خُفْتُمْ	تَقُولُونَ - تَبیعُونَ - تَخافونَ	تُقالُونَ - تُباعُونَ - تُخافُونَ
	مفرد	۱۰	قُلْتِ - بِعْتِ - خِفْتِ	قِلْتِ - بُعْتِ - خُفْتِ	تَقُولینَ - تَبیعینَ - تَخافینَ	تُقالینَ - تُباعینَ - تُخافینَ
مؤنّث مخاطب	مثنی	۱۱	قُلْتُما - بِعْتُما - خِفْتُما	قِلْتُما - بُعْتُما - خُفْتُما	تَقُولانِ - تَبیعانِ - تَخافانِ	تُقالانِ - تُباعانِ - تُخافانِ
	جمع	۱۲	قُلْتُنَّ - بِعْتُنَّ - خِفْتُنَّ	قِلْتُنَّ - بُعْتُنَّ - خُفْتُنَّ	تَقُلْنَ - تَبِعْنَ - تَخَفْنَ	تُقَلْنَ - تُبَعْنَ - تُخَفْنَ
متکلم	وحده	۱۳	قُلْتُ - بِعْتُ - خِفْتُ	قِلْتُ - بُعْتُ - خُفْتُ	اَقُولُ - اَبیعُ - اَخافُ	اُقالُ - اُباعُ - اُخافُ
	مع‌الغیر	۱۴	قُلْنا - بِعْنا - خِفْنا	قِلْنا - بُعْنا - خُفْنا	نَقُولُ - نَبیعُ - نَخافُ	نُقالُ - نُباعُ - نُخافُ

		شماره	فعل امر حاضر اجوف	اسم فاعل از ثلاثی مجرد اجوف	اسم مفعول از ثلاثی مجرد اجوف
	مفرد	۱	قُلْ - بِعْ - خَفْ	قائِلٌ - بائِعٌ - خائِفٌ	مَقُولٌ - مَبیعٌ - مَخُوفٌ
مذکر	مثنی	۲	قُولا - بیعا - خافا	قائلانِ - بائعانِ - خائِفانِ	مَقُولانِ - مَبیعانِ - مَخُوفانِ
	جمع	۳	قُولوا - بیعُوا - خافُوا	قائِلُونَ - بائِعونَ - خائِفونَ	مَقُولُونَ - مَبیعُونَ - مَخُوفُونَ
	مفرد	۴	قُولی - بیعی - خافِي	قائِلَةٌ - بائِعَةٌ - خائفةٌ	مَقُولَةٌ - مَبیعَةٌ - مَخُوفَةٌ
مؤنث	مثنی	۵	قُولا - بیعا - خافا	قائِلَتانِ - بائِعَتانِ - خائفَتانِ	مَقُولَتانِ - مَبیعَتانِ - مَخُوفَتانِ
	جمع	٦	قُلْنَ - بِعْنَ - خَفْنَ	قائلاتٌ - بائعاتٌ - خائفاتٌ	مَقُولاتٌ - مَبیعاتٌ - مَخُوفاتٌ

تصريف الثلاثى المزيد من الاجوف

وَ مَزِيدُ الثُّلاٰثِي لاٰيُعْتَلُّ مِنْهُ اِلاّٰ اَرْبَعَةَ اَبْنِيَةٍ و هى: اَجٰابَ، يُجِيبُ، اِجٰابَةً. و اِسْتَقٰامَ – يَسْتَقِيمُ – اِسْتِقٰامَةً – و اِنْقٰادَ، يَنْقٰادُ، اِنْقِيٰاداً و اِخْتٰارَ، يَخْتٰارُ، اِخْتِيٰاراً.

و اذا بَنَيْتَهٰا لِلْمَفْعُولِ قُلْتَ: اُجِيبَ، يُجٰابُ وَ اُسْتُقِيمَ، يُسْتَقٰامُ و اُنْقِيدَ، يُنْقٰادُ، و اُخْتِيرَ، يُخْتٰارُ.

والامرُ مِنْهٰا: اَجِبْ، اَجِيبٰا، اَجِيبُوا وَ اِسْتَقِمْ، اِسْتَقِيمٰا، اِسْتَقِيمُوا وَانْقَدْ، اِنْقٰادا، اِنْقٰادُوْا وَ اِخْتَرْ، اِخْتٰارا، اِخْتٰارُوْا.

وَ يَصِحُّ نحوُ: قَوَّلَ و قٰاوَلَ و تَقَوَّلَ و تَقٰاوَلَ و زَيَّنَ و تَزَيَّنَ و سٰايَرَ و تَسٰايَرَ و اِسْوَدَّ و اِسْوٰادَّ و اِبْيَضَّ و اِبْيٰاضَّ و كذا سٰائرُ تَصٰاريفها.

تصریف ثلاثی مزید فیه از اجوف:

در ابواب ثلاثی مزید فیه فقط در چهار باب اعلال صورت می‌گیرد و آن چهار باب عبارتند از:

۱ - باب افعال مانند:

اَجٰابَ [جواب داد] که در اصل «اَجْوَبَ» بوده فتحه واو را بما قبل دادند و سپس واو ما قبل مفتوح بالف قلب شد [قاعدهٔ ۸].

يُجِيبُ [جواب می‌دهد] اصل آن «يُجْوِبُ» است کسره بر واو ثقیل بود بما قبل داده شد و سپس واو ما قبل مکسور بیاء قلب شد [مطابق قاعدهٔ ۲ و ۷].

اِجٰابَةً [جواب دادن] در اصل «اِجْوَاباً» بوده حرکت واو که فتحه بود به جیم داده شد و سپس واو ما قبل مفتوح بالف قلب شد [قاعدهٔ ۸]، آنگاه بین دو الف التقاء ساکنین

روی داد یکی از دو الف را حذف نمودیم و بجای آن تاء در آخرش آوردیم.

۲ - باب استفعال مانند:

اِسْتَقٰامَ [پایداری نمود] در اصل «اِسْتَقْوَمَ» بود آنچه در «اَجٰابَ» عملی شد در اینجا هم اعمال می‌شود [قاعدهٔ ۸].

یَسْتَقیمُ [پایداری می‌نماید] اصل آن «یَسْتَقْوِم» است آنچه در «یُجیبُ» گفتیم در اینجا هم اعمال میشود.

اِسْتِقٰامَةَ [پایداری نمودن] در اصل «اِسْتِقْواماً» است آنچه در «اِجٰابَةً» گفتیم در اینجا هم جاری است.

۳ - باب اِنْفِعٰالْ مانند:

اِنْقٰادَ [اطاعت نمود] در اصل «اِنْقَوَدَ» بود، واو متحرک ما قبل مفتوح،به الف قلب شد [قاعدهٔ ۵].

یَنْقٰادُ [اطاعت میکند] در اصل «یَنْقَوِدَ» بود واو متحرک ماقبل مفتوح به الف قلب شد [قاعدهٔ ۵].

اِنْقِیٰاد [اطاعت کردن] در اصل «اِنْقِوَاد» بوده واو ماقبل مکسور تبدیل به یاء شد.

قاعدهٔ (۹): واو متحرک ماقبل مکسور در مصادر اگر در افعال آنها اعلال شده باشد در اینجا اعلال شده و واو تبدیل به یاء میگردد.

۴ - باب افتعال مانند:

اِخْتٰارَ [برگزید] در اصل «اِخْتَیَرَ» بوده حرف عله متحرک ماقبل مفتوح تبدیل به الف شد [قاعدهٔ ۵].

یَخْتٰارُ [برمی‌گزیند] در اصل «یَخْتَیِرُ» بود حرف عله متحرک ما قبل مفتوح تبدیل به الف شد [قاعدهٔ ۵].

اِخْتِیار [برگزیدن] در آن تغییری داده نشده است.

و هرگاه این چهار باب را برای مفعول بنا کنی یعنی ماضی و مضارع آنها را مجهول سازی میگوئی:

اُجیبَ: در اصل «اُجْوِبَ» بود کسره بر واو ثقیل بود بما قبل دادند و سپس واو ساکن ما قبل مکسور به یاء قلب شد [قاعدهٔ ۷-۲].

یُجابُ: در اصل «یُجْوَبُ» بود فتحه واو را به ما قبل دادیم و سپس قاعدهٔ واوِ ساکن در اصل متحرک ما قبل مفتوح بالف قلب شد [قاعدهٔ ۸].

اُسْتُقیمَ: در اصل «اُسْتُقْوِمَ» بوده عیناً مانند «اُجْوِبَ» قاعدهٔ (۷-۲) را در آن اجرا نمودیم.

یُسْتَقامُ: در اصل «یُسْتَقْوَمُ» بوده آنچه در «یُجْوَبُ» انجام دادیم در اینجا هم انجام میدهیم.

اُنْقیدَ: در اصل «اُنْقُوِدَ» بود کسره بر واو ثقیل بود بما قبل داده شد سپس واو ما قبل مکسور بیاء قلب شد [قاعدهٔ ۹].

یُنْقادُ: در اصل «یُنْقَوِدُ» بود واو متحرک ماقبل مفتوح به الف قلب گردید. [قاعدهٔ ۵].

اُخْتیرَ: در اصل «اُخْتُیِرَ» بود کسره بر یاء ثقیل بود بما قبل داده شد (پس از حذف حرکتِ ما قبل).

یُخْتارُ: در اصل «یُخْتَیَرُ» بود یاء ما قبل مفتوح بالف قلب شد [قاعدهٔ ۵].

* و امر حاضر این چهار بابی که در آنها اعلال میشود عبارتند از:

اَجِبْ: اصل آن «تُجِیْبُ» بود پس از حذف حرف مضارع و آوردن همزه مفتوحه بخاطر باب افعال بودنش و همچنین حذف ضمّه آخر، «اَجِیْبْ» شد بخاطر التقاء ساکنین میان یاء و باء، یاء را حذف کردیم شد «اَجِبْ».

اَجیبا - اَجیبوا: باثبات حرف علّه در هر دو زیرا گفتیم در اجوف اگر ما بعد حرف علّه ساکن باشد حذف میشود و اگر متحرک باشد ثابت میماند.

اِسْتَقِمْ: در اصل «تَسْتَقِيمُ» بوده پس از حذف حرف مضارع و سکون آخر و آوردن همزه وصل در اول بخاطر ابتدا بسکون «اِسْتَقِيْمْ» شد و بخاطر التقاء ساکنین میان قاف و یاء، یاء را حذف نمودیم «اِسْتَقِمْ» شد.

اِسْتَقِيمَا - اِسْتَقِيموا: باثبات حرف علّه در هر دو بخاطر آنچه در مورد «اَجِيبَا و اَجِيبوا» گفتیم.

اِنْقَدْ: در اصل «تَنْقَادُ» بود برای ساختن امر تاء را حذف کرده چون ما بعدش ساکن بود همزۀ مکسوره در اولش درآورده آخرش را ساکن نمودیم «اِنْقَادْ» شد برای رفع التقاء ساکنین بین الف و دال، الف را حذف کرده «اِنْقَدْ» شد.

اِنْقَادَا - اِنْقَادُوا: باثبات عین الفعل در هر دو زیرا ما بعد حرف علّه متحرک است.

اِخْتَرْ: در اصل «تَخْتَارُ» بوده پس از حذف حرف مضارع و سکون آخر و اضافه نمودن همزه در اول، «اِخْتَارْ» شد که برای رفع التقاء ساکنین بین الف و راء، الف را انداختیم «اِخْتَرْ» شد.

اِخْتَارَا - اِخْتَاروا: باثبات حرف علّه، زیرا ما بعد آن متحرک است.

و بجز این چهار باب، بابهای دیگر ثلاثی مزید اجوف اعلال نمی‌شوند بلکه تمام آنها صحیح هستند مانند:

۱ - قَوَّلَ [نسبت داد گفتاری را - باب تفعیل]

۲ - قَاوَلَ [گفت و شنود نمود - باب مفاعله]

۳ - تَقَوَّلَ [باو افترا زد - باب تَفَعُّلْ]

٤ - تَقَاوَلَ [گفت و شنود نمود - باب تفاعل]

۵ - زَيَّنَ [زینت داد - باب تفعیل یائی]

٦ - تَزَيَّنَ [آراسته شد - باب تفعُّلْ یائی]

۷ - سَايَرَ [در رفتن برابری کرد - باب مفاعله یائی]

۸ - اِسْوَدَّ [سیاه شد - باب افعلال واوی]

۹ - اِسْوادَّ [بشدت سیاه شد - باب افعیلال واوی]

۱۰ - اِبْيَضَّ [سفید شد - باب افعلال یائی]

۱۱ - اِبْیاضَّ [بشدّت سفید شد - باب افعیلال یائی]

و همچنین سایر مشتقات این افعال مذکور اعلال نمی‌شوند.

بناء اسمَی الفاعل و المفعول من الأجوف

وَ اِسْمُ الفاعِلِ مِنَ الثُّلاثِيّ المُجَرَّدِ يُعْتَلُّ بِالْهَمْزَةِ كَصائِنٍ وَ بائِعٍ وَ مِنَ المَزيدِ فيهِ يُعْتَلُّ بِما اُعْتُلَّ بِهِ المُضارِعُ كمجُيبٍ وَ مُسْتَقيمٍ و مُنْقادٍ و مُخْتارٍ.

و اسم المفعول مِنَ الثُّلاثِيّ المُجَرَّدِ يُعْتَلُّ بِالنَّقْلِ وَالْحَذْفِ كَمَصُوْنٍ وَ مَبيعٍ. وَالمَحْذُوفُ واوُ مَفْعُولٍ عِنْد سيبَوَيْهِ وَ عَيْنُ الْفِعْلِ عِنْدَ اَبِی الحَسَنِ الاَخْفَشِ. وَ بَنُو تَميمٍ يُثْبِتُونَ الياءَ، فَيَقُولُونَ مَبْيُوعٌ. وَ مِنَ المزيدِ فيهِ يُعْتَلُّ بِالنَّقْلِ وَالْقَلْبِ اِنِ اعْتُلَّ فِعْلُه كمُجابٍ و مُسْتَقامٍ و مُنْقادٍ و مُخْتارٍ.

ساختن اسم فاعل و اسم مفعول از اجوف:

اسم فاعل از اجوف ثلاثی مجرّد اعلالش قلب بهمزه است یعنی واو و یاء به همزه قلب میشوند مانند: صائِن و بائِع که در اصل «صاوِن و بایِع» بوده‌اند که واو و یاء به همزه قلب می‌شوند.

قاعدهٔ (۱۰): واو و یاء واقع بعد از الف زائد به همزه تبدیل میشوند بخاطر تخفیف.

اسم فاعل از اجوف ثلاثی مزید اعلالش بهمان اعلالی است که در مضارعش صورت میگیرد مانند:

مُجیبٌ: اعلال آن مانند اعلال «یُجیبُ» است بدینصورت که در اصل «مُجْوِبٌ» بوده و قواعد ۷ و ۲ بر آن جاری شد.

مستقیمٌ: اعلال آن مانند اعلال «یَسْتَقِیمُ» است بدینصورت که در اصل «مُسْتَقْوِمٌ» بوده و قواعد ۷ و ۲ بر آن جاری شد.

مُنْقَادٌ: اعلال آن مانند اعلال «یَنْقَادُ» است بدینصورت که در اصل «مُنْقَوِدٌ» بوده و قاعدهٔ ۵ بر آن جاری شد.

مُخْتَارٌ: اعلال آن مانند اعلال «یَخْتَارُ» است بدینصورت که در اصل «مُخْتَیَرٌ» بوده و قاعده ۵ بر آن جاری شد.

* اسم مفعول از اجوف:

اسم مفعول از ثلاثی مجرّد اعلالش بواسطهٔ نقل و حذف است مانند: «مَصُون» و «مَبِیع».

«مَصُون» در اصل «مَصْوُوْن» بود بر وزن مفعول بنا بقاعده ۷ ضمّه واو بما قبلش داده شد و التقاء ساکنین میان دو واو روی داد یکی از دو واو را حذف نمودیم «مَصُوْنْ» شد.

نزد سیبویه واو دوم که واو مفعول است حذف شده و نزد ابی‌الحسن اخفش واو اَوّل که همان عین‌الفعل است حذف شده است.

مَبِیعٌ: در اصل «مَبْیُوعٌ» بوده بنابقاعده ۷ ضمّهٔ یاء را بماقبلش دادیم و میان یاء و واو التقاء ساکنین روی داد واو مفعول را حذف نمودیم «مَبیعْ» شد و سپس ماقبل یاء را مکسور نمودیم تا مجبور نشویم بنابقاعدهٔ ۳ یاء ساکن ما قبلْ مضموم را به واو تبدیل کنیم و اجوف یائی با اجوف واوی التباس پیدا کند. قبیلهٔ بنی‌تمیم در «مَبْیُوع» یاء را ثابت آورده و آن را حذف نمی‌کنند.

اسم مفعول از ثلاثی مزید فیه اجوف اعلالش بواسطهٔ نقل و قلب است مشروط باینکه فعلش اعلال شده باشد مانند:

«مُجاب» که در اصل «مُجْوَبٌ» بوده [بنابقاعده ۸] فتحهٔ واو را بما قبل داده و سپس واو ما قبل مفتوح را به الف قلب نمودیم «مُجابٌ» شد.

«مُسْتَقٰامٌ» در اصل «مُسْتَقْوَمٌ» بوده [بنابقاعدهٔ ۸] فتحه واو را بما قبل داده واو ما قبل مفتوح را به الف قلب نمودیم.

«مُنْقٰادٌ» در اصل «مُنْقَوَدٌ» بوده [بنابقاعده ۵] واو متحرک ما قبل مفتوح را بالف قلب نمودیم.

«مختارٌ» اصل آن «مُخْتَيَرٌ» است [بنابه قاعده ۵] یاء متحرک ما قبل مفتوح را بالف قلب نمودیم.

تبصره: در «مُنْقٰادٌ» و «مُخْتٰارٌ» اسم فاعل و اسم مفعول در لفظ مساوی و مشترک است فرق آنها در تقدیر است. بدین صورت که ما قبل آخر اسم فاعل آنها مکسور است و ما قبل آخر اسم مفعول مفتوح و در این‌دو مورد الف، مانع قبول حرکت است.

صرف باب افعال اجوف - اَجٰابَ از «جَوَبَ»

صیغه		ماضی معلوم	ماضی مجهول	مضارع معلوم	مضارع مجهول	فعل امر	اسم فاعل	اسم مفعول
مذکرغائب	مفرد	اَجٰابَ	اُجِيبَ	يُجِيبُ	يُجٰابُ		مُجِيبٌ	مُجٰابٌ
	مثنی	اَجٰابٰا	اُجِيبٰا	يُجِيبٰانِ	يُجٰابٰانِ		مُجِيبٰانِ	مُجٰابٰانِ
	جمع	اَجٰابوا	اُجِيبُوا	يُجِيبُونَ	يُجٰابُونَ		مُجِيبُونَ	مُجٰابونَ
مؤنث غایب	مفرد	اَجٰابَتْ	اُجِيبَتْ	تُجِيبُ	تُجٰابُ		مُجِيبَةٌ	مُجٰابَةٌ
	مثنی	اَجٰابَتٰا	اُجِيبَتٰا	تُجِيبٰانِ	تُجٰابٰانِ		مُجِيبَتٰانِ	مُجٰابَتٰانِ
	جمع	اَجَبْنَ	اُجِبْنَ	يُجِبْنَ	يُجَبْنَ		مُجِيبٰاتٌ	مُجٰابٰاتٌ
مذکر مخاطب	مفرد	اَجَبْتَ	اُجِبْتَ	تُجِيبُ	تُجٰابُ	اَجِبْ		
	مثنی	اَجَبْتُمٰا	اُجِبْتُمٰا	تُجِيبٰانِ	تُجٰابٰانِ	اَجِيبٰا		
	جمع	اَجَبْتُمْ	اُجِبْتُمْ	تُجِيبُونَ	تُجٰابُونَ	اَجِيبوا		
مؤنّث مخاطب	مفرد	اَجَبْتِ	اُجِبْتِ	تُجِيبِينَ	تُجٰابِينَ	اَجِيبِی		
	مثنی	اَجَبْتُمٰا	اُجِبْتُمٰا	تُجِيبٰانِ	تُجٰابٰانِ	اَجِيبٰا		
	جمع	اَجَبْتُنَّ	اُجِبْتُنَّ	تُجِبْنَ	تُجَبْنَ	اَجِبْنَ		
متکلم	وحده	اَجَبْتُ	اُجِبْتُ	اُجِيبُ	اُجٰابُ			
	مع الغیر	اَجَبْنٰا	اُجِبْنٰا	نُجِيبُ	نُجٰابُ			

صرف باب استفعال اجوف - اِسْتَقْامَ از «قَوَمَ»

صیغه		ماضی معلوم	ماضی مجهول	مضارع معلوم	مضارع مجهول	فعل امر	اسم فاعل	اسم مفعول
	مفرد	اِسْتَقَامَ	اُسْتُقِيمَ	يَسْتَقِيمُ	يُسْتَقَامُ		مُسْتَقِيمٌ	مُسْتَقَامٌ
مذکرغائب	مثنی	اِسْتَقَامَا	اُسْتُقِيمَا	يَسْتَقِيمَانِ	يُسْتَقَامَانِ		مُسْتَقِيمَانِ	مُسْتَقَامَانِ
	جمع	اِسْتَقَامُوا	اُسْتُقِيمُوا	يَسْتَقِيمُونَ	يُسْتَقَامُونَ		مُسْتَقِيمُونَ	مُسْتَقَامُونَ
	مفرد	اِسْتَقَامَتْ	اُسْتُقِيمَتْ	تَسْتَقِيمُ	تُسْتَقَامُ		مُسْتَقِيمَةٌ	مُسْتَقَامَةٌ
مؤنث‌غایب	مثنی	اِسْتَقَامَتَا	اُسْتُقِيمَتَا	تَسْتَقِيمَانِ	تُسْتَقَامَانِ		مُسْتَقِيمَتَانِ	مُسْتَقَامَتَانِ
	جمع	اِسْتَقَمْنَ	اُسْتُقِمْنَ	يَسْتَقِمْنَ	يُسْتَقَمْنَ		مُسْتَقِيمَاتٌ	مُسْتَقَامَاتٌ
	مفرد	اِسْتَقَمْتَ	اُسْتُقِمْتَ	تَسْتَقِيمُ	تُسْتَقَامُ	اِسْتَقِمْ		
مذکرمخاطب	مثنی	اِسْتَقَمْتُمَا	اُسْتُقِمْتُمَا	تَسْتَقِيمَانِ	تُسْتَقَامَانِ	اِسْتَقِيمَا		
	جمع	اِسْتَقَمْتُمْ	اُسْتُقِمْتُمْ	تَسْتَقِيمونَ	تُسْتَقَامُونَ	اِسْتَقِيمُوا		
	مفرد	اِسْتَقَمْتِ	اُسْتُقِمْتِ	تَسْتَقِيمِينَ	تُسْتَقَامِينَ	اِسْتَقِيمی		
مؤنّث‌مخاطب	مثنی	اِسْتَقَمْتُمَا	اُسْتُقِمْتُمَا	تَسْتَقِيمَانَ	تُسْتَقَامَانِ	اِسْتَقِيمَا		
	جمع	اِسْتَقَمْتُنَّ	اُسْتُقِمْتُنَّ	تَسْتَقِمْنَ	تُسْتَقَمْنَ	اِسْتَقِمْنَ		
متکلم	وحده	اِسْتَقَمْتُ	اُسْتُقِمْتُ	اَسْتَقِيمُ	اُسْتَقَامُ			
	مع‌الغیر	اِسْتَقَمْنَا	اُسْتُقِمْنَا	نَسْتَقِيمُ	نُسْتَقَامُ			

صرف باب انفعال اجوف - اِنْقادَ از «قَوَدَ»

صیغه		ماضی معلوم	ماضی مجهول	مضارع معلوم	مضارع مجهول	فعل امر	اسم فاعل	اسم مفعول
	مفرد	اِنْقادَ	اُنْقِیدَ	یَنْقادُ	یُنْقادُ		مُنْقادٌ	مُنْقادٌ
مذکر غائب	مثنی	اِنْقادا	اُنْقِیدا	یَنْقادانِ	یُنْقادانِ		مُنْقادانِ	مُنْقادانِ
	جمع	اِنْقادوا	اُنْقِیدو	یَنْقادونَ	یُنْقادُونَ		مُنْقادُونَ	مُنْقادُونَ
	مفرد	اِنْقادَتْ	اُنْقِیدَتْ	تَنْقادُ	تُنْقادُ		مُنْقادةٌ	مُنْقادَةٌ
مؤنث غایب	مثنی	اِنْقادَتا	اُنْقِیدَتا	تَنْقادانِ	تُنْقادانِ		مُنْقادتانِ	مُنْقادَتانِ
	جمع	اِنْقَدْنَ	اُنْقِدْنَ	یَنْقَدْنَ	یُنْقَدْنَ		مُنْقاداتٌ	مُنْقاداتٌ
	مفرد	اِنْقَدْتَ	اُنْقِدْتَ	تَنْقادُ	تُنْقادُ	اِنْقَدْ		
مذکر مخاطب	مثنی	اِنْقَدْتُما	اُنْقِدْتُما	تَنْقادانِ	تُنْقادانِ	اِنْقادا		
	جمع	اِنْقَدْتُمْ	اُنْقِدْتُمْ	تَنْقادُونَ	تُنْقادُونَ	اِنْقادوا		
	مفرد	اِنْقَدْتِ	اُنْقِدْتِ	تَنْقادینَ	تُنْقادینَ	اِنْقادی		
مؤنّث مخاطب	مثنی	اِنْقَدْتُما	اُنْقِدْتُما	تَنْقاذانِ	تُنْقادان	اِنْقادا		
	جمع	اِنْقَدْتُنَّ	اُنْقِدْتُنَّ	تَنْقَدْنَ	تُنْقَدْنَ	اِنْقَدْنَ		
متکلم	وحده	اِنْقَدْتُ	اُنْقِدْتُ	اَنْقادُ	اُنْقادُ			
	مع الغیر	اِنْقَدْنا	اُنْقِدْنا	نَنْقادُ	نُنْقادُ			

صرف باب افتعال اجوف - اِخْتارَ از «خَيَرَ»

صیغه		ماضی معلوم	ماضی مجهول	مضارع معلوم	مضارع مجهول	فعل امر	اسم فاعل	اسم مفعول
	مفرد	اِخْتارَ	اُخْتيرَ	يَخْتارُ	يُخْتارُ		مُخْتارٌ	مُخْتارٌ
مذکرغائب	مثنی	اِخْتارا	اُختيرا	يَخْتارانِ	يُخْتارانِ		مُخْتارانِ	مُخْتارانِ
	جمع	اِخْتاروا	اُخْتيروا	يَخْتارُوْنَ	يُخْتارونَ		مُخْتارُوْنَ	مُخْتارُوْنَ
	مفرد	اِخْتارَتْ	اُخْتيرَتْ	تَخْتارُ	تُخْتارُ		مُخْتارَةٌ	مُخْتارةٌ
مؤنث‌غایب	مثنی	اِخْتارَتا	اُخْتيرَتا	تَخْتارانِ	تُخْتارانِ		مُخْتارَتانِ	مُخْتارَتانِ
	جمع	اِخْتَرْنَ	اُخْتِرْنَ	يَخْتَرْنَ	يُخْتَرْنَ		مُخْتاراتٌ	مُخْتاراتٌ
	مفرد	اِخْتَرْتَ	اُخْتِرْتَ	تَخْتارُ	تُخْتارُ	اِخْتَرْ		
مذکرمخاطب	مثنی	اِخْتَرْتُما	اُخْتِرْتُما	تَخْتارانِ	تُخْتارانِ	اِخْتارا		
	جمع	اِخْتَرْتُمْ	اُخْتِرْتُمْ	تَخْتارُونَ	تُخْتارُوْنَ	اِخْتاروا		
	مفرد	اِخْتَرْتِ	اُخْتِرْتِ	تَخْتارِينَ	تُخْتارِينَ	اِخْتاري		
مؤنّث‌مخاطب	مثنی	اِخْتَرْتُما	اُخْتِرْتُما	تَخْتارانِ	تُخْتاران	اِخْتارا		
	جمع	اِخْتَرْتُنَّ	اُخْتِرْتُنَّ	تَخْتَرْنَ	تُخْتَرْنَ	اِخْتَرْنَ		
متکلم	وحده	اِخْتَرْتُ	اُخْتِرْتُ	اَخْتارُ	اُخْتارُ			
	مع‌الغیر	اِخْتَرْنا	اُخْتِرْنا	نَخْتارُ	نُخْتارُ			

تمارین مربوط به «اجوف»

١ – اَجْوَف را تعریف کنید؟

٢ – در چه موقع واو و یاء در اجوف تبدیل به الف میشوند؟

٣ – در چه موقع واو و یاء در اجوف حذف میشوند؟

٤ – وجه اعلال افعال زیر را بنویسید؟ [یعنی اصل آنها چه بوده؟ و چگونه باین حالت در آمده‌اند؟]

[قِیلَ – عِیدَ – یُقَالُ – یُعَادُ – یَهَابُ – خِفْتَ – عُدْتَ – یَطُولُ – یَسِیرُ – قُلْ – خَفْ – عُدْ]

٥ – ادات جازم چه تأثیری در مضارع اجوف دارند؟ با مثال بیان کنید.

٦ – در چه موقع عین الفعل در اجوف مجزوم ثابت میماند؟ با مثال بیان کنید.

٧ – در چند باب ثلاثی مزید فیه اجوف اعلال جاری میشود؟ هر کدام را با یک مثال نام ببرید.

٨ – در کدام بابهای ثلاثی مزید فیه اجوف، اعلال جاری نمیشود؟ نام ببرید.

٩ – هر کدام از افعال زیر را به ابواب داده شده برده و ماضی و مضارع و مصدر و امر حاضر آن را بنویسید.

الف : قَامَ به باب : افعال

ب : سَارَ به باب : تَفَاعُلْ

ج : خَیَرَ به باب : افتعال

د : شَوَرَ به باب : استفعال

١٠ – وجه اعلال کلمات زیر را بنویسید:

[اِقامة – یُفیضُ – اِنْساقَ – یَخْتالُ – مُخْتالٌ – مُقیم – مُعینٌ – مُعٰانٌ]

۱۱ – از افعال مجرّد زیر اسم فاعل و اسم مفعول بسازید:

[عاد – قال – قٰادَ – صٰادَ – خٰالَ – دٰارَ – دٰان – زٰادَ – بٰاعَ – خٰافَ]

۱۲ – اسم از افعال مزید زیر فاعل و اسم مفعول بسازید:

[اَعٰادَ – اِخْتٰارَ – اِنْقٰادَ – تَصَوَّر – تَطٰاوَلَ – عٰاوَدَ – اِسْتَخٰارَ – اَطٰالَ – اَفٰادَ – اَعٰال]

۱۳ – از افعال زیر بترتیب فعل امر مفرد مذکر و مفرد مونث مخاطب بسازید:

[قال – بٰاعَ – خاف – اِسْتَشٰارَ – اَجٰابَ – اِخْتٰارَ – اَفٰادَ – سٰایَرَ]

۱٤ – کلماتی که در زیر آمده همه از آیات قرآنی هستند، ریشه و مراحل ساخته شدن آنها را طبق قواعد صرفی بنویسید:

[یُطیقُون – یُطٰافَ – اَطٰاعَ – اَطَعْتُمْ – اِسْتَطَعْتُمْ – شِئْتُمْ – اَشٰاءُ – سیروا – اِسْتَوَیٰ – سیقَ – زِدْ – اِزْدٰادُوا – اِرْتٰابَتْ – دُمْتُمْ – جِئْتَ]

الثالث – المعتل اللاّم:

و يُقالُ له النّاقِصُ و ذوالْاَرْبَعَةِ، لِكَوْنِ ماضيهِ عَلىٰ اَرْبَعَةِ اَحْرُفٍ اِذٰا اَخْبَرْتَ عَنْ نَفْسِكَ نحوُ: غَزَوْتُ و رَمَيْتُ. فالمجرَّدُ تُقْلَبُ فيهِ الْواوُ وَالْياءُ اَلِفاً اذا تَحرّكَتا وَانْفَتَحَ ما قَبْلَهُما كَغَزىٰ و رَمىٰ و عَصاً و رَحىً. و كَذٰلِكَ الفعلُ الزّائِدُ عَلىٰ الثّلاثَةِ كَاَعْطى وَاْشتَرىٰ وَاسْتَقْصى. و كَذٰلِكَ اِسْمُ المَفْعُولِ كالمُعْطىٰ وَالْمُشْتَرىٰ وَالْمُسْتَقْصىٰ. وَكَذٰلِكَ اِذٰا لَمْ يُسَمَّ فاعِلُهُ مِنَ الْمُضارِعِ كقولِكَ:

يُعْطىٰ و يُغْزىٰ و يُرْمىٰ.

«نوع سوم»

معتل اللام:

معتل اللاّم کلمه‌ای است که لام الفعلش حرف علّه باشد و بآن ناقص و ذوالاربعة نیز میگویند. زیرا وقتی در زمان ماضی از خودت خبر دهی [یعنی بصورت متکلم‌وحده] مشتمل بر چهار حرف میباشد مانند: «غَزَوْتُ» و «رَمَيْتُ». اگر حروف علّه واو باشد به آن ناقص واوی گویند مانند: دَعَوَ، رَضِوَ. و اگر یاء باشد بآن ناقص یائی گویند مانند: رَمَیَ، کَفَیَ.

قاعده (۱۱) حرف علّه (واو) اگر در آخر کلمه واقع شود و ماقبلش هم مکسور

باشد تبدیل به [یاء] میشود مانند:

رَضِوَ ← رَضِيَ. يَرْضِوُ ← يَرْضِيُ. دُعِوَ ← دُعِيَ

قاعده (۱۲) ضمهٔ واو مضموم ما قبل مضموم و نیز ضمّهٔ یاء مضموم ما قبل مکسور، حذف میشود مانند: يَدْعُوُ ← يَدْعُو. يَرْمِيُ ← يَرْمِيْ. يَشْتَشْفِيُ ← يَشْتشفِي.

اسم و نیز فعل ماضی معتل اللام از ثلاثی مجرد،واو و یاء آنها به الف قلب میشود بشرط اینکه حرف علّه متحرک بوده و ما قبلشان مفتوح باشد مانند: غَزَا [جنگید] اصل آن «غَزَوَ» است واو متحرک ما قبل مفتوح قلب به الف شد. و «رَمیٰ» [تیر انداخت] اصل آن «رَمَیَ» است یاء متحرک ما قبل مفتوح قلب به الف می‌شود.

عصاً: مثال اسم ناقص واوی است که در اصل «عَصَوٌ» بوده، واو ما قبل مفتوح را به الف قلب نمودیم سپس بین الف و تنوین التقاء ساکنین روی داد، الف را حذف نمودیم و تنوین تابع حرکت ما قبل شده پس بصورت تنوین نصب نوشته شد.

رحیً: مثال اسم ناقص یائی است که در اصل «رَحَيٌ» بوده یاء را با همان قاعده عَصَوٌ تبدیل بالف نمودیم و در التقاء ساکنین الف حذف شد. و همچنین فعلی که از سه حرف زائد باشد در آن نیز واو و یاء به الف تبدیل می‌شود مانند:

اَعْطیٰ: اصل آن «اَعْطَوَ» بود و واو واقع در مرتبهٔ رابع ما قبل مفتوح به یاء تبدیل شد «اَعْطَیَ» گردید.

قاعدهٔ (۱۳):واواگر در مرتبه چهارم و یا بعد از آن قرار گیرد و ماقبل آن مضموم نباشد آن واو تبدیل به یاء میشود] و سپس در اَعْطَیَ با قاعدهٔ ۵ حروف عله متحرک ما قبل مفتوح به الف قلب شد «اَعطیٰ» گشت. و اِشْتَریٰ هم بر این قیاس است.

اِشْتَقْطی : در اصل «اِشْتَقْصَوَ» بود. واو ابتدا بنابه قاعده ۱۳ تبدیل به یاء شد و سپس یاء بنابقاعده ۵ تبدیل بالف شد و همچنین در اسم مفعول این بابها نیز واو و یاء به الف تبدیل میشوند مانند:

مُعْطی [بخشیده شده] در اصل مُعْطَوٌ بوده ابتدا واو به یاء تبدیل شد [قاعدهٔ ۱۳] و سپس یاء متحرک ما قبل مفتوح بالف تبدیل شد «مُعْطی» شد [قاعده ۵].

مُشْتَریٰ [خریده شده] در اصل «مُشْتَرَیٌ» بوده یاء متحرک ما قبل مفتوح تبدیل به الف میشود.

مُسْتَقْصیٰ [نهایتش خواسته شده] در اصل «مُسْتَقْصَوٌ» بوده اعلال «اِسْتَقْصٰی» در اینجا جاری شد.

و همچنین است وقتیکه نامی از فاعل فعل مضارع برده نشود یعنی مجهول باشد مانند اینکه میگوئی:

یُعْطٰی و یُغْزَیٰ و یُرْمیٰ که در هر سه بعلت حرف علّه متحرک ما قبل مفتوح تبدیل به الف میشوند.

وَ اَمّا الْماضي فَتَحْذِفُ اللاّمَ مِنْهُ فی مثال «فَعَلُوا» مُطْلَقا و فِي مِثالِ «فَعَلَتْ» و «فَعَلَتا» اذا انْفَتح ما قبلهُما و تَثْبُتُ فی غیرها فَتَقُولُ:

غزا، غَزَوا، غَزَوْا، غَزَتْ، غَزَتا، غَزَوْنَ الی آخره. و رَمیٰ، رَمَیا، رَمَوْا، اِلیٰ آخره و رَضِيَ، رَضِیا، رَضُوا الی آخره وَ کَذٰلِک سَرُوَ، سَرُوا، سَرُوْا الی آخره.

وَ اِنَّما فُتِحَتْ ما قَبْل واوِ الضَّمیرِ فی غَزَوا و رَمَوْا و ضُمَّتْ فی رَضُوْا و سَرُوْا، لِاَنَّ واوَ الضَّميرِ اذا اتَّصَلَتْ بِالْفِعْلِ النّاقِصِ بَعْدَ حَذْفِ اللاّم، فَاِنْ اِنْفَتَحَ ما قَبْلَها اُبْقِيَ عَلَی الفَتْحَةِ وِ اِنْ انْضَمَّ اَوْ اِنْکَسَرَ ضُمَّ.

وَ اَصْلُ رَضُوا، رَضِیُوا، فَنُقِلَتْ ضَمَّةُ الیاءِ اِلَی الضّادِ و حُذِفَتْ الْیاءُ لِاِلْتِقاءِ السّاکِنَین.

و اما معتل اللاّمی که ماضی باشد در این صیغه‌ها لام الفعل آنها حذف میشود:

۱–در مثال «فَعَلُوْا» یعنی در صیغهٔ جمع مذکر غائب مطلقا یعنی خواه حرف قبل از لام الفعل مفتوح باشد و یا مفتوح نباشد مانند: «غَزَوْا» و «رَمَوْا» و «رَضُوْا» و «سَرُوْا» که در اصل: غَزَوُوا – رَمَيُوْا – رَضِيُوْا – سَرُوُوْا بوده‌اند.

۲ – در مثال برای فَعَلَتْ یعنی مفرد مؤنّث غائب مانند: «غَزَتْ» و «رَمَتْ» که در اصل «غَزَوَتْ و رَمَيَتْ» بوده‌اند حرف علّه متحرک ما قبل مفتوح تبدیل به الف شد و بخاطر التقاء ساکنین الف هم حذف گردید.

۳ – در مثال برای فَعَلَتَا یعنی تثنیه مؤنّث غائب مانند «غَزَتَا» و «رَمَتَا» که در اصل «غَزَوَتا» و «رَمَيَتَا» بوده‌اند. البته زمانی لام الفعل این سه مورد حذف میشود که ما قبل لام الفعل مفتوح باشد و در غیر این موارد مذکور لام الفعل ثابت است. صرف ۱۴ صیغهٔ ماضی ثلاثی مجرد ناقص عبارت است از:

غَزَا: جنگید یک مرد غایب. اصل آن «غَزَوَ» بوده، حرف علّه متحرک ما قبل مفتوح به الف تبدیل شد.

غَزَوَا: جنگیدند دو مرد غائب: به اثبات لام الفعل.

غَزَوْا : جنگیدند مردان غائب : بحذف لام الفعل اصل آن «غَزَوُوْا» بوده واو به الف قلب شد و بخاطر التقاء ساکنین حذف شد.

غَزَتْ: جنگید یک زن غائب: بحذف لام الفعل اصل آن «غَزَوَتْ» بوده بقاعده ۵ واو تبدیل بالف شد و بخاطر التقاء ساکنین حذف شد.

غَزَتَا: جنگیدند دو زن غائب: بحذف لام الفعل اصل آن «غَزَوَتَا» بوده همانند بالا در آن اعلال صورت گرفت.

غَزَوْنَ: جنگیدند زنان غائب: باثبات لام الفعل

غَزَوْتَ : جنگیدی تو یک مرد مخاطب

غَزَوْتُمَا: جنگیدید شما دو مرد مخاطب

غَزَوْتُمْ: جنگیدید شما مردان مخاطب

غَزَوْتِ: جنگیدی تو یک زن مخاطب

غَزَوتما: جنگیدید شما دو زن مخاطب

غَزَوْتُنَّ: جنگیدید شما زنان مخاطب

غَزَوْتُ: جنگیدم من

غَزَونا: جنگیدیم ما

و نیز:

رَمیٰ: / تیر انداخت یک مرد غائب / اصل آن «رَمَیَ» بوده یاء متحرک ما قبل مفتوح بالف تبدیل شد.

رَمَیا: تیرانداختند دو مرد غائب

رَمَوا: تیر انداختند مردان غائب: اصل آن «رَمَیُوا» بوده یاء متحرک ما قبل مفتوح بالف قلب شد و الف بخاطر التقاء ساکنین حذف شد.

رَمَتْ: تیر انداخت یک زن غائب: اصل آن «رَمَیَتْ» بوده یاء متحرک ما قبل مفتوح بالف قلب شد و الف بخاطر التقاء ساکنین حذف شد.

رَمَتٰا: تیر انداختند دو زن غائب: اصل آن «رَمَیَتٰا» بوده یاء متحرک ما قبل مفتوح بالف قلب شد و الف بخاطر التقاء ساکنین حذف شد.

رَمَیْنَ: تیر انداختند زنان غائب، باثبات لام الفعل، و بقیه صیغه‌ها تا آخر لام الفعل ثابت است.

و نیز مانند:

رَضِیَ: اصل آن «رَضِوَ» بوده واو متطرف ما قبل مکسور تبدیل به یاء شد.

رَضِیا: هیچ تغییری در آن نیامده است.

رَضُوْا: اصل آن «رَضِیُوا» بوده ضمّه یاء را بما قبلش دادیم و یاء بخاطر التقاء ساکنین حذف شد. و نیز مانند: سَرُوَ: سَرُوْا:

سَرُوْا: اصل آن «سَرُوُوْا» بوده ضمّه واو را حذف نمودیم و بخاطر التقاء ساکنین واو حذف شد.

فائدةٌ:

چنانچه ملاحظه شد ما قبل واو جمع در «غَزَوْا» و «رَمَوْا» مفتوح است ولی در «رَضُوْا» و «سَرُوْا» مضموم میباشد علّتش این است که واو ضمیر وقتی بفعل ناقص متّصل شد و این اتّصال بعد از حذف لام الفعل باشد در صورتیکه ما قبل آن (یعنی ما قبل واو ضمیر) قبلاً مفتوح بوده بر همان حالت فتحه‌اش باقی مانده و اگر مضموم و یا مکسور باشد در هر دو صورت بآن ضمّه میدهند.

بنابراین میگوئیم: اصل «رَضُوا» «رَضِيُوا» بوده ضمه بر سر یاء ثقیل بود آن را بما قبلش یعنی ضاد منتقل نمودیم و یاء بخاطر التقاء ساکنین حذف شد.

> وَ كَذٰلِكَ تُحْذَفُ اللّامُ إِذا اِتَّصَلَ بالماضي تاءُ التّأنيث السّاكِنَةِ وانفَتَح ما قبلها فتقولُ: رَمَتْ، رَمَتٰا، و غَزَتْ، غَزَتٰا، وَتَثْبُتُ في غيرِها فَإِنَّكَ تَقُولُ: رَضِيَتْ، رَضِيَتٰا، وَ سَرُوَتْ، سَرُوَتا.

هرگاه به فعل ماضی ثلاثی مجرّد ناقص، تاء تأنیث ساکن وصل شود لام‌الفعل حذف میشود بشرطی که ما قبل لام‌الفعل مفتوح باشد مانند: «رَمَتْ» که در اصل «رَمَيَتْ» بوده و «رَمَتٰا» که در اصل «رَمَيَتٰا» بوده و یا مثل: غَزَتْ و غَزَتٰا که در اصل غَزَوَتْ و غَزَوَتا بوده، و در غیر این صورت لام الفعل ثابت میماند مانند: رَضِيَتْ، رَضِيَتٰا و سَرُوَتْ، سَرُوَتا.

		صرف فَعَلَ ناقص واوی	صرف فَعَلَ ناقص یائی	صرف فَعِلَ ناقص واوی	صرف فَعُلَ ناقص واوی
	مفرد	غَزَا	رَمیٰ	رَضِیَ	سَرُوَ
مذکرغائب	مثنی	غَزَوا	رَمَیا	رَضِیا	سَرُوَا
	جمع	غَزَوْا	رَمَوْا	رَضُوا	سَرُوْا
	مفرد	غَزَتْ	رَمَتْ	رَضِیَتْ	سَرُوَتْ
مؤنّث غایب	مثنی	غَزَتا	رَمَتا	رَضِیَتا	سَرُوَتا
	جمع	غَزَوْنَ	رَمَیْنَ	رَضِینَ	سَرُوْنَ
	مفرد	غَزَوْتَ	رَمَیْتَ	رَضِیتَ	سَرُوْتَ
مذکرمخاطب	مثنی	غَزَوْتُمَا	رَمَیْتُمَا	رَضِیتُمَا	سَرُوْتُمَا
	جمع	غَزَوْتُمْ	رَمَیتُمْ	رَضِیتُمْ	سَرُوْتُمْ
	مفرد	غَزَوْتِ	رَمَیْتِ	رَضِیتِ	سَرُوْتِ
مؤنّث مخاطب	مثنی	غَزَوْتُمَا	رَمَیْتُمَا	رَضِیتُمَا	سَرُوْتُمَا
	جمع	غَزَوْتُنَّ	رَمَیْتُنَّ	رَضِیتُنَّ	سَرُوْتُنَّ
متکلم	وحده	غَزَوْتُ	رَمَیْتُ	رَضِیتُ	سَرُوْتُ
	مع الغیر	غَزَوْنا	رَمَیْنا	رَضِینا	سَرُوْنا

المضارع المعتّل اللام

و اَمَّا المُضارِعُ، فَتُسْكَنُ الْواوُ وَالْیاءُ وَالْاَلِفُ مِنْهُ فی الرَّفْعِ وَ یُحْذَفْنَ فیْ الْجَزْمِ وَ تُفْتَحُ الْواوُ وَالْیاءُ فِي النَّصْبِ وَ تُثْبَتُ الْاَلِفُ وَ یُسْقِطُ الْجـازِمُ وَالنّاصِبُ النُّوناتِ اِلاّ نُونَ جَماعَةِ المُؤَنَّثِ فَتَقُولُ:

لَمْ یَغْزُ، لَمْ یَغْزُوَا، لَمْ یَغْزُوْا – وَ لَمْ یَرْمِ، لَمْ یَرْمِیا، لَمْ یَرْمُوْا و لَمْ یَرْضَ، لَمْ یَرْضَیا، لَمْ یَرْضَوْا – وَ لَنْ یَغْزُوَ، وَ لَنْ یَرْمِیَ، وَ لَنْ یَرْضیٰ

حکم مضارع معتل اللاّم

در مضارع معتل اللام [ناقص] حروف علّه [واو و یاء و الف] در حالت رفعی ساکن

هستند مانند: یَغْزُوْ و یَرْمِیْ و یَخْشیٰ

و در حالت جزم حروف علّه حذف می‌شوند مانند: لَمْ یَغْزُ و لَمْ یَرْمِ وَ لَمْ یَخْشَ

و در حالت نصب واو و یاء مفتوح میشوند. مانند لَنْ یَغْزُوَ و لَنْ یَرْمِیَ و الف ثابت میماند مانند: لَنْ یَخْشیٰ و ادات جازم و ناصب تمام نونها را بجز نون مؤنّث حذف میکند.

صرف ناقص واوی باجازم	صرف ناقص یائی باجازم	صرف ناقص الفی با جازم	صرف ناقص واوی باناصب	صرف ناقص یائی با ناصب	صرف ناقص الفی با ناصب
لَمْ یَغْزُ	لَمْ یَرْمِ	لَمْ یَرْضَ	لَنْ یَغْزُوَ	لَن یَرْمِیَ	لَن یَرْضیٰ
لَمْ یَغْزُوَا	لَمْ یَرْمِیَا	لَمْ یَرْضَیَا	لَنْ یَغْزُوَا	لَن یَرْمِیَا	لَن یَرْضَیَا
لَمْ یَغْزُوْا	لَمْ یَرْمُوْا	لَمْ یَرْضَوْا	لَنْ یَغْزُوْا	لَن یَرْمُوْا	لَن یَرْضَوْا
لَمْ تَغْزُ	لَمْ تَرمِ	لَمْ تَرْضَ	لَنْ تَغْزُوَ	لَن تَرْمِیَ	لَن تَرْضیٰ
لَمْ تَغْزُوا	لَمْ تَرمِیَا	لَمْ ترضَیا	لَنْ تَغْزُوَا	لَن تَرمِیا	لَن تَرْضَیَا
لَمْ یَغْزُوْنَ	لَمْ یَرمِیْنَ	لَمْ یَرضَیْنَ	لَنْ یَغْزُوْنَ	لَن یَرْمِینَ	لَن یَرْضَیْنَ
لَمْ تَغْزُ	لَمْ تَرْمِ	لَمْ تَرْضَ	لَنْ تَغْزُوَ	لَن تَرْمِیَ	لَن تَرْضیٰ
لَمْ تَغْزُوَا	لَمْ ترمِیَا	لَمْ ترضَیا	لَنْ تَغْزُوَا	لَن تَرْمِیَا	لَن تَرْضَیَا
لَمْ تَغْزُوْا	لَمْ ترمُوْا	لَمْ تَرْضَوْا	لَنْ تَغْزُوْا	لَن تَرْمُوْا	لَن تَرْضَوْا
لَمْ تَغْزِیْ	لَمْ تَرْمِیْ	لَمْ تَرْضَیْ	لَنْ تَغْزِی	لَن تَرْمِیْ	لَن تَرْضَیْ
لَمْ تَغْزُوَا	لَمْ تَرْمِیَا	لَمْ تَرْضَیَا	لَنْ تَغْزُوَا	لَن تَرْمِیَا	لَن تَرْضَیَا
لَمْ تَغْزُوْنَ	لَمْ تَرْمِیْنَ	لَمْ تَرْضَیْنَ	لَنْ تَغْزُوْنَ	لَن تَرْمِیْنَ	لَن تَرْضَیْنَ
لَمْ اَغْزُ	لَمْ اَرْمِ	لَمْ اَرْضَ	لَنْ اَغْزُوَ	لَن ارمِیَ	لَن اَرْضیٰ
لَمْ نَغْزُ	لَمْ نَرْمِ	لَمْ نَرْضَ	لَنْ نَغْزُوَ	لَن نَرْمِیَ	لَن نَرْضیٰ

وَ تَثْبُتُ لامُ الفِعْلِ فِي فِعْلِ الأِثْنَيْنِ وَ جَمَاعَةِ الاِنَاثِ وَ تُحذَفُ مِنْ فعل جَمَاعَةِ الذُّكُورِ وَ فِعْلِ الواحِدَةِ المُخَاطَبَةِ فتقول:

يَغْزُوْ - يَغْزُوَانِ - يَغْزُوْنَ * تَغزُوْ - تَغْزُوَانِ - يَغْزُوْنَ * تَغْزُ - تَغْزُوانِ - تَغْزُوْنَ * تَغْزِينَ - تَغْزُوَانِ - تَغْزُوْنَ * اَغْزُوْ - نَغْزُوْ

وَ يَسْتَوِي فيهِ لَفْظُ جَمَاعَةِ الذُّكورِ وَالاِنَاثِ فِي الخِطَابِ وَالغَيْبَةِ وَ يَخْتَلِفُ فِى التَّقْدِيرِ، فَوَزْنُ المُذَكَّرِ يَفْعُوْنَ وَ تَفْعُونَ وَ وَزْنَ المُؤَنَّثِ يَفْعُلْنَ و تَفْعُلْنَ. تقول:

يَرْمِيْ - يَرْمِيان - يَرْمُوْنَ * تَرْمِي - تَرْمِيَانِ - يَرْمِينَ * تَرْمِيْ - تَرْمِيانِ - تَرْمُونَ * تَرْمِينَ - تَرْمِيَانِ - تَرْمِينَ * اَرْمِيْ - نَرْمِيْ.

وَ اَصْلُ «يَرْمُوْنَ» يَرْمِيُونَ فَفُعِلَ به ما فُعِلَ بِرَضُوْا.

بقيّه مضارع معتل اللام:

در صیغه های تثنیه فعل ناقص، لام الفعل ثابت می‌ماند خواه واوی باشد خواه یائی مانند: يَغْزُوانِ - يَرْمِيانِ - يَرْضَيانِ.

و همچنین در جمع مونث غائب و مخاطب لام الفعل ثابت می‌ماند چه واو باشد و چه یاء. مانند: يَغْزُوْنَ و تَغْزُوْنِ - يَرْمِينَ و تَرْمِينَ - يَرْضَيْنَ و تَرْضَيْنَ

و در جمع مذکر مضارع ناقص، لام الفعل حذف می‌شود خواه جمع غائب باشد یا مخاطب و خواه لام الفعل واو باشد یا یاء مانند: يَغْزُوْن و تَغْزُوْنَ - يَرْمُوْنَ و تَـرْمُوْنَ - يَرْضَوْنَ و تَرْضَوْنَ.

که در اصل [يَغْزُوُوْنَ و تَغْزُوُوْنَ] و [يَرْمِيُونَ و تَرْمِيُونَ] و [يَرْضَيُوْنَ و تَـرْضَيُونَ] بوده و مطابق قاعده‌های ۷ و ٦ اعلال شدند.

و همچنین در مفرد مؤنّث مخاطب از مضارع ناقص، لام الفعل حذف میشود. مانند:

تَغْزِینَ - تَرْمِیْنَ - تَرْضَیْنَ. که اصل آنها «تَغْزُوِیْنَ» و «تَرْمِیِیْنَ» و «تَرْضَوِیْنَ» که در تَغْزُوِینَ و تَرْمِیِینَ کسرهٔ واو و یاء را بما قبل انتقال دادیم و بخاطر التقاء ساکنین واو و یاء حذف شدند و در «تَرْضَوِیْنَ» بقاعدهٔ واو متحرک ما قبل مفتوح واو تبدیل به الف شد و در التقاء ساکنین میان الف و یاء، الف حذف شد.

و همانطور که ملاحظه میکنید در مضارع ناقص جمع مذکّر و جمع مؤنّث در حاضر و غائب با هم مساوی هستند ولی در تقدیر با یکدیگر اختلاف دارند. مثال «یَغْزُوْنَ» هم برای جمع مذکر غایب استعمال میشود و هم برای جمع مونث غایب و همچنین «تَغْزُوْنَ» هم برای جمع مذکر مخاطب استعمال میشود و هم برای جمع مؤنّث مخاطب ولی در تقدیر وزن جمع مذکر در غائب و حاضر «یَفْعُوْنَ» و «تَفْعُوْنَ» است یعنی لام الفعل در این دو صیغه محذوف است زیرا اصل «یَغْزُوْنَ» «یَغْزُوُوْنَ» و اصل «تَغْزُوْنَ» «تَغْزُوُوْنَ» است ولی وزن جمع مونث در غائب و حاضر «یَفْعُلْنَ» و «تَفْعُلْنَ» می‌باشد یعنی لام الفعل در این دو صیغه ثابت و محفوظ است. و اینک تصریف تمام مضارع ناقص.

۱ - یَغْزُوْ، یَغْزُوَانِ، یَغْزُوْنَ * تَغْزُوْ، تَغْزُوَانِ، یَغْزُوْنَ

تَغْزُوْ، تَغْزُوَانِ، تَغْزُوْنَ * تَغْزِینَ، تَغْزُوَانِ، تَغْزُون * اَغْزُوْ، نَغْزُوْ

۲ - یَرْمِیْ، یَرْمِیَانِ، یَرْمُوْنَ * تَرْمِیْ، تَرْمِیَانِ، یَرْمِیْنَ

تَرْمِیْ، تَرْمِیَانِ، تَرْمُونَ * تَرْمِیْن، ترمِیَانِ، تَرْمِیْنَ * اَرْمِی، نَرْمِیْ

اصل یَرْمُوْنَ «یَرْمِیُونَ» بوده و آن اعلالی که دربارهٔ «رَضُوْا» انجام گرفت در اینجا هم اعمال می‌شود.

فائدةٌ: حکم آنچه در تصریف مضارع «یَرْمی» جاری شد - از اثبات لام الفعل و حذف آن و مساوی بودن مفرد مونث مخاطب با جمع مخاطب و غیر آن - در هر فعلی که حرف قبل از لام الفعلش مکسور باشد نیز جاری است. بعبارت دیگر حکم افعالی که حرف قبل از لام الفعلشان مکسور باشد مساوی است با فعل «یَرْمِیْ» در حذف و اثبات و احکام دیگر. مانند:

«یَهْدِی» [هدایت میکند] و یُنَاجِی [مناجات میکند] و یَرْتَجِی [امیدوار است] و یَنْبَرِي

[اعتراض میکند] و یَسْتَدْعِی [می‌خواند] و یَرْعَوِی [باز می‌دارد] و یَعْرَوْرِی [سوار اسب عریان می‌شود].

۳ - یَرْضَیٰ، یَرْضَیٰانِ، یَرْضَوْنَ * تَرْضَیٰ، تَرْضَیٰانِ، یَرْضَیْنَ

تَرْضیٰ، تَرْضَیٰانِ، تَرْضَوْنَ * تَرْضَیْنَ، تَرْضَیٰانِ، تَرْضَیْنَ * اَرْضیٰ، نَرْضَیٰ

هر فعلی که حرف قبل از لام الفعلش مفتوح باشد حکم «یَرْضیٰ» و تصریفات آن را دارد مانند:

یتَمَطّی [می‌کشد]، یَتَصٰابیٰ [میل میکند به بازی]، یَتَقَلْسیٰ [کلاه را می‌پوشد].

تبصره: در «یَرْمِیْ» و «یَرْضیٰ» صیغهٔ مفرد مونّث حاضر با صیغهٔ جمع مونث حاضر مساوی است ولی در تقدیر با هم اختلاف دارند، یعنی وزن مفرد مؤنّث در «یَـرْمِیْ» «تَفْعِیْنَ» است و در «یَرْضیٰ» «تَفْعَیْنَ» میباشد و وزن جمع در «یَـرْمِي» «تَـفْعِلْنَ» و در «یَرْضیٰ» «تَفْعَلْنَ» است.

فعل الامر المعتّل اللام:

والامرُ منها: أُغْزُ، أُغْزُوا، أُغْزُوْا، أُغْزِی، أُغْزُوا، أُغْزُوْنَ. ٭ و اِرْمِ، اِرْمِیا، اِرْمُوْا، اِرمِیْ، اِرمِیا، اِرْمِیْنَ.

و : اِرْضَ، اِرْضَیا، اِرْضَوا، اِرْضَیْ، اِرْضَیا، اِرْضَیْنَ.

وَ اِذٰا اَدْخَلْتَ عَلَیْهٰا نُونَ التَّأكیدِ اُعیدَتِ اللاّمُ المَحْذُوفَةُ، فَتَقُولُ: أُغْزُوَنَّ، أُغْزُوٰانِّ.

اِرْمِیَنَّ، اِرْمِیانِّ، اِرْضَیَنَّ، اِرْضَیانِّ.

و اِسمُ الْفاعِلِ مِنْهٰا: غٰازٍ، غٰازِیٰانِ، غٰازُونَ، غٰازِیَةٌ، غٰازِیَتٰانِ، غٰازِیٰاتٌ و غَوٰازٍ. و کذلک:

رٰامٍ و راضٍ. وَ اَصْلُ غازٍ، غٰازِوٌ فَقُلِبَتِ الوٰاوُ یاءً لِتَطَرُّفِهٰا وَانْکِسٰارِ مٰا قَبْلها کَمٰا قُلِبَتْ فِی غُزِیَ ثُمَّ قالوا: غٰازِیَةٌ، لان المُؤَنَّثَ فَرْعُ المُذَکَّرِ وَالتّاءُ طٰارِیَةٌ.

فعل امر از معتل اللاّم:

امر از معتل اللام همانند مضارع مجزوم ساخته میشود: مثال صرف امر حاضر از ناقص واوی:

أُغْزُ : بحذف لام الفعل، اصل آن «تَغْزُوْ» بوده است.

أُغْزُوا : بحذف نون رفع، اصل آن «تَغْزُوانِ» بوده است.

أُغْزُوْا : بحذف نون رفع، اصل آن «تَغْزُون» بوده است.

أُغْزِی : بحذف نون رفع، اصل آن «تَغْزِین» بوده است.

أُغْزِیا : بحذف نون رفع، اصل آن «تَغْزُوٰانِ» بوده است.

أُغْزُوْنَ : باثبات نون جمع مونّث.

و مثال صرف امر حاضر از ناقص یائی مانند:

اِرْمِ - اِرْمِیَا - اِرْمُوْا * اِرْمِیْ - اِرْمِیَا - اِرْمِیْنَ

و مثال صرف امر حاضر از ناقص الفی مانند:

اِرْضَ - اِرْضَیَا - اِرْضَوْا * اِرْضَیْ - اِرْضَیَا - اِرْضَیْنَ

و هرگاه بر سر فعل امر از ناقص نون تأکید داخل شود لام الفعلِ حذف شده برمی‌گردد مثال:

أُغْزُوَنَّ - أُغْزُوَانِّ و اِرْمِیَنَّ - اِرْمِیَانِّ و اِرْضَیَنَّ - اِرْضَیَانِّ و چنانچه ملاحظه میکنی اصل أُغْزُوَنَّ و اِرْمِیَنَّ و اِرْضَیَنَّ، أُغْزُ و اِرْمِ و اِرْضَ بوده و بعد از داخل نمودن نون تأکید واو و یاء لام الفعل عودت داده شده است.

اسم فاعل ثلاثی مجرد از ناقص واوی:

غازٍ: در اصل «غازِوٌ» بوده بنابقاعدهٔ (۱۱) واو در طرف ما قبل مکسور به یاء قلب شد همانطوریکه در «غُزِوَ» چنین اعلالی انجام گرفت بنابراین «غازِوٌ» به «غازِیٌ» تبدیل شد، حال مطابق قاعدهٔ ۷ ضمّه بر یاء ثقیل است آن را حذف نمودیم و تنوین تابع حرکت ما قبل که کسره است قرار گرفت و بصورت «غازٍ» درآمد.

غازِیَانِ: در مثنای مذکر باثبات یاء.

غازُوْنَ: در جمع مذکر در اصل «غازِیُوْنَ» بوده اعلال «رَضُو» که همان قاعده (۷ و ٦) است بر آن جاری شد.

غازِیَةٌ : مفرد مونث، در اصل «غازِوَةٌ» بود در اینجا هر چند که واو در طرف قرار نگرفته ولی بخاطر دو چیز واو آن تبدیل به یاء شد ۱ - اینکه مؤنّث فرع مذکر است لذا چون در مذکّر واو به یاء قلب شد در مؤنّث نیز قلب میشود.

۲ - در حقیقت واو طرف کلمه واقع شده زیرا تاء عارضی است و جزء اصل کلمه نمی‌باشد.

غٰازِیَتٰان: مثنای مونث.

غازیات: جمع مونث.

اسمهای فاعل دیگر، به همین صورت اعلال و صرف می‌شوند.مثال برای ثـلاثی مجرد ناقص:

رٰامٍ - رامِیٰانِ - رٰامُونَ * رامِیَةٌ - رامِیَتٰانِ - رٰامِیاتٌ

و ... راضٍ - راضیانِ - رٰاضُونَ * رٰاضِیَةٌ - رٰاضِیَتٰانِ - رٰاضِیٰاتٌ

وَ تَقُولُ فِی الْمَفْعُولِ مِنَ الْوٰاوِیِّ: مَغْزُوٌّ وَ مِنَ الیٰائی مَرْمِیٌّ تُقْلَبُ الْوٰاوُ یٰاءاً وَیُکْسَرُ مٰا قَبْلَها، لِاَنَّ الْوٰاوَ وَالْیٰاءَ اذا اجْتَمَعَتٰا فی کلمةٍ وٰاحِدَةٍ وَالْاُولیٰ مِنْهُمٰا سٰاکِنَةٌ تُقْلَبُ الْوٰاوُ یٰاءًا وَاُدْغِمَتِ الْیٰاءُ فی الیاءِ.

اسم مفعول ناقص:

اسم مفعول از ثلاثی مجرّد واوی بر مثال «مَغْزُوٌّ» است. اصل آن «مَغْزُوْوٌ» که دو واو در هم دغم شدند. و اسم مفعول از ثلاثی مجرد یائی بر مثال «مَـرْمِیٌّ» است اصـل آن، «مَرْمُوْیٌ» است. واو به یاء قلب شد و ما قبل یاء مکسور گردید «مرْمِیٌّ» گردید.

قاعده (١٤) هر گاه واو و یاء در یک کلمه جمع شدند و نخستین آن دو، ساکن باشد واو به یاء قلب میشود و یاء در یاء ادغام میشود.

وَ تَقُولُ فِي فَعُولٍ مِنَ الْواوِيِّ عَدُوٌّ و مِنَ اليائی بَغِیٌّ و فی فَعيلٍ مِنَ الْواوِیّ صَبِیٌّ وِ مِنَ اليائی شَرِیٌّ وَالْمَزِيدُ فيِهِ تُقْلَبُ واوُهُ ياءًا، لِاَنَّ كُلَّ واوٍ وقَعَتْ رابِعَةً فَصاعِداً وَ لَمْ يَكُنْ ما قَبْلَها مَضْمُوماً تُقْلَبُ ياءًا فَتَقُولُ: اَعْطیٰ، يُعْطِیْ، وَاِعْتَدیٰ، يَعْتَدِيْ وَ اِسْتَرْشیٰ، يَسْتَرشي.

وَ تَقُولُ مَعَ الضَّميرِ: اَعْطَيْتُ وَ اعْتَدَيْتُ وَ اسْتَرشَيْتُ وَ كَذٰلِكَ : تَغازَينا و تراجَيْنا.

و در صفت مشبهه‌ای که وزن آن فعول است از ناقص واوی میگوئی: عَدُوٌّ بادغام واو در واو و اصل آن «عَدُوْوٌ» است و از ناقص یائی میگوئی: بَغِیٌّ اصل آن «بَغُوْیٌ» است که اعلال مَرْمِیٌّ (بر طبق) همان قاعده ١٤ است بر آن جاری شد. و در صفتی که وزنش فعیل است از ناقص واوی میگوئی: صَبِیٌّ اصل آن «صَبیوٌ» است [قاعده ١٤].

و از ناقص یائی میگوئی: شَرِیٌّ و اصل آن «شَرِیْیٌ» است که یاء اول را در دوم ادغام نمودیم.

و در فعلی که ثلاثی مزید ناقص است واو آن به یاء قلب میشود زیرا هر واوی که در مرتبهٔ چهارم یا بیشتر واقع شود (در اسم یا در فعل) و پیش از آن مضموم نبوده به یاء قلب میگردد [قاعده ۱۳] مانند:

اَعْطیٰ که اصل آن «اَعْطَوَ» است میگوئیم واو در مرتبهٔ چهارم ما قبل غیرمضموم به یاء تبدیل شد و یاء متحرک ما قبل مفتوح بالف تبدیل شد و مُعْطِیٌ که اصل آن «مُعْطِوٌ» است [طبق قاعدهٔ ۱۳] واو تبدیل به یاء شد و همچنین:

اِعْتَدیٰ يَعْتَدِی، و اِسْتَرْشیٰ، يَسْتَرشِي که اصل آنها بترتیب: اِعْتَدَوَ و اِسْتَرشَوَ میباشد قاعده ۱۳ اعمال شد.

در افعال مزید واوی با ضمایر مرفوع فاعلی باز واو به یاء تبدیل میشود مانند: اَعْطَيْتُ و اعْتَدَيْتُ و اسْتَرْشَيْتُ و همچنین تَغازَيْنا و تَراجَيْنا که اصل آنها بترتیب:

اَعْطَوْتُ - اِعْتَدَوْتُ - اِسْتَرْشَوْتُ - تَغَازَوْنَا - تَرَاجَونا بوده و مطابق قاعده (۱۳) اعلال گردیدند.

الرابع: المعتل العين و اللّام:

يُقَال لَهُ اللَّفِيفُ المَقْرُوْنُ فَتَقُوْلُ شَوىٰ، يَشْوِي، شيّاً مِثْلُ رَمىٰ، يَرْمِي، رَمْياً.

و قَوِيَ، يَقْوىٰ، قُوَّةً و رَوِيَ، يَرْوىٰ، رَيّاً مِثْلُ رَضِيَ، يَرْضىٰ، رَضْياً، فَهُوَ رَيَّانٌ، و امرأةٌ رَيّىٰ مِثْلُ عَطْشانٌ و عَطْشىٰ وَ اَرْوىٰ كَاَعْطىٰ. و حَيِيَ كَرَضِيَ وحَيَّ يَحْيىٰ حيٰوةً فَهُوَ حَيٌّ وَ حَيّا وَحيِيا فَهُمٰا حَيّانِ وَ حَيُّوْا وَحَيِيُوْا فَهُمْ اَحْيٰاء. و يجوز حَيُوا بالتَّخْفِيفِ كَرَضوا وَالْاَمْرُ اِحْيَ كَاِرْضَ وَ اَحْيىٰ يُحْيِي كَاَعْطىٰ، يُعْطِي، وحٰايٰا، يُحٰايِي، مُحٰاياة وَاِسْتَحْيٰا، يَسْتَحيِي، اِسْتِحْيٰاءً. وِ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ، اِسْتَحىٰ، يَسْتَحِي، اِسْتِحٰاءً و ذلک لكثرة الاستعمال كما قالوا لاٰاَدْرِ فى لاٰاَدْري.

«نوع چهارم از معتلات»

معتل العين واللام «لفيف»

معتل العين واللام كلمه‌ای است كه عين الفعل و لام الفعلش هر دو حرف علّه باشد و بآن «لفيف مقرون» ميگويند. گفتن «لفيف» بخاطر اجتماع دو حرف علّه در يک كلمه و «مقرون» بخاطر مقارنه و عدم فاصل حرف صحيح ميان آنها و اين نوع معتل فقط از دو

باب می‌آید:

۱ - فَعَلَ یَفْعِلُ بر وزن «ضَرَبَ، یَضْرِبُ» مثال:

شَوَیٰ، یَشْوِیْ، شَیّاً مثل رَمیٰ، یَرْمِي، رَمْیاً. یعنی حکم لفیف مقرون بر وزن فَعَلَ یَفْعِل همانند حکم ناقص فَعَلَ یَفْعِلُ میباشد در اعلال و حذف و غیره. و اصل شَیّاً، «شَوْیاً» بوده مطابق قاعده ١٤ اعلال میگردد.

۲ - قَوِیَ، یَقْوی، قُوَّةً، و رَوِیَ، یَرْویٰ، ریّاً. اعلال هر دو مانند «رَضِیَ، یَرْضیٰ، رَضیاً» می‌باشد و آنچه در فَعِلَ یَفْعَلُ ناقص گفتیم عیناً در فَعِلَ یَفْعَلُ لفیف مقرون خواهیم گفت. بنابراین اصل «قوِیَ، یَقْویٰ، قَوِوَ، یَقْوِوُ» بوده و اعلال آن را همانند اعلال رَضِیَ یَرْضیٰ انجام دادیم.

و صیغهٔ اسم فاعل رَوِیَ، بر وزن صفت مشبهه ساخته میشود که برای مفرد مذکر میگوئیم: [رَیّانَ] که اصل آن «رَوْیانَ» بوده، اعلال «شیّاً» را که قاعده ١٤ است بر آن جاری نمودیم «رَیّان» شد. و مفرد مؤنث آن «رَیّیٰ» میباشد همانند «عَطْشانَ، عَطْشیٰ»

و ماضی «رَوِیَ» در باب أَفْعَلَ «اروىٰ» همچون «اَعْطیٰ» است یعنی اعلال لفیف مقرون از باب افعال همانند ناقص از باب افعال است.

و در لفیف مقرون با دو یاء، در ماضی آن دو حالت جایز است:

۱ - بدون ادغام: مثل «حَیِیَ» همانند «رَضِیَ» و «یَحْییٰ» همانند «یَرْضیٰ» و «حَیٰوة» که اصل آن «حَیَیَة» بوده یاء ثانی متحرک ما قبل مفتوح را به الف تبدیل کردیم «حَیٰوة» شد.

۲ - با ادغام: مانند: حَیَّ، یَحْییٰ، حَیٰوة و در صفت مشبههٔ آن گفته میشود «حَيٌّ» و اصل آن «حَیِیٌ» بود و ادغام شده و در صیغهٔ تثنیه از ماضی «حَیِیَ» نیز دو وجه جایز است: حَیّا [با ادغام] و حَیِیا [بدون ادغام] و صیغهٔ تثنیه آن «حَیّان» می‌باشد. و در صیغهٔ جمع مذکر غائب از ماضی آن نیز دو وجه صحیح است: حَیُّوا [با ادغام] و حَیِیُوا [با فک ادغام] و صیغهٔ جمع از صفت مشبههٔ آن «اَحْیاء» میباشد.

و در صیغهٔ جمع مذکر غائب از ماضی «حَیِیَ» یک وجه دیگر جایز است و آن

عبارتست از «حَيُو» بتخفيف ياء همانند «رَضُو» اصل آن «حَيِيُوْا» بوده ضمّهٔ ياء دوم را بما قبلش انتقال داديم پس از حذف حركت ما قبل، ميان ياء و واو التقاء ساكنين روى داد ياء را حذف كرديم «حَيُو» شد.

و صيغهٔ امر حاضر آن «اِحْيَ» ميباشد از «تَحْيىٰ» همانند «اِرْضَ» ساخته شده از «تَرْضىٰ».

و مفرد مذكر غائب لفيف مقرون از باب افعال همانند مفرد مذكر غائب ناقص است مانند [اَحْيىٰ، يُحْيِى] همچون «اَعْطىٰ، يُعْطِي».

و در باب مفاعله آن ميگوئيم: «حَايَا» «يُحَايِىْ» «مُحَاياة» كه اصل آنها بترتيب [حَايَيَ، يُحَايِيُ، مُحَايَيَة] است.

و در باب استفعال آن ميگوئيم:

اِسْتَحْيىٰ، يَسْتَحْيِىْ، اِسْتِحْيٰاء كه در اعلال مانند «اِسْتَرْضىٰ، يَسْتَرْضِي، اِسْتِرْضاء» مى‌باشد. و بعضى از دانشمندان عرب در باب استفعال از لفيف مقرون يائى، يكى از ياءها را حذف ميكنند و ميگويند:

اِسْتَحىٰ، يَسْتَحِي، اِسْتِحاءً و اين عمل بخاطر كثرت استعمال است همانطور كه در «لاأَدْرِي» بخاطر كثرت استعمال ميگوئيم: «لاأَدْرِ».

تَصریف لفیف مقرون

نَعَلَ، یَفْعِلُ: مانند رَمیٰ، یَرْمی

فَعِلَ، یَفْعَلُ: مانند رَضِیَ، یَرْضیٰ

شماره	ماضی	مضارع	امر	اسم‌فاعل	اسم‌مفعول	ماضی	مضارع	امر	اسم‌فاعل	اسم‌مفعول
۱	طَویٰ	یَطْوِی		طاوٍ	مَطْوِیٌّ	حَیِیَ	یَحْییٰ			
۲	طَوَیا	یَطْوِیانِ		طاوِیانِ	مَطْوِیّانِ	حِیِیا	یَحْیَیانِ			
۳	طَوَوْا	یَطْوُوْنَ		طاوُوْنَ	مَطْوِیُّونَ	حَیُوْا	یَحْیَیُونَ			
۴	طَوَتْ	تَطْوِیٰ		طاوِیَةٌ	مَطْوِیَّةٌ	حَیِیَتْ	تَحْییٰ			
۵	طَوَتا	تَطْوِیانِ		طاوِیَتانِ	مَطْوِیَّتانِ	حَیِیَتا	تَحْیَیانِ			
٦	طَوَیْنَ	یَطْوِینَ		طاوِیاتٍ	مَطْوِیّاتٌ	حَیِیْنَ	یَحْیَیْنَ			
۷	طَوَیْتَ	تَطْوِیٰ	اِطْوِ			حَیِیْتَ	تَحْییٰ	اِحْیَ		
۸	طَوَیْتُما	تَطْوِیانِ	اِطْوِیا			حَیِیْتُما	تَحْیَیانِ	اِحْیَیا		
۹	طَوَیْتُمْ	تَطْوُوْنَ	اِطْوُوْا			حَیِیْتُمْ	تَحْیَیُونَ	اِحْیَیُوا		
۱۰	طَوَیْتِ	تَطْوِین	اِطْوِی			حَیِیْتِ	تَحْیَیْنَ	اِحْیَیْ		
۱۱	طَوَیْتُما	تَطْوِیانِ	اِطْوِیا			حَیِیْتُما	تَحْیَیانِ	اِحْیَیا		
۱۲	طَوَیْتُنَّ	تَطْوِینَ	اِطْوِینَ			حَیِیْتُنَّ	تَحْیَیْنَ	اِحْیَیْنَ		
۱۳	طَوَیْتُ	اَطْوِی				حَیِیْتُ	اَحْییٰ			
۱۴	طَوَیْنا	نَطْوِی				حَیِیْنا	نَحْییٰ			

نام باب	ثلاثی	ماضی	مضارع	امر حاضر	مصدر	اسم فاعل	اسم مفعول
افعال	حَیِیَ	اَحْییٰ	یُحْیِی	اَحْیِ	اِحْیاء	مُحْیِی	مُحْییٰ
تفعیل	قَوِیَ	قَوّیٰ	یُقَوِّی	قَوِّ	تَقْوِیة	مُقَوِّی	مُقَوّیٰ
انفعال	زَوَیَ	اِنْزَویٰ	یَنْزَوِی	اِنْزِواء	اِنْزَوِ	مُنْزَوِی	مُنْزَویٰ
مفاعله	حَیِیَ	حایا	یُحایِیْ	حایِ	مُحایاة	مُحایِیْ	مُحایَیٰ
استفعال	حَیِیَ	اِسْتَحْییٰ	یَسْتَحْیِیْ	اِسْتَحْیِ	اِسْتِحْیاء	مُسْتَحْیِ	مُسْتَحْیَیٰ

الخامس، المعتل الفاء و اللامُ

وَ يُقالُ لَهُ اللَّفيفُ الْمَفْرُوقُ، فَتَقُولُ: وَقىٰ كَرَمىٰ، يَقِي، يَقِيٰانِ، يَقُوْنَ الى آخره.

والامرُ منه: قِ، فَيَصيرُ عَلىٰ حرفٍ واحِدٍ وَيَلْزَمُهُ الهاٰءُ فِى الْوَقْفِ نَحوُ قِهِ وَ تَقُولُ فِي التَّأكيد: قِيَنَّ، قِيانِّ، قُنَّ، قِنّ، قَيانِّ، قِيْنانِّ. وبالخفيفة: قِيَنْ، قُنْ، قِنْ

وَ تَقُولُ فِي وَجِىَ، يَوْجىٰ، كَرَضِيَ، يَرْضىٰ: ايجَ كَارْضَ.

نوع پنجم از معتلات، معتل الفاء و اللام.

معتل الفاء و اللام كلمه‌ای است كه فاءالفعل و لام‌الفعلش حرف علّه باشد و بآن «لفيف مفروق» گويند (بخاطر اجتماع دو حرف علّه در يک كلمه با حرف فاصل ميان دو حرف علّه) كه بر سه وزن می‌آيد:

۱ – فَعَلَ يَفْعِلُ مانند: وَقىٰ، يَقِيْ كه اعلال آن مانند «رَمىٰ، يَرْمي» است با اين معنى كه فَعَلَ، يَفْعِلُ از لفيف مفروق حكم فَعَلَ يَفْعِلُ از ناقص را دارد بنابراين در صرف ماضى «وقىٰ» ميگوئيم:

وَقىٰ، وَقَيا، وَقَوْا [اصل آن «وَقَيُوا» بوده] وَقَتْ، وَقَتا، وَقَيْنَ، وَقَيْتَ، وَقَيْتُما، وَقَيْتُمْ وَقَيْتِ، وَقَيْتُما، وَقَيْتُنَّ، وَقَيْتُ، وَقَيْنا. و در صرف مضارع آن ميگوئيم:

يَقِي، يَقِيٰانِ، يَقُوْنَ [اصل آن «يَقِيُوْنَ» بوده] تَقِي، تَقِيٰانِ، يَقِيْنَ، تَقِيْ، تَقِيٰانِ، تَقُوْن [در اصل «تَقِيُوْنَ» بوده] تَقِيْنَ، تَقِيٰانِ، تَقِيْنَ، اَقِي، نَقِيْ.

و فعل امر حاضر آن «قِ» ميباشد كه داراى يک حرف است و بايد بآن در حالت وقف هاء همراه گردد و بگوئيم «قِهْ» و در تأكيد با نون ثقيله ميگوئيم:

قِيَنَّ [اصل آن «قِ» است] قِيانِّ [اصل آن «قِيا»] قُنَّ [اصل آن «قُوْا» بوده است] قِنَّ،

قِيانٌ، قِيٰانٌ.

و در تاکید با نون خفیفه میگوئیم: قِيَنْ [با اعادهٔ یاء، که اصل آن قِ بوده] قُنْ [اصل آن «قُوْا» بوده است] قِنْ [اصل آن «قِيْ»] بوده است.

و امر حاضر از «وَجِیَ، یَوْجیٰ» مانند رَضِیَ، یَرْضَی است.

یعنی [فَعِلَ، یَفْعَل] لفیف مفروق حکم [فَعِلَ - یَفْعَل] ناقص را دارد میگوئی ایجَ بر مثال اِرْضَ اصل آن اِوْجَ بوده بقاعدهٔ واو ساکن ماقبل مکسورٍ تبدیل به یاء شد. و وَجِیَ بمعنی وَجِعَ میباشد.

السّادِسُ : المعتَلُّ الفاءُ والعَیْنُ:
کیَیْنِ فی اسم مکان و یَوْمٍ و وَیْلٍ و لاٰیُبْنٰی مِنْهُ فِعْلٌ

السّابِعُ المُعْتَلُّ الفاء وَالْعَیْنُ وَاللاّمُ.
و ذلک وٰاوٌ و یاءٌ لاِسْمَیِ الحَرْفَیْنِ.

نوع ششم

معتل الفاء و العین

معتلّ الفاء و العین که بآن نیز لفیف مقرون گفته میشود کلمه‌ای است که فاءالفعل و عین‌الفعلش حرف علّه باشد ولی هیچگاه هر دو حرف علّه واو نمی‌باشد بلکه هر دو یا یاء هستند مانند: یَیْن [نام مکانی است] و یا یاء و واو هستند مانند: یَوْم [روز] و وَیْل [چاهی یا عذاب در دوزخ] و از معتل الفاء و العین هیچگاه فعل بنا نمی‌شود زیرا ابتداء به دو حرف علّه در فعل ثقیل است برخلاف اسم.

نوع هفتم

معتل الفاء و العین و اللام

و آن عبارتست از اینکه فاءالفعل و عین الفعل و لام الفعلش هر سه حرف علّه باشند مانند: «واو» و «یاء» که نام دو حرف الفباء هستند اصل واو «وَوَوٌ»، و اصل یاء «یَیَیٌ» بوده عین‌الفعل در هر دو تبدیل به الف شد و لام‌الفعل تبدیل به الف نشد بخاطر کراهیت اجتماع دو حرف علّهٔ متحرک در اوّل کلمه.

صرف لفیف مفروق ثلاثی مجرد

شماره	ماضی	مضارع	امر	ماضی	مضارع	امر	ملاحظات
۱	وَقیٰ	یَقِی		وَجِیَ	یَوْجیٰ		فائدهٔ اول:
۲	وَقَیا	یَقِیانِ		وَجِیا	یَوْجَیانِ		حکم «وَقیٰ یَقِیْ» از نظر اعلال
۳	وَقَوْا	یَقُونَ		وَجُوا	یَوْجَوْنَ		همانند «رمیٰ، یَـرْمِیْ» است
۴	وَقَتْ	تَقِی		وَجِیَتْ	تَوْجیٰ		یعنی حکم فَـعَلَ یَـفْعِلُ در
۵	وَقَتا	تَقِیانِ		وَجِیَتا	تَوْجَیانِ		لفیف همانند حکم فَعَلَ یَفْعِلُ
۶	وَقَیْنَ	یَقِینَ		وَجِیْنَ	یَوْجَیْنَ		است در ناقص.
۷	وَقَیْتَ	تَقِی	قِ	وَجِیْتَ	تَوْجیٰ	ایجَ	فائدهٔ دوّم:
۸	وَقَیْتُما	تَقِیانِ	قِیا	وَجِیتُما	تَوْجَیانِ	ایجَیا	حکم «وَجِیَ، یَوجیٰ» از نظر
۹	وَقَیْتُمْ	تَقُونَ	قُوا	وَجِیتُمْ	تَوْجَوْنَ	ایجَوْا	اعلال همانند «رَضِیَ، یَرْضیٰ»
۱۰	وَقَیْتِ	تَقِینَ	قِی	وَجِیتِ	تَوْجَیْنَ	ایجَیْ	است یعنی حکم فَعِلَ، یَـفْعِلُ
۱۱	وَقَیْتُما	تَقِیانِ	قِیا	وَجِیتُما	تَوْجَیانَ	ایجَیا	در لفیف همانند حکم فَـعِلَ
۱۲	وَقَیْتُنَّ	تَقِینَ	قِینَ	وَجِیتُنَّ	تَوْجَیْنَ	ایجَیْنَ	یَفْعَلُ است در ناقص.
۱۳	وَقَیْتُ	اَقِی		وَجِیتُ	اَوْجیٰ		فائدهٔ سوم:
۱۴	وَقَیْنا	نَقِی		وَجِینا	نَوْجیٰ		اصـل «یَـقِیْ» «یَـوْقِیُ» بـود
							همانند «یَعِدُ» اعلال شد.

«وقیٰ» یعنی نگاه داشت - محفوظ کرد - «ایجَ» از وَجیٰ یعنی بسای سمّ چهار پا را.

صرف لفیف مفروق مزید فیه

باب	ثلاثی مجرد	ماضی	مضارع	امر حاضر	مصدر	اسم فاعل	اسم مفعول
افعال	وَحیٰ	اَوْحیٰ	یُوحِي	اَوْحِ	اِیحٰاء	مُوحِي	مُوحیٰ
مفاعله	وَلِیَ	وٰالیٰ	یُوالِي	والِ	مُوالاٰة	مُوالِي	مُوالیٰ
استفعال	وَفیٰ	اِسْتَوْفیٰ	یَسْتَوْفِي	اِسْتَوْفِ	اِسْتِیفاء	مُسْتَوْفِي	مُسْتَوْفیٰ

فصلٌ

حُكْمُ الْمَهْمُوْزِ فِي تَصٰارِيفِ فِعْلِهِ كَحُكْمِ الصَّحِيحِ، لِاَنَّ الْهَمْزَةَ حَرْفٌ صَحِيحٌ لٰكِنَّهٰا قَدْ تُخَفَّفُ اِذٰا وَقَعَتْ غَيْرَ اَوَّلٍ. لِاَنَّهٰا حَرْفٌ شديدٌ مِنْ اَقْصىٰ اَلْحَلْقِ، فَتَقُولُ:

اَمَلَ، يَأمُلُ كَنَصَرَ، يَنْصُرُ. اُوْمُلْ بِقَلْبِ الْهَمْزَةِ وٰاواً لِاَنَّ الْهَمْزَتَيْنِ اِذٰا الْتَقَيٰا فِي كَلِمَةٍ وٰاحِدَةٍ ثانِيَتُهُمٰا سٰاكِنَةٌ وَجَبَ قَلْبُهٰا بِحَرَكَةِ مٰا قَبْلَهٰا كآمَنَ واوُمِنَ وَايمٰاناً. فَاِنْ كٰانَتِ الْاُوْلىٰ هَمْزَةَ وَصْلٍ تَعُودُ الثّٰانِيَةُ عِنْدَ الْوَصْلِ اِذٰا انْفَتَحَ مٰا قَبْلَهٰا وَحَذَفُوا الْهَمزَةَ فى خُذْ و كُلْ و مُرْ على غيرِ القِيٰاسِ لِكَثْرَةِ الاِسْتِعْمٰالِ وَ قَدْ يَجِيءُ أُوْمُرْ على اَلْاَصْلِ عند الْوَصْلِ كَقَوْلِهِ تعالى وَ أْمُرْ اَهْلَكَ بِالصَّلوٰةِ.

مبحث مهموز

مقدمه

مهموز كلمه‌اى است كه يكى از حروف اصلى آن «همزه» باشد مانند: أَمَرَ، سَأَلَ، قَرَأَ

اما کلماتی مانند [اَخْرَجَ - اِجْتَمَعَ - اِسْتَخْرَجَ] مهموز نیستند زیرا همزهٔ آنها از جملهٔ حروف اصلی نیست بلکه از جمله حروف زائد است.

مهموز بر سه نوع تقسیم میشود: ۱ - مهموز الفاء مانند: أَکَلَ - اَمَرَ - اَمِنَ
۲ - مهموز العین مانند: سَأَلَ - زَأَرَ
۳ - مهموز اللام مانند: قَرأَ - دَرَأَ

«در بیان حکم مهموز»

حکم مهموز در تصاریف و مشتقّات فعلش همچون حکم صحیح است زیرا همزه نیز حرف صحیح می‌باشد منتهی وقتی در غیر اوّل واقع شود مخفّف خوانده میشود زیرا همزه یکی از حروف شدید بوده و از تـه حـلق ادا مـی‌شود لذا بـرای رفـع شـدّتش باید آن را تخفیف نمود. بنابراین در صیغهٔ امر از: اَمَلَ، یَأْمُلُ [آرزو نمود - آرزو میکند] که بر وزن نَصَرَ، یَنْصُرُ است میگوئی «أوْمُلْ» که در اصل «أءْمُلْ» بوده همزهٔ دوم راکه ساکن است به واو قلب نمودیم بخاطر این قاعده:

قاعده (۱۵) اگر دو همزه در کنار هم قرار گیرند و اولی متحرک و دوّمی سـاکـن باشد، [أء] از سه حالت خارج نیست:

الف: اگر همزهٔ اول مفتوح باشد [أَأْ] همزه دوم به الف تبدیل میشود مانند: أَأْمَنَ که میشود «آمَنَ».

ب: اگر همزهٔ اوّل مضموم باشد [أُؤْ] همزهٔ دوم به «و» تبدیل میشود مانند: أُؤْمِنَ که میشود «اُوْمِنَ»

ج: اگر همزهٔ اوّل مکسور باشد [إِئْ] همزهٔ دوم به «ي» تبدیل میشود مانند: «إِئْمَان» که میشود «اِيْمَانْ».

توجّه: هرگاه همزهٔ اول همزهٔ وصل باشد، در هنگام وصل کلام، همزهٔ دوّمی بـاز می‌گردد خواه ما قبل آن همزه مفتوح باشد یا مضموم و یا مکسور، زیرا در این صورت، علّتِ قلب که همان اجتماع دو همزه است از بین رفته است.

۱ – مثال ما قبل مفتوح مانند فرمایش خداوند که میفرماید: «اِلَی الْهُدَی ائتِنَا» که در اصل «اِئْتِنَا» بوده که با سقوط همزهٔ وصل همزه تبدیل شده به یاء باز میگردد.

۲ – مثال ما قبل مضموم مانند فرمایش خداوند که میفرماید: «و مِنْهُمْ مَنْ یَقُولُ ائْذَنْ لِی» که در اصل «ایذَنْ» بوده که با سقوط همزهٔ وصل، همزهٔ دوم عودت یافت.

۳ – مثال ما قبل مکسور مانند این آیه: «فَلْیُؤَدِّ الَّذی اُؤْتُمِنَ» که در اصل: أُوْتُمِنَ بود و با سقوط همزه وصل همزهٔ دومی اعاده گشت.

اهل زبان، همزهٔ دوم – همزه اصلی – را در صیغهٔ امر حاضر از «أَکَلَ – أَخَذَ – اَمَرَ» و مانند آن به سبب کثرت استعمال حذف کرده‌اند و این حذف قیاسی نیست و در اصل امر حاضر این سه صیغه:

«أُءْکُلْ و أُءْخُذْ و أُءْمُرْ» می‌باشد که همزهٔ دومی حذف شد و از همزهٔ وصل بی‌نیاز شدیم «کُلْ و خُذْ و مُرْ» بدست آمد. و گاهی در وقت وصل مطابق با اصل گفته میشود «أُوْمُرْ» و همچون فرموده خداوند متعال که میفرمایند:

«وَ أْمُرْ اَهْلَکَ بِالصَّلٰوةِ» [اهل بیت خود را به نماز خواندن دستور بده].

تبصره: فعل مهموز الفاء مانند «اَخَذَ» اگر به باب «افتعال» برده شود همزهٔ آن به «تاء» تبدیل میشود مانند:

أَخَذَ ← اِءْتَخَذَ ← اِتْتَخَذَ ← اِتَّخَذَ

«صرف افعال مهموز»

و أزَرَ، يَأْزِرُ وهَنَأَ يَهنِئُ كَضَرَبَ، يَضْرِبُ ايزِرْ و أَدُبَ، يَأْدُبُ كَكَرُمَ، يَكْرُمُ أُوْدُبْ و سَأَلَ يَسْأَلُ كَمَنَعَ، يَمْنَعُ، اِسْأَلْ.

وَ يَجُوزُ سَالَ، يَسَالُ، سَلْ و آبَ، يَؤُبُ، أُبْ و سَاءَ، يَسُوءُ، سُؤْكَصَانَ، يَصُونُ، صُنْ و جَاءَ، يَجِيءُ، جِئْ كَكَالَ، يَكِيلُ، كِلْ فَهُوَ سَاءٍ وَ جَاءٍ وَ أَسَا، يَأْسُوْ كَدَعَا، يَدْعُو، أُسُ و اَتَىٰ، يَأتي كَرَمىٰ، يَرْمي، ايتِ.

وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: تِ ، تَشْبِيهاً له بِخُذْ.

از لحاظ صرف و اشتقاق، حکم کلمات باب دوم از مهموز الفاء همانند باب دوم صحیح است با این معنی که:

أَزَرَ [کمک کرد]، يَأْزِرُ [کمک میکند] و نیز هَنَأَ، يَهْنِئُ [گوارا بود - گوارا میباشد] همانند حکم «ضَرَبَ، يَضْرِبُ» میباشد. امر حاضر اولی «ايزِرْ» است که اصل آن «إِأْزِرْ» بوده که بنا بقاعده ۱۵ همزهٔ دوم به یاء تبدیل گشته است. و امر دومی «اِهْنِئْ» میباشد که بدون هیچ تغییری می‌باشد.

و باب ششم مهموز الفاء در صرف فعل، حکم باب ششم صحیح را دارد با این معنی که: اَدُبَ [ادب نمود] و يَأْدُبُ [ادب می‌نماید] مانند كَرُمَ، يَكْرُمُ بوده و امر آن «أُوْدُبْ» همچون «اُكْرُمْ» است و اصل آن «أُأْدُب» است که بنا بقاعدهٔ ۱۵ همزهٔ دوم به واو تبدیل شده است.

و همچنین حکم باب سوّم مهموز العین همانند حکم باب سوّم صحیح است و امر آن «اِسْأَلْ» است بر وزن «اِمْنَعْ» و جایز است در این مهموز العین حرکت همزه را به ما قبلش انتقال دهیم و همزه را بدون قیاس و بخاطر تخفیف به الف تبدیل نمائیم و بگوئیم سَالَ، يَسَالُ، سَلْ همانند: خَافَ، يَخَاف ، خَفْ.

و حکم باب اول از مهموز الفاء و مهموز اللام اجوف، از لحاظ اعلال همانند حکم باب اوّل اجوف است. با این معنی که: آبَ [رجوع کرد] يَؤُوْبُ [رجوع میکند] اُبْ [رجوع کن] وَسَاءَ [بد بود] يَسُوءُ [بدی میکند] سُؤْ [بد باش] از لحاظ اعلال عین‌الفعل همانند «صَانَ، يَصُونُ، صُنْ» میباشد که اصل «اُبْ» «أُءْوُبْ» بوده ضمّه واو را به ما قبلش انتقال دادیم و از همزهٔ وصل بی‌نیاز شدیم و واو بخاطر التقاء ساکنین حذف شد «اُبْ» گردید.

و حکم باب دوم مهموز اللام اجوف از لحاظ اعلال عین‌الفعل همانند اعلال باب دوم اجوف است. با این معنی که جَاء، يَجِيْءُ، جِئْ همانند كَالَ يَكِيلُ، كِلْ، میباشد. و در اسم فاعل میگوئیم:

جَاءٍ و سَاءٍ بر وزن رامٍ و داعٍ که اصل آنها جايِئٌ و ساوِءٌ بوده بنا بقاعدهٔ ۱۰ واو و یاء به همزه قلب شدند همانند «صائن و بائع» که به صورت «ساءِءٌ و جاءِءٌ» در آمدند و سپس همزهٔ دوم را بخاطر کسرهٔ ما قبل به یاء تبدیل نمودیم «ساءِیٌ و جـاءِیٌ» گشت و اعلال غازٍ و رامٍ را در آن اجرا نمودیم گفته شد ساءٍ و جاءٍ بر وزن «فاعٍ» و این قول سیبویه است.

و حکم باب اول از مهموز الفاءِ ناقص در اعلال حرف علّه همانند حکم نـاقص است. بنابراین أَسَا يَأْسُو، همانند دَعا، يَدْعُو است و در امر آن میگوئیم «اُؤْسُ» بر وزن «اُدْعُ».

و حکم باب دوّم از مهموز الفاء ناقص همانند حکم باب دوم ناقص است. بنابراین میگوئیم:

اَتىٰ، يَأْتِيْ همانند: رَمىٰ، يَرْمِيْ و در امر حاضر آن میگوئیم «اِيتِ» بر وزن «اِرْمِ» که در اصل «إِأْتِ» بوده و برخی در امر «اَتىٰ، يَأتى» [تِ] گفته و آن را به «خُذْ» تشبیه کرده یعنی همانطوری که همزه را از ابتدای «خُذْ» حذف کرده‌اند و به همزه وصل بی‌نیاز شده‌اند در «تِ» که اصل آن «إِأْتِ» بوده چنین عملی را انجام داده‌اند.

بقیّه تصریف افعال مهموز:

و وَأىٰ، يَأى كَوَقىٰ، يَقِي و اَوىٰ، يَأْوي، اَيّاً كَشوَىٰ، يَشْوِي، شيّاً، و اِيْوِ كَاِشْوِ.

و نَأىٰ، يَنْأىٰ كَرَعىٰ، يَرْعىٰ وَكَذٰا قياسُ رَأىٰ، يَرْأىٰ. لكنّ العربَ قَدْ اِجْتَمَعتْ عَلٰى حَذْفِ الْهَمْزَةِ مِن مُضٰارِعِه فَقٰالوا: يَرىٰ، يَرَيانِ، يَرَوْنَ، تَرىٰ، تَرَيانِ، يَرَيْنَ الى آخره.

وَاتَّفَقَ فِي الْخِطٰابِ المُؤَنَّثِ لَفْظُ الْوٰاحِدَةِ وَالْجَمْعِ لٰكِنْ وَزْنُ الْوٰاحِدَةِ تَفَيْنَ وَالْجَمْعِ تَفَلْنَ فَإذٰا اَمَرْتَ مِنْهُ قُلْتَ عَلَى الاَصْلِ اِرْءَ كَاِرْعَ وَ عَلى الْحَذْفِ رَ، وَيَلْزَمُهُ الهٰاءُ فِي الْوَقْفِ نحو رَهْ، رَيٰا، رَوْا، رَىْ، رَيٰا، رَيْنَ.

و حکم باب دوم از مهموز العین لفیف مفروق از لحاظ اعلال همانند حکم باب دوّم لفیف مفروق است بنابراین «وأىٰ» [وعده داد]. «يَأي» [وعده میدهد] همانند وَقىٰ، يَقِي میباشد و امر حاضر آن «إِ» است مانند قِ که هر دو بر وزن عِ میباشند.

و حکم باب دوم مهموز الفاءِ لفیف مقرون، در اعلال و تصرفات همانند حکم لفیف مقرون است بنابراین میگوئیم: «أوىٰ» [مکان گرفت]، «يَأْوى» [مکان می‌گیرد]، «اَيّاً» [مکان گرفتن] عیناً همانند «شَوىٰ، يَشْوِى شيّاً» است و امر آن «اِيْوِ» است بر وزن «اِشْوِ» که در اصل «إِأْوِ» بوده و اعلال شده است. و باز حکم باب سوم از مهموز العین ناقص در اعلال همانند باب سوّم ناقص است. بنابراین میگوئیم: نَأىٰ [دور شد] يَنْأىٰ [دور می‌شود] همانند: رَعىٰ، يَرْعىٰ است و امر حاضر آن «اِنْأَ» میباشد بر وزن «اِرْعَ» و بر این قیاس است: رَأىٰ، يَرْأىٰ.

عرب اجماع دارند بر اینکه در مضارع «يَرْأَىٰ» بخاطر تخفیف باید همزه را که عین‌الفعل آن است حذف نمود، باین طریق که حرکت همزه را به ما قبلش انتقال میدهیم و

در التقاء ساکنین مخصوصاً همزهٔ مضارع «رأیٰ» را حذف می‌نمائیم. و میگوئیم [یَـریٰ - یَرَیٰانِ - یَرَوْنَ - تَریٰ - تَرَیٰانِ - یَرَیْنَ - تَریٰ - تَرَیٰانِ - تَرَوْنَ - تَرَیْنَ - تَرَیٰانِ - تَرَیْنَ - اَریٰ - نَریٰ] و در صیغه‌های حاضر، صیغهٔ مفرد مؤنّث با جمع یکی است ولی در تقدیر با هم فرق دارند بنابراین وزن مفرد مؤنّث مخاطب «تَفَیْنَ» بوده با حذف عین الفعل و لام الفعل و وزن جمع مؤنث مخاطب «تَفَلْنَ» میباشد یعنی عین الفعل آن حذف شده است.

و وقتی از آن (بر طبق اصل فعل امر را بنا نمودی بگو): «اِرْءَ» همچون اِرْعَ. و بنابر حذف همزه بگو: [رَ] منتهی دراین صورت درحالت وقف هاء راباید به آن ملحق کنیم و بگوئیم: رَه - رَیٰا - رَوْا - رَیْ - رَیٰا - رَیْنَ.

بقیهٔ صرف افعال مهموز

و بالتأکیدِ رَیَنَّ، رَیٰانِّ، رَوُنَّ - رَینَّ - رَیٰانِّ - رَیْنٰانِّ.

فهو راءٍ رائِیٰانِ، راؤُونَ کَـراعٍ، راعِـیٰانِ، راعُـونَ وَ ذاک مَـرْئِیٌّ کَمَرْعِیٍّ وَ بناءُ اَفْعَلَ مِنْهُ مُخالِفٌ لِاَخَواتِهِ ایضاً فَتَقُولُ: اَریٰ یُـریِ اِراءً و ارائةً وَ اِرایَةً فَهُوَ مُرٍ و ذاک مُریً، مُرَیٰانِ، مُرَوْنَ، مُراةٌ، مُراتٰانِ، مُرَیٰاتٌ.

والامرُ مِنْهُ: اَرِ، اَرِیٰا، اَرُوْا، اَرِیْ، اَرِیٰا، اَرِیْنَ.

و بالتّأکید: اَرِیَنَّ، اَرِیٰانِّ، اَرُنَّ، اَرِنَّ، اَرِیٰانِّ، اَرِینٰانِّ، و فی النّهـی: لاٰیُرِ، لاٰیُرِیٰا، لاٰیُرُوْا، اِلیٰ آخِرِه.

وبالتّاکید: لاٰیُرِیَنَّ، لاٰیُرِیانِّ، لاٰیُرُنَّ، لاٰتُرِیَنَّ، لاٰتُرِیانِّ، لاٰیُرْینٰانِّ.

و تقُولُ فی اِفْتَعَل مِنْ مَهْمُوز الفاءِ: اِیْتٰالَ کَاِخْتٰارَ و اِیْتَلیٰ کَاِقْتَضیٰ.

و در امر حاضر رَأیٰ، یَریٰ با نون تأکید ثقیله میگوئیم:

رَیَنَّ [باعادهٔ لام الفعل حذف شده همانند اُغْزُوَنَّ] رَیٰانِّ، رَوُنَّ [با ضمّ واو بدون حذف آن همانند: اُغْزُنَّ] رَیِنَّ [بکسر یاء ضمیر بدون حذف آن] رَیٰانِّ، رَیْنٰانِّ. و با نون

خفیفه میگوئیم: رَیَنْ - رَوُنْ - رَینْ.

و در اسم فاعل گفته میشود «راءٍ» اصل آن رائِیٌ است همانند رامٍ در آن اعلال شده «رائِیانِ» در تثنیه و «رائُونَ» در جمع اصل آن رائِیُونَ است ضمّهٔ یاء را به همزه نقل نمودیم و بخاطر التقاء ساکنین یاء حذف شد و وزن آن «فاعُون» است همانند: راعٍ - راعِیانِ - راعُونَ.

و اسم مفعول آن «مَرْئِیٌّ» میباشد همچون «مَرْعِیٌّ» مَرْئیانِ در تثنیه و بناء [رأیٰ یَریٰ] از باب افعال نیز با نظائرش مخالف است یعنی همانطور که «رأی» با مشتقاتش همچون نَأیٰ - یَنْأیٰ مخالف بود و در مضارع رَأیٰ بحذف همزه ملتزم بودیم بر خلاف نَأیٰ - یَنْأیٰ، عیناً در باب افعال نیز چنین است لذا در باب افعال از «رَأیٰ» همزه را حذف میکنند ولی آن را از اخواتش حذف نمیکنند بلکه همچنان محفوظ و ثابت میماند بنابراین میگوئیم:

اَریٰ: [اصل آن «اَرْأَیٰ» بوده مانند اَعْطیٰ حرکت همزه را بما قبل انتقال دادیم و همزه را حذف نمودیم شد «اَریٰ»]

یُرِی [در اصل یُرْأِیُ بوده همانند یُعْطِیْ پس از نقل حرکت همزه و حذف آن «یُرِی» شد.]

یُرِیانِ - یُرُونَ - تُرِیْ - تُرِیانِ - یُرِیْنَ تا آخر و در مصدر آن میگوئیم اِرائَةً در اصل اِرْآیاً بوده، یاء را بنا بقاعده ۱۰ به همزه تبدیل نمودیم شد «اِرْآءً» حرکت همزه به «راء» انتقال دادیم و آن را حذف کردیم با تعویض تاء شد ارائةً همانند «اِقامَةً».

و جایز است که بگوئیم «اِراءً» بدون تعویض و همچنین میتوانیم بگوئیم «اِرایَةً» با یاء باعتبار وقوع همزه در آخر کلمه و اسم فاعل آن «مُرٍ» است که در اصل «مُرْئِیٌ» بوده همزه را همانطور که گفتیم حذف نمودیم و مانند رامٍ اعلال شد. مُرِیانِ در تثنیه مُرُونَ در جمع مُرِیَةٌ - مُرِیَتانِ - مُرِیاتٌ.

و در اسم مفعول آن میگوئیم «مُریً» اصل آن «مُرْأیً» بوده مانند مثال بالا همزه را حذف نمودیم و یاء به الف تبدیل شد، و سپس بخاطر التقاء ساکنین میان الف و تنوین، الف حذف گردید پس وزن آن «مُفاً» است.

مُرَیانِ در تثنیه بخاطر التباس، یاء به الف تبدیل نمی‌شود مُرَوْنَ در جمع اصلش

«مُرْئِيُوْنَ» بوده کما فی السابق حرکت همزه را بما قبلش دادیم و همزه را حذف نمودیم «مُرَيُوْنَ» شد بنا بقاعدۀ ۵ یاء تبدیل به الف شد و الف هم در التقاء ساکنین حذف گردید.

مُراةٌ: در مفرد مونث اصلش مُرَيَةٌ است بنا بقاعدۀ ۵ یاء به الف تبدیل شد. مُراتانِ اصلش «مُرَيَتان» است.

مُرایات: در جمع مؤنّث اصلش «مُرَأَياتٌ» است.

و صیغۀ امر حاضر آن از باب افعال عبارتست از:

اَرِ: اصل آن «تُرِي» است بعد از حذف حرف مضارع همزۀ متحرک آن برگردانده شود که در واقع «تُأَرِی» بوده و لام الفعلش هم حذف شد.

اَرِیا: در تثنیه مذکر، اَرُوْا: در جمع مذکر و اصل آن «اَرِيُوْا» است حرکت یاء بما قبلش انتقال داده شد و یاء در التقاء ساکنین حذف گردید.

اَرِیْ: در امر مفرد مؤنّث اصل آن «اَرْيِی» حرکت یاء بما قبلش داده شد و یاء حذف گردید و بخاطر جزم، لام‌الفعل هم حذف شد، و بر وزن اَفِی است.

اَرِیا: در مثنای مونّث، اَرِیْنَ: در جمع مؤنث بر وزن اَفِلْنَ که یاء لام الفعل است.

و با نون تأکید میگوئی: اَرِیَنَّ - اَرِیانِّ - اَرُنَّ - اَرِنَّ - اَرِیانِّ - اَرِیْنانِّ.

و در نهی آن میگوئی: لاتُرِ - لاتُرِیا - لاتُرُوا - لاتُرِ - لاتُرِیا - لاتُرِیْنَ - تا آخر.

و در صرف نهی با نون تأکید میگوئی: لاتُرِیَنَّ - لاتُرِیانِّ - لاتُرُنَّ - لاتُرِیَنَّ - لاتُرِیانِّ - لاتُرِیْنانِّ تا آخر.

و حکم باب افتعال مهموز الفاء از لحاظ اعلال همانند باب افتعال اجوف است باین معنی که:

اِیْتالَ [یعنی اصلاح کرد] که اصل آن «اَیَلَ» است در باب افتعال میشود «اِأْتَيَلَ» بنا بقاعده ۱۵ همزه دوم تبدیل به یاء شد و بنابقاعدۀ ۵، یاء عین‌الفعل به الف تبدیل شد، در اعلال عین‌الفعل مانند «اِخْتارَ» است

و «اِیْتلیٰ» دراعلال همانند اِقْتَضیٰ است واصل آن «اَلَوَ» است درباب افتعال میشود «اِأْتَلَوَ» بنابقاعدۀ ۱۳ واو به یاء تبدیل میشود و همزۀ دوم همانند اِیْتالَ اعلال میگردد.

	تصریف مهموز الفاء و ناقص			تصریف مهموز الفاء واجوف			مهموز العین و ناقص			تصریف مهموز اللام واجوف		
شماره	ماضی	مضارع	امر	ماضی	مضارع	امر	ماضی	مضارع	امر	ماضی	مضارع	امر
١	أَتیٰ	یَأتِي		آبَ	یَؤوبُ		رَأیٰ	یَرىٰ		جٰاءَ	یَجِئُ	
٢	أَتَیا	یأتِیانِ		آبا	یَؤوبانِ		رَأَیا	یَرَیانِ		جٰاءٰا	یَجِیئٰانِ	
٣	أتَوْا	یأتُونَ		آبوا	یَؤُوبونَ		رَأَوْا	یَرَوْنَ		جٰاؤوا	یَجِیئُوْنَ	
٤	اَتَتْ	تأتِي		آبَتْ	تَؤُوبُ		رَأَتْ	تَرَیٰ		جاءَتْ	تَجِيءُ	
٥	أَتَتٰا	تَأْتِیانِ		آبَتٰا	تَؤُوبانِ		رَأَتٰا	تَرَیانِ		جٰاءَتٰا	تَجِیئٰانِ	
٦	أَتَیْنَ	یَأْتِینَ		أُبْنَ	یَؤُبْنَ		رَأَیْنَ	یَرَیْنَ		جِئْنَ	یَجِئْنَ	
٧	أَتَیْتَ	تَأْتِي	تِ	أُبْتَ	تَؤُوبُ	أُبْ	رَأَیْتَ	تَرَیٰ	رَ	جِئْتَ	تَجِيءُ	جِئُ
٨	أَتَیْتُمٰا	تأتِیانِ	تِیا	أُبْتُمٰا	تَؤوبانِ	اُوبا	رَأَیْتُمٰا	تَرَیانِ	رَیا	جِئْتُمٰا	تَجیئانِ	جیئٰا
٩	أَتَیْتُمْ	تَأتُونَ	تُوا	أُبْتُمْ	تَؤُوبُونَ	اُوْبُوْا	رَأَیتُمْ	تَرونَ	رَوْا	جِئْتُمْ	تجیئُونَ	جیئوا
١٠	أَتَیْتِ	تَأْتِینَ	تِي	أُبْتِ	تَؤوبِینَ	اُوْبِي	رَأَیْتِ	تَرَینَ	رَي	جِئْتِ	تَجِیئِینَ	جیئی
١١	أَتَیْتُمٰا	تَأْتِیانِ	تِیا	أُبْتُمٰا	تَؤوبانِ	اُوْبا	رَأَیْتُمٰا	تَرَیٰانِ	رَیا	جِئْتُمٰا	تَجِیئٰانِ	جیئٰا
١٢	اَتَیْتُنَّ	تَأتِینَ	تِینَ	أُبْتُنَّ	تَؤُبْنَ	اُبْنَ	رَأَیتُنَّ	تَرَیْنَ	رَیْنَ	جِئْتُنَّ	تَجِئْنَ	جِئْنَ
١٣	أَتیتُ	آتِي		اُبْتُ	أؤوبُ		رَأیتُ	أرٰی		جِئْتُ	اَجِيْءُ	
١٤	أَتَیْنا	نَأْتِي		اُبْنا	نَؤوبُ		رَأَیْنا	نَرىٰ		جِئْنا	نَجِيْءُ	

اسم فاعل ثلاثی مجرد	اسم مفعول ثلاثی مجرد
آتٍ «آلآتِی»	مَأتِیٌّ
آتِیانِ	مَأْتِیانِ
آتُوْنَ	مَأتُونَ
آتِیَةٌ	مَأتِیَّةٌ
آتِیَتٰانِ	مَأْتِیتٰانِ
آتِیاتٌ	مَأتِیاتٌ

	تصريف مهموز الفاء و لفيف مقرون			تصريف مهموز و لفيف مفروق				
	ماضی	مضارع	امر	ماضی	مضارع	امر	اسم‌فاعل	اسم‌مفعول
۱	أوىٰ	يَأوى		وَأىٰ	يَئِىْ		وٰاءٍ	مَوْئِیٌّ
۲	أَوَيٰا	يَأوِيٰانِ		وَأَيٰا	يَئِيٰانِ		وٰائِيٰانِ	مَوْئِيٰانِ
۳	أوَوْا	يَأوُوْنَ		وَأوْا	يَؤوْنَ		وٰاؤُوْن	مَوْؤوْنَ
۴	أوَتْ	تَأوى		وَأَتْ	تَئِىْ		وٰائِيَةٌ	مَوْئِيَةٌ
۵	آوَتٰا	تَأْوِيٰانِ		وَأَتٰا	تَئِيٰانِ		وٰائِيَتٰانِ	مَوْئِيَتٰانِ
٦	اَوَيْنَ	يَأوِينَ		وَأَيْنَ	يَئِينَ		وَائِيٰاتٌ	مَوْئِيٰاتٌ
۷	اَوَيْتَ	تَأْوى	ايوِ	وَأَيْتَ	تَئِىْ	اِ		
۸	اَوَيْتُمٰا	تَأْوِيٰانِ	ايوِيٰا	وَأَيْتُمٰا	تَئِيٰانِ	إِيٰا		
۹	اَوَيْتُمْ	تَأْوُوْنَ	ايوُوا	وَأَيْتُمْ	تَؤُوْنَ	أُوْا		
۱۰	اَوَيْتِ	تَأْوِينَ	ايوى	وَأَيْتِ	تَئِينَ	إِي		
۱۱	أَوَيْتُمٰا	تَأوِيٰانِ	ايوِيٰا	وَأَيْتُمٰا	تَئِيٰانِ	إِيٰا		
۱۲	اَوَيْتُنَّ	تَأوِينَ	ايوِينَ	وَأَيْتُنَّ	تَئِينَ	اِينَ		
۱۳	أَوَيْتُ	آوى		وَأَيْتُ	أَئِىْ			
۱۴	أَوَيْنٰا	نَأوى		وَأَيْنٰا	نَأَىْ			

تصریف باب افعال مهموز العین ناقص از مادهٔ «رَأیٰ»

	ماضی	مضارع	امر	اسم فاعل	اسم مفعول	فعل نهی
۱	أریٰ	یُرِي		مُرٍ	مُرًیً	لایُرِ
۲	اَرَیٰا	یُرِیٰانِ		مُرِیٰانِ	مُرَیانِ	لایُرِیا
۳	أرَوْا	یُرُوْنَ		مُرُوْنَ	مُرَوْنَ	لایُرُوْا
٤	اَرَتْ	تُرِی		مُرِیَةٌ	مُراةٌ	لاتُرِ
٥	أَرَتٰا	تُرِیانِ		مُرِیَتٰانِ	مُراتانِ	لاتُرِیٰا
٦	اَرَیْنَ	یُرِیْنَ		مُرِیاتٌ	مُرَیاتٌ	لاتُرِیْنَ
۷	اَرَیْتَ	تُرِی	اَرِ			لاتُرِی
۸	اَرَیْتُمٰا	تُرِیٰانِ	اَرِیٰا			لاتُرِیٰا
۹	اَرَیْتُمْ	تُرُوْنَ	اَرُوْا			لاتُرُوْا
۱۰	اَرَیْتِ	تُرِینَ	أرِیْ			لاتُرِیْ
۱۱	اَرَیْتُمٰا	تُرِیٰانِ	أَرِیٰا			لاتُرِیٰا
۱۲	اَرَیْتُنَّ	تُرِینَ	أَرِیْنَ			لاتُرِیْنَ
۱۳	اَرَیْتُ	أُرِي				لاأُرِ
۱٤	اَرَیْنٰا	نُرِي				لانُرِ

تمارین درس مهموز

۱ – مهموز را تعریف کنید؟ و بگویید بر چند قسم است نام ببرید و برای هر کدام یک مثال بزنید.

۲ – در چه موقع همزه تخفیف میشود؟

۳ – در چه موقع همزه تبدیل به واو و یاء میشود؟ و برای هر کدام دو مثال بزنید.

٤ – اصل «خُذْ و کُلْ و مُرْوسَلْ» را بگوئید وبنویسید چراهمزۀآنها حذف شده است؟

۵ – ماضی و مضارع و امر افعال زیر را بنویسید:

[أَكَلَ – اَمَرَ – سَأَلَ – قَرَأَ – دَرَأَ – اَلِمَ – اَجَرَ – اَثِمَ – سَئِمَ – زَأَرَ]

٦ – مواضع تخفیف به قلب و حذف را در آیات زیر بیان کنید و اصل آنها را بنویسید:

[فَاَمّا مَنْ اُوتِيَ كِتابَهُ بِيَمِينِهِ – آتُونِي زُبَرَ الحَدِيدِ – سَلْ بَنِي‌اِسرائِيلَ – كُلوا وَاشْرَبُوا وَلاتُسْرِفُوا]

۷ – اَخَذَ را به باب افتعال برده و ماضی و مضارع و امر و مصدر آن را بنویسید.

۸ – «اَمَنَ» را به باب افعال برده و ماضی و مضارع و امر و مصدر آن را بنویسید.

۹ – افعال زیر را به مضارع و امر حاضر و اسم فاعل و اسم مفعول تبدیل کنید:

[أَزَرَ – هَنَأَ – اَدُبَ – آبَ – سَاءَ – جَاءَ – اَجَرَ – اَسَرَ – اَهَبَ]

۱۰ – وجوه اعلال در کلمات زیر را بنویسید که اصل آنها چه بوده است؟ و چگونه باین صورت در آمده‌اند؟

[سَاءٍ – ايتِ – تِ – جاءٍ – اُوْمُلْ – سَلْ]

۱۱ – «رأىٰ» را در تمام صیغه‌های ماضی و مضارع و امر صرف کنید.

۱۲ – «رأىٰ» را به باب افعال برده و از آن مفرد مذکر مخاطب و جمع مؤنّث غایب و جمع مذکر مخاطب و جمع مذکر مخاطب همراه با نون تأکید ثقیله بنویسید.

۱۳ – برای هر کدام از افعال «رأىٰ» و «اَرىٰ» اسم فاعل و اسم مفعول بسازید؟

فصل:

«بناءُ اِسْمَيِ الزّمانِ و المكانِ»

وَ هُوَ مِنْ يَفْعِلُ بِكَسْرِ العَيْنِ عَلىٰ مَفْعِل مَكْسورِالْعَيْنِ كالمَجْلِس وَالْمَبيتِ وَ مِنْ يَفْعُلُ بفتح الْعَينِ و ضَمِّها عَلىٰ مَفْعَل مَفْتُوح الْعَيْنِ كَالْمَذْهَبِ وَالْمَقْتَل وَالْمَشْرَبِ وَالْمَقام.

وَشَذَّ المَسْجِدُ وَالْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ وَالْمَطْلِعُ وَالْمَجْزِرُ وَالْمَرْفِقُ وَالْمَفرِقُ وَالْمَسْكِنُ وَالْمَنْسِكُ وَالْمَنْبِتُ وَالْمَسْقِطُ وَحُكِيَ الْفَتْحُ فى بَعْضِها و اُجيزَ الْفَتْحُ فيها كُلِّها هذا اذا كان الفعل صحيح الفاء و اللاّم.

فصل:

«در بیان بناء اسم زمان و مکان»

اسم زمان: اسمی است که بر زمان وقوع فعل دلالت کند.

اسم مکان: اسمی است که بر مکان وقوع فعل دلالت کند. اسم زمان و مکان در صیغهٔ مشترک هستند مثلاً کلمه «مَنْزِل» هم بر مکان نزول و هم بر زمان نزول دلالت میکند.

و بناء آن دو، از فعل مضارع مکسور العین «یَفْعِلُ» یعنی باب اول و پنجم بر وزن «مَفْعِل» بکسر عین می‌آید مانند: «مَجْلِس» [محل و زمان نشستن] که مثال برای فعل سالم از «یَجْلِسُ» میباشد.

و مانند «مَبِیتْ» [محل و زمان بیتوته کردن] مثال برای اجوف است و اصل آن «مَبْیِتْ» بوده قاعدهٔ ۷ بر آن جاری شد.

بناء اسم زمان و مکان از فعل مضارع مفتوح العین [یَفْعَلُ] و مضموم العین [یَفْعُلُ] یعنی بابهای اول و ششم و سوم و چهارم، بر وزن [مَفْعَلْ] «بفتح عین» می‌آید مانند:

مَذْهَبْ [از یَذْهَبُ باب سوم] و مَقْتَلْ [از یَقْتُلُ باب اول] و مَشْرَبْ [از یَشْرَبُ باب چهارم] و مَقام [از یَقُوْم که مثال است برای باب اول اجوف].

ولی کلمات ذیل شاذ و بر خلاف قاعده است:

مَسْجِدْ از «یَسْجُدُ» و مَشْرِقْ از «یَشْرُقُ» و مَغْرِبْ از «یَغرُبُ» و مَطْلِعْ از «یَطْلُعُ» و مَرْفِقْ از «یَرْفُقُ» و مَسْکِنْ از «یَسْکُنُ» و مَنْسِکْ از «یَنْسُکُ» و مَـنْبِتْ از «یَـنْبُتُ» و مَسْقِط از «یَسْقُطُ».

و در برخی از این کلمات فتحه دادن عین الفعل نقل شده همانطور که در تمام آنها مفتوح خواندن عین الفعل اجازه داده شده است. این در صورتی است که فاءالفعل و لام الفعل فعل صحیح باشد.

وَ اَمّا فِي غَيْرِه فَمِنَ المُعْتَلِّ الفاءِ مَكْسُورٌ اَبَداً كالمَوْعِدِ والمَوْضِعِ. وَ مِنَ المُعْتَلِّ اللاّمِ مَفْتُوحٌ اَبَداً كالمَرمىٰ والمأْوىٰ. وَ قَدْ تَدْخُلُ عَلىٰ بَعْضِها تاءُ التَّأنيثِ كَالمَظَنَّةِ وَالمَقبَرَةِ والمَشرِقَةِ. وَشَذَّ المَقْبُرَةُ وَالمَشْرُقَةُ بِالضَّمِ.

وَ مِمّازاد عَلَى الثَّلاثَةِ كَاِسْمِ المَفْعُولِ كالمُدْخَلِ والمُقامِ. وَ اِذاكَثُرَ الشَّيْءُ فِى المَكانِ قيلَ فيهِ مَفْعَلَة مِنَ الثّلاثى المجرّد فَيُقالُ: اَرْضٌ مَسْبَعَةٌ وَ مَأسَدَةٌ وَ مَذْئَبَةٌ وَ مَبْطَخَةٌ وَ مَقْثَأةٌ.

و اما در غیر صحیح الفاء و اللام، اسم زمان و مکان از معتل الفاء [مثال] همیشه بصورت مکسور العین می‌آید مانند: مَوْعِدْ [محل و زمان وعده از یَعِدُ معتل الفاء] و مَوْضِعْ [محل و زمان نهادن از یَضَعُ معتل الفاء] و اسم زمان و مکان از معتل اللام [ناقص] همیشه مفتوح میباشد مانند: «مَرْمیٰ» [محل و زمان تیر انداختن از یَرْمِیْ] و مَأوىٰ [از أوىٰ یَأْوِي لفیف مقرون].

و گاهی به بعضی از آنها تاء تأنیث ملحق میشود مانند: مَظَنَّة [محل و زمان گمان] و مَقْبَرَة [محل دفن میّت] و مَشرقة [محل و زمان تابیدن].

و گفتن «مَقْبُرَة و مَشْرُقَة» بضمّ باء و راء شاذ و بر خلاف قیاس‌است زیراقیاس‌در آنها مفتوح است زیرا از «یَفْعُلُ» بضم عین هستند.

و اسم زمان و مکان از افعالی که بیشتر از سه حرف باشند همچون اسم مفعول آن باب،بنا می‌شود مانند: «مُدْخَلْ» [محل و زمان داخل کردن، باب افعال از اَدْخَلَ یُدْخِلُ] و مُقامْ [محل و زمان بپا داشتن باب اِفْعالْ از اَقامَ یُقیمُ].

توجّه: وقتی چیزی در مکانی زیاد و شایع باشد در بیان آن از وزن «مَفْعَلَة» استفاده میشود مشروط باینکه کلمه از ثلاثی مجرّد باشد مانند: اَرْضٌ مَسْبَعَةٌ [زمینی که درنده و سباع زیاد دارد] و اَرْضٌ مَأْسَدَةٌ [زمینی که شیر زیاد دارد]. و اَرْضٌ مَذْئَبَةٌ [زمینی که گرگ زیاد دارد] و اَرْضٌ مَبْطَخَةٌ [زمینی که خربزه زیاد دارد] و اَرْضٌ مَقْثَأَةٌ [زمینی که

خیار زیاد دارد].

خلاصه: اسم مکان و زمان از ثلاثی مجرد دو وزن دارد:

۱ - مَفْعِل ← در مضارع یَفْعِلُ

۲ - مَفْعَلْ { ← در مضارع یَفْعُلُ / ← در مضارع یَفْعَلُ }

و در غیر ثلاثی مجرد اسم زمان و مکان همان صیغهٔ اسم مفعول هر باب است مانند:

اِجْتَمَعَ ← مُجْتَمَعْ - اِسْتَخرَجَ ← مُسْتَخرَجْ - اَكْرَمَ ← مُكْرَمْ - دَحْرَج ← مُدَحْرَجْ

بناء اسم آلة:

و اما اسْمُ الْآلَةِ: فَهُوَ مٰا يُعٰالِجُ بِهِ الْفٰاعِلُ الْمَفْعُولَ لِوُصُولِ الاَثَرِ اليهِ، فَيَجِيءُ عَلىٰ مِحْلَبٍ و مِكْسَحَةٍ و مِفْتٰاحٍ وَ مِصْفٰاةٍ وَ قٰالُوا: مِرْقاة علىٰ هٰذا. وَ مَنْ فَتَحَ الميمَ اراد به المَكٰانَ.

و شَذَّ مُدْهُنٌ و مُسْعُطٌ و مُدُقٌّ و مُنْخُلٌ و مُكْحُلَةٌ وَ مُحْرُضَةٌ مَضْمُوْمَةَ الميمِ والعين و جٰاءَ مِدَقٌّ و مِدَقَّةٌ عَلَى القياس.

«اسم آلت»

اسم آلت آن چیزی است که فاعل بواسطهٔ آن مفعول را مورد عمل قرار میدهد. [بعبارت دیگر اسمی است که بر آلات و ابزار فعل دلالت دارد] فاعل بر آن اثر کند اسم آلت از ثلاثی مجرد بر سه وزن آمده است:

الف – مِفْعَلْ: مانند مِحْلَبْ «آلت دوشیدن» و همچنین مِدْفَعْ [توپ جنگی] مِخْلَبْ [چنگال] مِعْبَرْ [پل].

ب – مِفْعَلَة: مانند مِكْسَحَة [آلت جاروب کردن] و همچنین مِطْرَقه [چکش]

مِرْوَحَة [باد بزن]

ج – مِفْعَالْ : مانند مِفْتَاح [کلید] و مِصْفَاةْ [آلت صاف کردن]. دانشمندان علم صرف کلمهٔ «مِرقَاةْ» یعنی نردبان را بنابر همین وزن استعمال کرده‌اند یعنی آن را همچون «مِصْفَاةْ» دانسته‌اند. و کسانی که میم آن را به فتح خوانده و گفته‌اند «مَرْقاة»، اسم مکان را اراده کرده‌اند.

کلمات زیر شاذ و بر خلاف قاعده میباشند:

مُدْهُنْ [روغن دان] مُسْقُطْ [آلت چکاندن دارو] مُدُقّ [آلت کوبیدن] مُنْخُلْ [غربال] مُکْحُلة [آلت سرمه کشیدن] مُحْرُضة [چوبک دان] که در همه بضمّ میم و عین است و دو کلمهٔ مِدَقٌّ و مِدَقَّةٌ [آلت کوبیدن] مطابق قاعده و قیاس آمده‌اند.

تبصره: بعضی از اسمهای جامد دلالت بر ابزار و ادوات کار میکنند مانند قلم [وسیلهٔ نوشتن] قَدوم [تیشه] سکّین [چاقو] جَرَس [زنگ] اینها را در اصطلاح اسم آلت نمی‌گویند.

بناء اسم مَرّة و نوع:

الْمَرَّةُ مِنْ مَصْدَرِ الثُّلاٰثِيِّ الْمُجَرَّدِ عَلىٰ فَعْلَةٍ بِالْفَتْحِ تَقُولُ، ضَرْبَةً وَ قُمْتُ قَوْمَةً. وَ مِمّازٰادَ بِزِيٰادَةِ الْهاءِ كَالْإِعْطٰائَةِ والاِنْطِلاقَةِ إلاّ ما فيهِ تاءُ التّأنيث مِنْهُمٰا فَالْوَصْفُ بِالوٰاحِدَةِ لَقولِکَ: رَحِمْتُهُ رَحْمَةً وٰاحِدَةً و دَحْرَجْتُهُ دَحْرَجَةً وٰاحِدَةً وَالْفِعلَةُ بِالْكَسْرِ لِنَوْعٍ مِنَ الْفِعْلِ تَقُولُ هُوَ حَسَنُ الطِّعْمَةِ وَالْجِلْسَةِ.

«مصدر مَرّه»

مصدر مرّه آن است که بر تعداد وقوع فعل دلالت کند. و آن از ثلاثی مجرّد بر وزن «فَعْلَة» بفتح فاء می‌آید مانند ضَرَبْتُ ضَرْبَةً [یکبار زدم] که مثال برای سالم است یا قُمْتُ قَوْمَةً [یکبار ایستادم] که مثال برای معتل‌است.

و از فعلی که زاید بر سه حرف باشد مصدر همان باب را در نظر گرفته تنها یک تاء بآخرش اضافه میکنند مانند: اِعْطٰائَةً [مصدر مرّه از باب افعال] و اِنْطِلاقَةً [مرّه از باب انفعال] مگر مصدری که خود تاء تأنیث داشته باشد که در این صورت برای مشخص شدن مصدر مرّه صفت «واحدة» را باید بدنبال مصدر آورد مانند:

رَحِمْتُهُ رَحْمَةً وٰاحِدَةً و دَحْرَجْتُهُ دَحْرَجَةً وٰاحِدَةً. و هکذا ...

مصدر نوعی:

مصدر نوعی آن است که دلالت بر نوع انجام فعل کند و آن در ثلاثی مجرّد بر وزن «فِعْلَةْ» بکسر فاء میآید مانند: هُوَ حَسَنُ الطِّعْمَة و الجِلْسَةِ و سَیِّئُ القِتْلَةِ. مصدر نوعی در غیر ثلاثی مجرّد همانند مصدر مرّه است که باید با توصیف بیآید در آن صورت هر لفظی باشد فرق نمی‌کند مانند: دَحْرَجْتُهُ دَحْرَجةً لطیفةً و اِنْطَلَقَ اِنْطِلاٰقةً حَسَنَةً.

تمارین درس «اسم زمان و مکان و اسم آلت و مرّة»

۱ - اسم مکان و زمان را تعریف کنید.

۲ - اسم زمان و مکان در ثلاثی مجرد بر چند وزن می‌آید بنویسید؟

۳ - اسم زمان و مکان در غیر ثلاثی مجرّد بر چه وزنی است بنویسید؟

٤ - اسم زمان و مکان از فعل ناقص بر چه وزنی است؟ با دو مثال بنویسید.

۵ - طبق قاعده از افعال زیر اسم زمان و مکان بسازید:

[یَشکُنُ - فَرِحَ - عَرَضَ - قَتَلَ - سَجَدَ - وَعَدَ - أوی - نَویٰ - وَقیٰ - کتب - شَهِدَ]

٦ - بخاطر چیست که در آخر اسم زمان و مکان تاء تأنیث اضافه میشود؟

۷ - از افعال زیر اسم زمان و مکان بسازید:

[اَقامَ - اِکْتَسَبَ - اِنْکَسَرَ - اِسْتَخْرَجَ - زَلْزَلَ - اَظْهَرَ - اَعْلَمَ - اِجْتَمَعَ].

۸ - اسم آلت را تعریف کنید.

۹ - اسم آلت در ثلاثی مجرد و در غیر ثلاثی مجرّد بر چه وزنی است؟ بنویسید.

۱۰ - اسم آلت در ثلاثی مجرد بر چند وزن است؟ هر کدام را با دو مثال نام ببرید.

۱۱ - از افعال زیر اسم آلت بسازید:

[رَقیٰ - نَشَرَ - قَلَعَ - دَقَّ - فَتَحَ - کَسَرَ - کَسَحَ]

۱۲ - از اسمهای زیر اسم آلت را استخراج کنید:

[فأس - مِنشار - مِکْلَبَةْ - مِزْمار - مِدَقّة - سُلَّم - حُلّة - سَبُّورة - مِنْجَلْ - مِسْمار - مِرْقاة].

۱۳ - مصدر مرّة از ثلاثی مجرّد چگونه بنا می‌شود؟

۱٤ – مصدر مرّة از غیر ثلاثی مجرّد بر چه وزنی است؟

۱۵ – مصدر نوعی از فعل ثلاثی مجرد و غیر ثلاثی مجرّد چگونه بنا میشود؟

۱٦ – صیغهٔ مرّة را از این افعال بسازید:

[اِجْتَنَبَ – اَعْطٰی – اِسْتَخْرَجَ – سَبَحَ – طَلَعَ – أَكَلَ – جَلَسَ – جالَ]

۱۷ – از افعال زیر مصدر نوعی بسازید.

[ماتَ – جَلَسَ – صٰامَ – قٰامَ – صَبَغَ – نَعِمَ]

تصریف فعل ناقص یائی

شماره	ماضی معلوم	ماضی مجهول	مضارع معلوم	مضارع مجهول	فعل امر	اسم فاعل	اسم مفعول
۱	رَمیٰ	رُمِیَ	یَرْمِي	یُرْمیٰ		رامٍ	مَرْمِيٌّ
۲	رَمَیا	رُمِیا	یَرْمِیانِ	یُرْمَیانِ		رامِیانِ	مَرْمِیّانِ
۳	رَمَوْا	رُمُوْا	یَرْمُونَ	یُرْمَوْنَ		رامُونَ	مرمِیُّونَ
٤	رَمَتْ	رُمِیَتْ	تَرْمِيْ	تُرْمیٰ		رامِیَةٌ	مَرْمِیَّةٌ
٥	رَمَتا	رُمِیَتا	تَرْمِیانِ	تُرْمَیانِ		رامِیَتانِ	مَرْمِیَّتانِ
٦	رَمَیْنَ	رُمِیْنَ	یَرْمِینَ	یُرْمَیْنَ		رامِیاتٌ	مَرْمِیّاتٌ
۷	رَمَیْتَ	رُمِیْتَ	تَرْمِي	تُرْمیٰ	اِرْمِ		
۸	رَمَیْتُما	رُمِیتُما	تَرْمِیانِ	تُرْمَیانِ	اِرْمِیا		
۹	رَمَیْتُمْ	رُمِیتُمْ	تَرْمُونَ	تُرْمَونَ	اِرْمُوا		
۱۰	رَمَیْتِ	رُمِیتِ	تَرْمِینَ	تُرْمَیْنَ	اِرْمِي		
۱۱	رَمَیْتُما	رُمِیتُما	تَرْمِیانِ	تُرْمَیانِ	اِرْمِیا		
۱۲	رَمَیْتُنَّ	رُمِیتُنَّ	تَرْمِینَ	تُرْمَیْنَ	اِرْمِینَ		
۱۳	رَمَیتُ	رُمِیتُ	اَرْمِي	اُرْمیٰ			
۱٤	رَمَینا	رُمِینا	نَرْمِي	نُرْمیٰ			

تصریف فعل ناقص مزید از یائی و واوی

باب	ماضی	مضارع	مصدر	امر	اسم فاعل	اسم مفعول
تفعیل	صَلّیٰ	یُصَلِّیْ	تَصْلِیَه	صَلِّ	مُصَلِّیْ	مُصَلَّیٰ
مفاعَلَة	نَاجیٰ	یُنَاجِی	مُنَاجاة	نَاجِ	مُنَاجِیْ	مُنَاجیٰ
اِفْعَال	اَعْطیٰ	یُعْطِی	اِعْطاء	اَعْطِ	مُعْطِی	مُعْطیٰ
تَفَعُّلْ	تَمَنّیٰ	یَتَمَنّیٰ	تَمَنِّی	تَمَنَّ	مُتَمَنِّیْ	مُتَمَنّیٰ
تَفَاعُلْ	تَغَازیٰ	یَتَغَازَیٰ	تَغَازِی	تَغَازَ	مُتَغَازِی	مُتَغَازیٰ
اِنْفِعال	اِنْرَمیٰ	یَنْرَمِی	اِنْرِماء	اِنْرَمِ	مُنْرَمِی	مُنْرَمیٰ
افتعال	اِشْتَرَیٰ	یَشْتَرِیٰ	اِشْتِراء	اِشْتَرِ	مُشْتَرِی	مُشْتَرَیٰ
استفعال	اِسْتَرْخیٰ	یَسْتَرْخِیْ	اِسْتِرْخاء	اِسْتَرْخِ	مُسْتَرْخی	مُسْتَرْخیٰ

تصریف ناقص واوی مجرد از غَزا «غَزَوَ»

شماره	ماضی معلوم	ماضی مجهول	مضارع معلوم	مضارع مجهول	فعل امر	اسم فاعل	اسم مفعول
١	غَزا	غُزِیَ	یَغْزُوْ	یُغْزیٰ	لِیَغْزُ	غازٍ	مَغْزُوٌّ
٢	غَزَوا	غُزِیا	یَغْزُوانِ	یُغْزَیانِ	لِیَغْزُوا	غازِیانِ	مَغْزُوّانِ
٣	غَزَوْا	غُزُوّا	یَغْزُوْنَ	یُغْزَوْنَ	لِیَغْزُوْا	غازُوْنَ	مَغْزُوُّوْنَ
۴	غَزَتْ	غُزِیَتْ	تَغْزُوْ	تُغْزیٰ	لِتَغْزُ	غازِیَةٌ	مَغْزُوَّةٌ
۵	غَزَتا	غُزِیَتا	تَغْزُوانِ	تُغْزَیانِ	لِتَغْزُوَا	غازِیَتانِ	مَغْزُوَّتانِ
٦	غَزَوْنَ	غُزِینَ	یَغْزُونَ	یُغْزَیْنَ	لِتَغْزُونَ	غازِیاتٌ	مَغْزُوّاتٌ
٧	غَزَوْتَ	غُزِیتَ	تَغْزُو	تُغْزیٰ	أُغْزُ		
٨	غَزَوتُما	غُزِیتُما	تَغْزُوانِ	تُغْزَیانِ	أُغْزُوا		
٩	غَزَوْتُمْ	غُزِیتُمْ	تَغْزُونَ	تُغْزَوْنَ	أُغْزُوْا		
١٠	غَزَوْتِ	غُزِیْتِ	تَغْزِینَ	تُغْزَیْنَ	أُغْزِی		
١١	غَزَوتُما	غُزِیتُما	تَغْزُوانِ	تُغْزَیانِ	أُغْزُوا		
١٢	غَزَوْتُنَّ	غُزِیتُنَّ	تَغْزُوْنَ	تُغْزَیْنَ	أُغْزُوْنَ		
١٣	غَزَوْتُ	غُزِیْتُ	اَغْزُو	أُغْزیٰ	لِاَغْزُ		
١۴	غَزَوْنا	غُزِینا	نَغْزُوْ	نُغْزیٰ	لِنَغْزُ		

شماره	ماضی معلوم	ماضی مجهول	مضارع معلوم	مضارع مجهول	فعل امر	اسم فاعل	اسم مفعول
١	رَضِیَ	رُضِیَ	یَرْضیٰ	یُرْضیٰ		راضٍ	مَرْضِیٌّ
٢	رَضِیا	رُضِیا	یَرْضَیانِ	یُرْضَیانِ		راضِیانِ	مَرْضِیّانِ
٣	رَضُوا	رُضُوْا	یَرْضَوْنَ	یُرْضَوْنَ		راضُونَ	مَرْضِیُّونَ
۴	رَضِیَتْ	رُضِیَتْ	تَرْضیٰ	تُرْضیٰ		راضِیَةٌ	مَرْضِیَّةٌ
۵	رَضِیَتا	رُضِیَتا	تَرْضَیانِ	تُرْضَیانِ		راضِیَتانِ	مَرْضِیَّتانِ
٦	رَضِینَ	رُضِینَ	یَرْضَیْنَ	یُرْضَیْنَ		راضِیاتٌ	مَرْضِیّاتٌ
٧	رَضِیتَ	رُضِیتَ	تَرْضیٰ	تُرْضیٰ			
٨	رَضِیتُما	رُضِیتُما	تَرْضَیانِ	تُرْضَیانِ	اِرْضَ		
٩	رَضِیتُمْ	رُضِیتُمْ	تَرْضَوْنَ	تُرْضَوْنَ	اِرْضَیا		
١٠	رَضِیتِ	رُضِیتِ	تَرْضَیْنَ	تُرْضَیْنَ	اِرْضَوْا		
١١	رَضِیتُما	رُضِیتُما	تَرْضَیانِ	تُرْضَیانِ	اِرْضَیْ		
١٢	رَضِیتُنَّ	رُضِیتُنَّ	تَرْضَیْنَ	تُرْضَیْنَ	اِرْضَیا		
١٣	رَضِیتُ	رُضِیتُ	اَرْضیٰ	أُرْضیٰ	اِرْضَیْنَ		
١۴	رَضِینا	رُضِینا	نَرْضیٰ	نُرْضیٰ			

تصریف مزید ناقص:

باب	ماضی	مضارع	مصدر	امر	اسم فاعل	اسم مفعول
تفعیل	غَذّیٰ	یُغَذّي	تَغْذِیَة	غَذِّ	مُغَذِّي	مُغَذّیٰ
مفاعَلَة	زامیٰ	یُزامِيْ	مُزاماة	زامِ	مُزامِي	مُزامیٰ
افعال	اَخْشیٰ	یُخْشِيْ	اِخْشاء	اَخْشِ	مُخْشِي	مُخْشیٰ
تَفَعُّلْ	تَرَجّیٰ	یَتَرَجّیٰ	تَرَجّي	تَرَجَّ	مُتَرَجّي	مُتَرَجّیٰ
تَفاعُلْ	تَراضیٰ	یَتَراضیٰ	تَراضِيْ	تَراضَ	مُتَراضِي	مُتَراضیٰ
انفعال	اِنْرَضیٰ	یَنْرَضِي	اِنْرِضاء	اِنْرَضِ	مُنْرَضِي	مُنْرَضیٰ
افتعال	اِرْتَضیٰ	یَرْتَضِي	اِرْتِضاء	اِرْتَضِ	مُرْتَضِي	مُرْتَضیٰ
استفعال	اِسْتَرْضیٰ	یَسْتَرْضِي	اِسْتِرْضاء	اِسْتَرْضِ	مُسْتَرْضِي	مُسْتَرْضیٰ